بزرگ زنان صدر اسلام



بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگ زنان صدر اسلام

نویسنده:

احمد حیدری

ناشر چاپی:

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. مرکز فرهنگی. معاونت انتشارات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بزرگ زنان صدر اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حیدری احمد، ۱۳۴۱ – عنوان و نام پدیدآور : بزرگ‌زنان صدر اسلام وضعیت ویراست : / نویسنده احمد حیدری ؛ ویراستار محمد نصیری ؛ [به سفارش] پژوهشکده تحقیقات اسلامی. مشخصات نشر : قم : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی‌فقیه، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، انتشارات زمزم هدایت ۱۳۸۷ مشخصات ظاهری : ۳۳۶ص.؛ ۵/۱۴× ۵/۲۱ س‌م. شابک : ۲۰۰۰۰ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۶۹-۰۱-X وضعیت فهرست نویسی : فیپا یادداشت : چاپ چهارم موضوع : زنان مقدس اسلام موضوع : زنان مسلمان موضوع : Muslim women شناسه افزوده : نصیری، محمد، ۱۳۴۱ –ویراستار شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. پژوهشکده تحقیقات اسلامی شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. پژوهشکده تحقیقات اسلامی. انتشارات زمزم هدایت رده بندی کنگره : BP۵۲/ح۹ ب۴ ۱۳۸۷ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷ شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۲۳۸۳۹

بانوان برگزیده جهان

اشاره

در امتهای گذشته و نیز امت اسلام زنان بزرگی بوده اند، که از شخصیت والایی برخوردار بوده و در مدارج عالی علم ، فضل و کمال قرار داشته اند. در بین آنان نام چهار زن از درخشندگی خاصی برخوردار است . آنان به درجه بالایی رسیده و گوی سبقت را از دیگران ربوده اند. این چهار زن که زنان برگزیده جهان هستند عبارتند از: فاطمه زهرا سلام الله علیها و مادرش خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مریم دختر عمران مادر حضرت عیسی علیه السلام و آسیه دختر مزاحم . روایتهای متعددی درباره فضیلت این چهار بانو وارد شده و آنان را به عنوان بافضیلت ترین زنان جهان و برترین زنان بهشت معرفی کرده است . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شریفترین زنان جهان ، مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (ص) و آسیه زن فرعون می باشد. پیامبر خدا فرمود: افضل زنان جهان خدیجه ، فاطمه ، مریم و آسیه زن فرعون هستند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: خدا بر زنان جهانیان چهار نفر را برگزید: آسیه دختر مزاحم ، مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد. رسول خدا (ص): افضل زنان بهشت چهار نفرند: مریم ، آسیه ، خدیجه و فاطمه . رسول اکرم (ص) در حدیث دیگری فرمود: از زنان هیچ کس جز چهار زن به کمال (عبودیت) نرسید: آسیه دختر مزاحم ، مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (ص).

افضل برگزیدگان

اشاره

در روایات زیادی تصریح شده که حضرت زهرا سلام الله علیها از آن سه نفر برتر است که به چند نمونه اشاره می کنیم : راوی از امام صادق پرسید: اینکه رسول خدا فرمود: فاطمه سیده زنان بهشت است ، آیا در مورد زنان زمان خود آن حضرت بود؟ امام در جواب فرمود: آنکه برتر از زنان زمان خودش بود، حضرت مریم بود و فاطمه سیده زنان اهل بهشت از اولین و آخرین است . روزی حضرت فاطمه سلام الله علیها مریض بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت ایشان آمد و پرسید: ـ دخترم

چگونه ای ؟ ـ ناراحتم و از اینکه غذایی برای خوردن ندارم ناراحتی ام بیشتر می شود. ـ دخترم اینکه تو بانوی زنان عالمی تو را راضی نمی کند؟ ـ پس مریم دختر عمران چه ؟ ـ او بانوی زنان عالم خود بود و تو بانوی زنان عالم خود هستی به خدا قسم تو را به عقد همسری بزرگوار و سرور دنیا و آخرت درآوردم . پیامبر اکرم (ص) فرمود: حسن وحسین بعد ازمن و پدرشان بهترین اهل زمین هستند و مادرشان افضل زنان اهل زمین است . در کتاب دارلمنثور از حضرت زهرا چنین روایت شده است : رسول خدا به من فرمود: تو سیّده زنان اهل بهشتی نه مریم بتول . با توجه به این روایات و روایات متعدد دیگر علمای شیعه و بیشتر علمای اهل سنت تصریح کرده اند که حضرت زهرا سلام الله علیها افضل از همه زنان جهان حتّی حضرت مریم است . ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: پیامبر در دفعات مکرر و درجاهای مختلف ، در جمع مردم می فرمود: حضرت زهرا سیده زنان جهان و هم مرتبه حضرت مریم است و وقتی در قیامت می خواهد عبور کند، منادی ندا می دهد: ای اهل قیامت چشمها به زیر اندازید و ببندید تا فاطمه دختر محمد (ص) عبور کند. این حدیث از احادیث صحیح است . آلوسی از مفسران بزرگ اهل سنت می نویسد: عقیده من این است که فاطمه بتول ، افضل زنان گذشته و آینده است ، زیرا علاوه بر جهات دیگر او پاره تن رسول خداست . علامه شرف الدین گوید: تعداد زیادی از علمای اهل سنت همچون تقی سبکی ، جلال الدین سیوطی ، بدر، تقی مقریزی ، ابن ابی داود، مناوی و احمد زینی دحلان به افضلیت حضرت زهرا بر حضرت مریم تصریح کرده اند. اینک به خواست خدا به شرح زندگی این چهار بانوی برگزیده می پردازیم ناگفته نماند که زندگینامه حضرت مریم و آسیه متناسب با موضوع این کتاب نیست ، ولی چون آنان در زمره زنان برگزیده اند، بطور اختصارزندگی آنها را بررسی می کنیم .

این بانو، همسر فرعون ستمگر و متکبّر معروف بود. در کاخ او زندگی می کرد و از تمام نعمتهای مادی و دنیایی برخوردار بود، ولی نور ایمان ، خانه دل او را روشن کرده بود و آن محیط ظلم و فساد نتوانسته بود او را آلوده کند. آسیه همچون گوهری پاک بر فطرت خویش استوار ماند و فساد محیط نتوانست او را لکه دار کند.

خداوند به واسطه همین بانو، حضرت موسی را از شَرّ فرعون در امان داشت . وقتی فرعونیان صندوقی را از آب گرفتند و در آن را باز کردند، نوزادی زیبا روی در آن یافتند. فرعون که احتمال می داد نوزاد ازبنی اسرائیل باشد، تصمیم گرفت او را بکشد، ولی همسرش که محبت موسی را در قلب خود احساس می کرد، وساطت نمود و از فرعون خواست تا از کشتن آن طفل چشم بپوشد. او گفت : این طفل نور چشم من و تو باشد، او را نکش شاید برای ما مفید باشد یا او را به فرزندی بگیریم . در حدیثی آمده است که فرعون به آسیه گفت : نور چشم توست ؛ ولی مرا به او حاجتی نیست . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا قسم ! اگر فرعون نیز مانند آسیه به این جمله اعتراف کرده بود و او را نورچشم خود می دانست ، خدای تعالی او را نیز به وسیله موسی هدایت می کرد، همچنان که آسیه را هدایت کرد. آسیه به خداوند یکتا وپیامبری حضرت موسی ایمان آورد، ولی ایمان خود را پنهان داشت تا زمانی که فرعون دستور داد تنور آتشی آماده سازند و زن مؤ منی را با بچه هایش در آن بسوزانند. آن زن همسر مؤ من آل فرعون و آرایشگر دختر فرعون بود. فرزندان را یک یک به درون آتش انداختند تا نوبت به طفلی خردسال رسید. وقتی خواستند او را نیز درون آتش افکنند، آن زن به فرزندش گفت : مادر جان ! صبر کن که تو بر حق هستی . بعد از فرزندان مادرشان را نیز در آتش سوزاندند. فرعون نزد همسرش آمد و جریان را برایش تعریف کرد. آسیه به او گفت : وای بر تو؛ چه جراءتی بر خدای بزرگ کردی ؟! فرعون که باور نداشت همسرش به خدای یکتا ایمان داشته باشد، یکه خورد و با خشم به او گفت : شاید دیوانه شده ای و همان جنونی که به سراغ زن آرایشگر آمد، سراغ تو نیز آمده باشد. آسیه گفت : من دیوانه نیستم ؛ ولی به خدای تعالی که پروردگار من ، تو وجهانیان است ایمان آورده ام . فرعون مادر آسیه را خواست و

گفت : دخترت دچار همان جنونی شده که زن آرایشگر دچار آن شده بود و اکنون سوگند یاد می کنم که اگر به خدای موسی کافر نشود، او را به قتل خواهم رساند. مادر آسیه درخلوت اورا نصحیت کردکه دست ازخدای موسی بردارد، ولی آسیه نپذیرفت . فرعون دستور داد او را به چهار میخ کشیدند و سپس او را تحت شکنجه قرار دادند تا به شهادت رسید. در مجمع البیان چنین آمده است : نقل شده که آسیه بعد از غلبه موسی بر ساحران ایمان آورد و چون فرعون از ایمانش مطلع شد او را از این کار نهی کرد، ولی آسیه به سخن فرعون وقعی ننهاد. فرعون دستور داد دستها وپاهای او را در میان آفتاب به چهار میخ کشیدند و سنگ بزرگی روی او انداختند. قرآن شریف از این زن به بزرگی یاد کرده ، او را اسوه و مَثَلی برای مؤ منان معرفی نموده است . (ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَاءَتَ فِرْعَوْنَ اذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ) خدای تعالی برای مؤ منان به همسر فرعون مثل می زند، زمانی که گفت : خدایا در نزد خودت در بهشت برای من خانه ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و از قوم ستمگر رهایی بخش . علاّمه طباطبایی درذیل آیه شریفه مزبور،اسوه بودن این بانو را چنین بیان می کند: خدای سبحان در جمله (اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه) تمامی آرزوهایی را که یک بنده شایسته در مسیر عبودیتش دارد خلاصه نموده است ؛ برای اینکه وقتی ایمان کسی کامل شد، ظاهر و باطنش هماهنگ و قلب و زبانش هم آواز می شود. چنین کسی نمی گوید مگر آنچه را که می کند و نمی کند مگر آنچه را که می گوید و دردل آرزویی را نمی پروراند و در زبان درخواست آن را نمی کند مگر همان چیزی را که با عمل خود آن را می جوید و چون خدای تعالی در خلال مثل آوردن این بانو و اشاره به منزلت خاصی که در عبودیت داشت ، دعایی را نقل می کند که او به زبان رانده است ، همین خود دلالت دارد بر اینکه او عنوان جامعی برای عبودیت اوست و در طول زندگی نیز همان آرزو را دنبال می کرده و درخواستش این بوده است که خدای تعالی برایش در بهشت خانه ای بناکند و از فرعون و عمل او و از همه ستمکاران نجاتش دهد. پس همسر فرعون جوار رحمت پروردگارش را خواسته و این نزدیکی به خدا را بر نزدیکی به فرعون ترجیح داده است ، با اینکه دربار فرعون همه لذتها را در پی داشته است ، آنجا آنچه را که دل آرزو می کرده ، یافت می شد وحتی آنچه که آرزوی یک انسان معمولی بدان نمی رسیده یافت می شد پس معلوم می شود همسر فرعون چشم از تمامی لذتهای زندگی دنیا پوشیده ، آن هم نه به خاطر اینکه دستش بدانها نمی رسیده است ، بلکه در عین اینکه همه آن لذتها برایش فراهم بوده ، از آنها چشم پوشیده و به کراماتی که نزد خداست و به قرب خدا دل بسته بوده است و به غیب ایمان آورده و در برابر ایمان خود استقامت ورزیده تا از دنیا رفته است . این قدمی که همسر فرعون در راه بندگی خدا برداشته ، قدمی است که می تواند برای همه پویندگان این راه ، مثل باشد و به همین جهت خدای سبحان حال او و آرزوی او و عمل او در طول زندگی را در دعایی مختصر خلاصه کرد. دعایی که جز این معنا نمی دهد که او از تمام سرگرمیهای دنیا و هر چیزی که آدمی را از خدا بی خبر می کند، قطع رابطه کرده وبه پروردگار خود پناهنده شده است و جز این آرزویی نداشته که به خدا نزدیک باشد و در خانه کرامت او منزل گزیند. و اینکه او خانه ای درخواست کرده که هم نزد خدا باشد و هم در بهشت بدان جهت است که بهشت خانه قرب خدا و جوار ربّ العالمین است . علاوه بر آن ، حضور در نزد خدای تعالی و نزدیکی او کرامتی است معنوی و استقرار در بهشت کرامتی است صوری . پس جا دارد که بنده هر دو را از خدا بخواهد. نقل شده است که خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و بصیرتی به او داد که فرشتگان را دید و جایگاه خود را در بهشت مشاهده کرد و از خوشحالی خندید. فرعون رو به اطرافیان کرد و گفت : این دیوانه را بنگرید که چگونه زیر شکنجه می خندد.

مریم (س)

مریم ، دختر عمران بود و عمران از فرزندان حضرت سلیمان ، و از انبیا و رؤ سای بنی اسرائیل بود. این بانوی بزرگ که مادر حضرت عیسی علیه السلام است ، از زنان برگزیده جهان می باشد. قرآن شریف در دو سوره آل عمران و مریم شرح حال و جریان باردار شدنش را توضیح می دهد. این بانو تنها زنی است که یک سوره از قرآن به اسم او نامیده شده است و نیز تنها زنی است که نام او در قرآن آمده است . بنابر آنچه از آیات شریفه و روایات استفاده می شود، خداوند به پدرش عمران وحی فرستاد که من به تو پسری خواهم داد که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص را شفا دهد و... عمران این خبر را به همسرش حنّه گفت و چون حنّه از عمران بار برداشت ، قطع داشت که حمل او همان پسر است . عمران قبل از ولادت مریم از دنیا رفت . و حنّه نذر کرد فرزندی را که در رحم دارد برای عبادت و بندگی حق تعالی اختصاص دهد. وقتی فرزند به دنیا آمد، چون دختر بود او را مریم ، یعنی عابده و خادمه نامید و به پناه خدا سپرد وبرای خدمت بیت المقدس نذر کرد. حنّه نوزاد را در پارچه ای پیچید وبه بیت المقدس برد و به علمای یهود سپرد. علمای یهود و آل عمران بر سرکفالت او به مشاجره پرداختند و در آخر بنا را بر قرعه گذاشتند، قرعه به نام حضرت زکریا درآمد و به خواست خداوند این پیامبر عظیم الشاءن کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شد ومریم تحت تربیت او پرورش یافت و رشد و نمو نمود. قرآن در این مورد می فرماید: زن عمران گفت : ای پروردگار من ، آنچه در شکم دارم از کارهای این جهان آزاد وبرای خدمت تو نذر کردم ، این نذر را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی . چون فرزند خویش بزاد گفت : پروردگارا این که زاییده ام دختر است ـ و خدا به آنچه زاییده بود داناتر است و پسر چون دختر نیست ـ او را مریم نام نهادم و او و فرزندانش را از شر شیطان رانده شده به تو پناه دادم . پروردگارش آن دختر را به نیکی از او پذیرفت و به وجهی پسندیده پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت . هر گاه زکریا بر مریم وارد می شد، نزد او خوراکیهایی می دید و با تعجب می پرسید: اینها از کجا برای تو آمده ؟ و او جواب می داد: از جانب خدا، خداوند به هر که بخواهد بدون حساب روزی می دهد. وقتی به سن بلوغ رسید، زکریا جایگاهی مرتفع در بیت المقدس برایش ترتیب داد تا در آن به عبادت خدا بپردازد و جز خودش کسی حق وارد شدن بر او را نداشت . اراده خدا بر این تعلق گرفت که حضرت عیسی بدون وجود پدر از مریم متولد شود. به یاد آور در کتاب ، مریم را آن هنگام که از اهل خود به مکان شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت و خویشتن را از اهل خود مستور ساخت و ما روح خود (جبرئیل) را به سوی او فرستادیم و به شکل انسانی عادی بر او ظاهر شد. مریم با مشاهده او گفت : من از توبه خدای رحمان پناه می برم اگر تقوا داری ؟ جبرئیل پاسخ داد: همانا من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم تا به تو پسری پاك ببخشم . مریم گفت : چگونه برای من پسری باشد و حال آنکه بشری با من تماس نداشته و من زشت کار نبوده ام . جبرئیل گفت : این چنین پروردگار تو فرمود که این کار بر من آسان است و تا آن بشر را آیتی برای مردم و رحمتی از ناحیه خود قرار دهیم و این کار محکم شده و تصمیم گرفته شده ای است . آن گاه مریم به آن پسر حامله شد و به مکانی دور دست روی آورد و انزوا گرفت . در کنار تنه درخت خرمایی درد زایمان او را فرا گرفت . مریم گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش شده بودم . ناگهان فرزندش از پایین صدا برآورد مادر غمگین مباش که پروردگارت زیر پای تو چشمه ای قرار داده و تنه خرما را تکان بده تا خرمای تازه بر تو بریزد و بخور و بیاشام و چشم روشن باش و اگر کسی از انسانها را دیدی بگو من برای خدای رحمان نذر روزه کرده ام بنابراین امروز با انسانی سخن نمی گویم . مریم که با این تسلیت دلش آرام گرفته بود، فرزند را در آغوش گرفت و به سوی خویشان خود آمد. آنها مریم را به باد سرزنش گرفتند که ای مریم عجب کار زشت و شگفت آوری کردی ؟ ای خواهر هارون پدرت که مرد بدی نبود و مادرت نیز بدکاره نبود. سخنان نیش دار بنی اسرائیل همچون تیرهای آتشین بر جسم مریم می نشست ولی مریم بنا به توصیه فرزندش همچنان ساکت بود وبا اشاره آنان را برای جواب گرفتن به طفل حواله می کرد. آنها اظهار تعجب کردند که چگونه با طفل در گهواره سخن بگویند که طفل شیرخوار به اذن خدا به سخن آمد و

فرمود: (من بنده خدایم ، مرا کتاب داده و پیامبر قرار داده و هر جا که باشم با برکتم کرده است و به نماز و زکات در طول عمر سفارش کرده و مهربان به مادر قرار داده و جبّار و شقی قرارم نداده است . سلام بر من روزی که تولد یافته و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم .) بدین صورت حضرت عیسی مادر خود را تزکیه کرد و بر پاکی و طهارت او شهادت داد. آری این بانوی بزرگ شایستگی آن راپیدا کرد تابه خواست خدا مادر پیامبری بزرگ چون عیسی علیه السلام گردد. فضایل مریم (س) ۱ـ برگزیده بانوان این بانوی گرانقدربه درجه ای از معرفت و عبودیت رسید که خداوند او را برگزید و برگزیدگی او را در کلام خویش اعلام کرد: (یا مریم ان الله اصطفاک و طهّرک و اصطفاک علی نساء العالمین) ای مریم ، همانا خدا تو را برگزید و پاکیزه کرد و بر زنان جهان اختیار کرد. مطابق این آیه شریفه ، آن بانو همچون پیامبران معصوم ، از بندگان برگزیده و خاص خدا بود. همچنانکه پیامبر هم فرمود که خداوند از بانوان جهان چهار نفر را برگزید از جمله حضرت مریم را. این بانوی بزرگ ، شایستگی آن را داشت که آیه و نشانه حق باشد و از روح الهی در او دمیده شود و به قدرت الهی مادر فرزندی همچون عیسای پاک باشد. ۲ـ عصمت خداوند تعالی فرمود: (وَطَهَّرَكِ) خدا تو را پاکیزه گردانید. چون نگفته خداتو را از چه چیز پاک کرد، پس تطهیر مطلق و عمومی می شود یعنی از همه نجاستها و ناپاکیهای مادی و معنوی تو را پاک کرد و این بیان همان مقام عصمت است . ۳ـ صدیّقه قرآن شریف می فرماید: (صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ) و کلمات پروردگار خود و کتابهای آسمانی او را تصدیق کرد، تصدیق به زبان و دل و ظاهر و باطن ، چون تصدیق زبانی بدون تصدیق قلبی خود مصداق دروغ و کذب است . در جای دیگر می فرماید: (وَ اُمُّهُ صِدّیقَةٌ) و مادر عیسی علیه السلام صدّیقه ، تصدیق کننده آیات خدا و کتابهای آسمانی بود. ۴ـ تربیت شده الهی قرآن کریم می فرماید: وقتی خداوند مریم را به زوجه عمران عطا کرد، او نوزاد خدا را به پناه عصمت الهی داد و نذر درگاه خدا کرد. (فَتَقَبَّلها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً) خداوند مریم را به نیکی پذیرفت و او را نیکو پرورش داد و پیامبری همچون زکریا را به سرپرستی او گماشت . ۵ـ بهره مند از رزق بی حساب حضرت زکریا هرگاه که بر مریم وارد می شد، میوه هایی در نزد او می یافت که مربوط به آن فصل نبود. میوه زمستان را در تابستان و میوه تابستان را در زمستان . با شگفتی از مریم می پرسد: این میوه ها از کجاست ؟ مریم جواب می داد: از جانب خداست . خداوند به هر که را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) بدون حساب روزی می دهد. حضرت زکریا که این کرامت را دید از خدا درخواست اولاد کرد در حالی که خود پیر و زنش نازا بود. ۶ـ مطیع و خاضع درگاه الهی خداوند در آیه ای به حضرت مریم امر می کند که ای مریم مطیع و خاضع پروردگارت باش و برایش سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما. ۷ـ الگوی مؤ منان خداوند در قران مردان و زنانی را به عنوان الگو و اسوه مردم معرفی کرده است که از جمله آنان حضرت مریم و آسیه زن فرعون هستند و این دو بانو تنها زنانی هستند که از بین زنان به عنوان الگو معرفی شده اند: (وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ اٰمَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ ... وَ مَرْیَمَ ابْنَةَ عِمْرانَ) خداوند برای مؤ منان به زن فرعون و مریم دختر عمران مثل می زند. امام صادق (ع) فرمود: در روز قیامت زن زیبایی را که به خاطر زیبایی و جمال خود به فساد کشیده شده است می آورند. او می گوید: خدایا مرا زیبا آفریدی ، از این رو به این گرفتاری دچار شدم . پس (در جواب این سخن او) حضرت مریم را می آورند و از آن زن سؤ ال می کنند تو زیباتر بودی یا این مریم ؟ ما او را جمال و زیبایی دادیم ولی او به گناه آلوده نشد. ۸ـ محدَّثه حضرت مریم محدَّثه بوده است ، یعنی با ملائکه صحبت می کرده و کلام آنها را می شنیده است . علاوه بر آن در بعضی مواقع ملک را نیز می دیده است . قرآن کریم در این باره می فرماید: ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او (جبرئیل) در صورت بشر کاملی برای مریم مجسم شد. مریم گفت از تو به خدا پناه می برم اگر پرهیزکاری . روح القدس گفت : من فرستاده پروردگارت هستم تا طفلی پاکیزه به تو ببخشم . ۹ـ آیه الهی خداوند می فرماید: ما فرزند مریم و مادرش را آیه و نشانه قرار دادیم . در آیه شریفه دیگری می فرماید: او و فرزندش را آیه ای برای جهانیان قرار دادیم .

خدیجه همسر رسول خدا (ص)

خدیجه ، دختر خُوَیْلِدِ بْنِ اَسَدِ بْنِ عَبْدِ العُزّی بْنِ قُصَّیِ بْنِ کِلاب است . مادرش فاطمه ، دختر زائِدَهْ بْنِ اَصَّمْ می باشد. مشهور است که او قبل از ازدواج با رسول اللّه (ص) دو بار ازدواج کرده بود. اوّل ، همسر عَتیقُ بْنِ عائِذ مخزومی بود و پس از مرگ او به نکاح ابو هاله تمیمی در آمد. استاد جعفر مرتضی در کتاب (الصّحیح من سیرهْ النّبی (ص) گوید: بعضی روایات بر این دلالت می کند که پیامبر (ص) با هیچ دختری جز عایشه ازدواج نکرد.روایات دیگری دلالت دارد که خدیجه ، قبل از پیامبر، دو ازدواج کرده بود، ولی ما در صحّت این روایات شک داریم . اول اینکه ابن شهر آشوب گفته : احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتابهایشان و سیّد مرتضی در شافی و ابو جعفر در تلخیص ، روایت کرده اند که پیامبر(ص) با خدیجه ازدواج کرد در حالی که باکره بود. دوم اینکه ـ هیچ بعید نیست که خدیجه در این مدت طولانی ، ازدواج نکرده باشد؛ چون پدرش در (جنگ فِجار) کشته شد و ولّی او به اندازه پدر، بر وی تسلّط نداشت ، که بتواند او را به ازدواج با کسی اجبار کند، و در این مدت ازدواج نکرده بود و بزرگانی را که به خواستگاری او آمده بودند، ردّ کرده بود تا کسی را که دارای صفات عالی و شاءن ممتاز باشد، بیابد. سنّ حضرت خدیجه به هنگام ازدواج نیز، مورد اختلاف واقع شده ، اگر چه مشهور این است که ایشان چهل سال داشته ، ولی اقوال دیگری هم مطرح است که ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۵ و ۴۵ سال نیز، گفته شده است . خدیجه ، دارای ثروت فراوانی بود و همه ساله ، عده زیادی را اجیر می کرد، یا از طریق (مضاربه) به تجارت می فرستاد. او علاوه بر ثروت ، از جمال و کمال بی نظیری ، برخوردار بود. اخلاق عالی و صفات کمال او زبانزد خاص و عام بود. و به همین جهت در مکه به لقب (طاهره) معروف شده بود. ابو طالب (ع) در خواستگاری او را چنین توصیف کرد: ای جمع حاضر، بدانید که برادر زاده ما، محمد فرزند عبداللّه ، کریمه شما (قریش) را خواستگار است . بانوی مشهور و معروف به سخاوت و عفّت ، بانویی که فضیلتش مشهور و زبانزد خاص و عام و شاءنش عظیم و بزرگ است . استاد جعفر مرتضی می نویسد: خدیجه (س) ، از بهترین ، شرافتمندترین ، ثروتمندترین و زیباترین زنان قریش بود و به لقب (طاهره) و سیّده قریش خوانده می شد و همه بزرگان قوم ، بر ازدواج با او حریص بودند. بزرگان قریش از او خواستگاری کرده و حاضر شدند برای مهریه او، اموال فراوانی بپردازند که از آن جمله عُقْبَهْ بن اَبی مُعَیْط، صَلْتِ بن ابی یَهاب ، ابو جهل و ابو سفیان بودند، ولی این بانوی بزرگ ـ که مطلوبش فضائل انسانی بود، نه بزرگی ظاهری و نه اموال فراوان ـ دست ردّ به سینه همه آنها زد و رسول خدا (ص) را به خاطر فضایل اخلاقی ، شرافت ، عزت نفس و صفات پسندیده انسانی ، اختیار کرد. (ابوالحسن تکبری) می نویسد: روزی ، خدیجه بنت خویلد در جمع کنیزان و خدمتکارانش نشسته و دانشمندی از دانشمندان یهود، در مجلس حاضر بود. رسول خدا (ص) از آنجا عبور کرد. عالم یهودی ، چون حضرت را دید، شناخت و از خدیجه خواهش کرد که حضرت را به آن مجمع ، دعوت کند. خدیجه کنیزی را در پی حضرت فرستاد و از ایشان دعوت کرد که در آن جمع حاضر شود. عالم یهودی ، علامتی را بر کتف حضرت مشاهده کرد، و گفت : به خدا قسم ، این (خاتم نبوّت) است . خدیجه گفت : اگر عموهایش بدانند که تو بدن او را تفتیش کرده ای ، تو را تنبیه خواهند کرد؛ چون آنها از علمای یهود، نسبت به جان او بیمناکند. یهودی گفت : چه کسی قادر است نسبت به او بدی کند؟ به حقِ کلیم خدا، او پیامبر آخر الزّمان است . پس خوشا به حال کسی که این بزرگوار، همسر او باشد که چنین زوجه ای ، همانا به شرف دنیا و آخرت نایل شده است . از همین جا خدیجه محبت رسول خدا (ص) را به دل گرفت . با گذشت زمان ، عشق و علاقه خدیجه نسبت به پیامبر زیادتر می شد؛ چه او هر روز، شاهد کمالات وجودی و صفات نیکوی آن حضرت بود، تا اینکه با خبر شد که ابوطالب ، قصد دارد حضرت محمد (ص) را به سفر تجارتی بفرستد، از این رو زودتر پیشنهاد داد که رسول خدا با اموال او به تجارت شام رود و دو

برابر سودی که به دیگران می پردازد، به پیامبر بپردازد. پیامبر نیز پذیرفت . خدیجه غلام خود، (مَیْسَرَه) را نیز به خدمت آن حضرت گماشت . پس از مراجعت از شام ، میسره تمام رویدادهای عجیب و کرامات پیامبر در طول مسیر را که حاکی از قدر و منزلت پیامبر بود، برای بانویش تعریف کرد و در آخر، پیام (راهب نصرانی) را به او رساند، که به میسره گفته بود: ای میسره ! از من به مولایت خدیجه ، سلام برسان و به او بگو: به (سیّد بشر) دست یافته و شاءن عظیمی پیدا کرده ای . نسبت به سایر خلق ، برتری خواهی داشت ، از اینکه همنشینی این آقا از دستت برود، بر حذر باش . پس از شنیدن این سخنان ، محبت خدیجه نسبت به پیامبر (ص) بیش از پیش افزون گشت ، و به خاطر شکر این نعمت ، میسره ، همسر و اولادش را آزاد کرده ، سرمایه ای نیز، برای شروع زندگی در اختیارشان گذاشت . روز بعد، وقتی که رسول خدا (ص) برای محاسبه تجارت مراجعه کرد، خدیجه با سؤ الاتی از آن حضرت دریافت که حضرت محمد (ص) اراده ازدواج دارد؛ بدین جهت عرض کرد: آیا راضی هستی که من برای شما زنی را که مورد پسند خودم باشد، عقد کنم ؟ پیامبر فرمود: آری . خدیجه گفت : برای شما زنی از اهل مکه یافته ام که از قوم شماست ـ از قریش که بهترین قبیله های عرب است ـ ثروتمندترین ، زیباترین ، با کمال ترین ، عفیف ترین ، بخشنده ترین و پاکیزه ترین آنهاست . شما را در کارت یاری می دهد و به کمترین چیزی ، از شما راضی می شود، و در زندگی با شما، سرسازگاری دارد، در حالی که اگر دیگران برای او مال فراوان عطا کنند راضی نمی شود .... و در آخر اضافه کرد: آن زن ، مملوک و کنیز شما، خدیجه است . رسول خدا (ص) که خدیجه را زنی پاکدامن ، عفیف و با فضیلت می دانست ، پیشنهاد وی را پذیرفت و با او ازدواج نمود . ثمره این ازدواج ، دو پسر به نام (قاسم) و (عبداللّه) و چهار دختر، از جمله حضرت زهرا بود. الف ـ خدیجه اُسوه : اقدام خدیجه برای ازدواج با رسول خدا (ص)، معیاری است در انتخاب همسر که باید سرمشق زنان مسلمان باشد. خدیجه خواستگاران فراوانی داشت که از مال و مقام دنیا در حدّ عالی برخوردار بودند، و حاضر می شدند که برای مهر خدیجه ، ثروتهای فراوانی بپردازند، ولی خدیجه به چیزی بالاتر از اینها، فکر می کرد و برای این ارزشهای ظاهری ، قدر و قیمتی قائل نبود. او با حضرت محمد (ص) که جوانی بود، بی بهره از امکانات مادّی و بدون منصب ظاهری ، ازدواج کرد. خدیجه ؛ فضیلت ، انسانیّت ، کرم و بزرگواری را انتخاب کرد. وی پیامبر را که آینه تمام نمای فضایل بود، به عنوان همسری برگزید، و به خاطر این انتخاب و پشت پازدن به معیارهای غلط و مرسوم جامعه آن روز، مورد بی مهری کسانی قرار گرفت که ارزش را در دنیا می دیدند و ملاک انتخابشان ظواهر پر زرق و برق مادّی بود. با انتخاب و ازدواج خدیجه ، سرزنشها و خرده گیریها شروع شد. ایراد آنها این بود که چرا دست ردّ بر سینه بزرگان قریش زدی و با جوانی که یتیم و فقیر است ازدواج کردی ؟ در همان مجلس عقد و ازدواج ، وقتی دیو سیرتان دیدند که خدیجه سلام اللّه علیها خود هزینه عقد ازدواج را به عهده گرفته است و مهریه را از اموال خود می پردازد، زبان به سرزنش گشودند. ابو جهل گفت : چه می بینیم ؟ مردان برای زنان مهریه می دهند یا زنان برای مردان ؟ ابو طالب (ع) او را جواب گفت : ای احمق مردمان ، و ای سرکرده اراذل و اوباش ، همچون محمّد را شایسته است که هدیه ها و پولها نثار قدمش کنند و همچون تویی را شایسته است که عطایایش را نپذیرند و او را همچون سگ برانند. این ملامتها آن قدر اوج گرفت که ناچار، خدیجه زنان قریش را جمع کرد و گفت : (ای زنان قریش ! به من خبر رسیده است که شوهران شما بر اینکه من محمد (ص) را اختیار نموده ام ، عیب می گیرند. من از شما سؤ ال می کنم که آیا مانند او در بین شما وجود دارد؟ آیا در مکّه مثل او از نظر جمال ، کمال ، فضل و اخلاق پسندیده پیدا می شود؟ بدانید که من وی را به خاطر فضایلی که در او دیدم انتخاب کردم و در مورد او چیزهایی شنیده ام و دیده ام که از هیچ کس مشاهده نشده است . پس در چیزی که نمی دانید مداخله نکنید و سخن نگویید.) خدیجه که تا آن زمان ، بزرگ زنان قریش بود؛ به خاطر این اقدام ، مورد بی مهری قرار گرفت و زنان قریش از او کناره گیری کردند. امام صادق علیه السلام می فرماید: (وقتی که خدیجه (س) با پیامبر ازدواج کرد، زنان مکّه از او دوری گزیدند، و دیگر با او رفت و آمد نمی کردند، به او سلام نمی گفتند و

اجازه نمی دادند که زنان دیگر نیز با او رفت و آمد داشته باشند.بدین جهت ، دلتنگی به آن بانوی بزرگ ، دست داد. این وضع ادامه داشت ، تا اینکه به حضرت زهرا (س) حامله شد. از آن به بعد، جنین ، در شکم با مادر صحبت می کرد و او را دلداری می داد. خدیجه ، در موقع ولادت حضرت زهرا (س) ، دنبال زنان قریش فرستاد و از آنها خواست که کارهای قابلگی او را عهده دار شوند، ولی آنها پیام دادند که چون تو از راءی ما سرپیچی کردی ، و با محمد (ص) که یتیم ابی طالب و فقیر و تهیدست بود، ازدواج نمودی ، تو را یاری نمی دهیم .) سرزنشها در اعتقاد خدیجه نسبت به پیامبر (ص) خللی ایجاد نکرد. او آگاهانه ، رسول خدا را به خاطر فضایل نفسانی آن حضرت انتخاب کرده و به انتخابش پایبند بود. از لحظه ازدواج ، خود را کنیز رسول اللّه معرفی کرد و با ایمان به او، تا آخرین لحظه حیات یاورش بود. همه اموالش را به پیامبر بخشید، و در هنگام رسالت او را تصدیق کرد، و در برابر اذیتها و تکذیبهای قریش آن حضرت را دلگرمی می داد. خدیجه ، به عمویش (ورقه) گفت : این اموال را خدمت حضرت محمد (ص) ببر و به آن حضرت بگو که همه این اموال را به شما هدیه نمودم ؛ هر طور که می خواهید، در آن تصرّف کنید و از جانب من در جمع مردم ، بین زمزم و صفا اعلام کن که خدیجه ، خود، ثروت ، بندگان ، خدمتکاران ، اَحشام ، صداق ، هدایای عروسی و هر چه به او بذل شده را به محمد (ص) بخشید تا او را بزرگ شمرده باشد. وسپس مردم را بر این هبه ، شاهد بگیر. عموی خدیجه ، طبق دستور او در جمع مردم حاضر شد، و آنچه را که خدیجه گفته بود به مردم اعلام کرد. در مورد اموال خدیجه ابوالحسن بکری می گوید: خدیجه در تمامی نواحی ، بندگان و اموال فراوان داشت . بطوری که گفته شده او بیش از هشتاد هزار شتر ماده داشت که در مناطق مختلف پراکنده بود و در مصر و حبشه و جاهای دیگر مال التجاره داشت .) ب ـ فضایل خدیجه (س) خدیجه ، اوّلین زنی بود که رسالت رسول خدا را تصدیق کرد. هنگامی که رسول اللّه تکذیب قریش را می شنید و مورد اذّیت آنها واقع می شد، غمگین و افسرده به خانه می آمد. در خانه ، تبسّم خدیجه ، سنگینی درد و اندوه را از دل پیامبر (ص) بر می داشت . وجود خدیجه برای پیامبر (ص) بحدّی ارزشمند بود، که وقتی حضرت خدیجه از دنیا رفت ، رسول خدا(ص)، سال وفاتش را که مصادف با سال وفات عمویش (ابوطالب) بود، (عام الحزن) یعنی سال غم نامید و تا آخر عمر، او را فراموش نکرد. همیشه ، او را به یاد می آورد و برای او دعا می کرد و بستگان او را احترام می نمود. اموال خدیجه ، کلید شکست (محاصره اقتصادی) بود. پیامبر با این اموال ، مواد مصرفی را به چند برابر قیمت می خرید تا اینکه سالهای محاصره اقتصادی سپری شد. از شاءن خدیجه همین بس که خداوند، بر او سلام می رساند. پیامبر (ص) فرمود: (در شب معراج ، وقتی مراجعت کردم ، هنگام خداحافظی با جبرئیل ، گفتم : آیا حاجتی داری ؟ گفت : حاجت من ، این است که به خدیجه ، از طرف خدا و من سلام برسانی .) و به نقل دیگر، پیامبر (ص) به خدیجه فرمود: (خدای عزّوجلّ، در هر روز چندین بار، به تو بر ملائکه مُباهات می کند.) وقتی بعضی از همسران پیامبر اسلام (ص) به او اعتراض کردند، که چرا همیشه خدیجه را یاد می کنی ؟ آن حضرت ، سخت عصبانی شد و فرمود: (او هنگامی مرا تصدیق کرد که شما تکذیب می کردید و وقتی به من ایمان آورد که شما کفر می ورزیدید و برای من فرزند آورد در حالی که شما عقیم هستید.) در روایت دیگری آمده است ، که عایشه گفت : (خداوند، بهتر از او را به شما داده است .پیامبر (ص) ناراحت شد و فرمود: نه ، سوگند به پروردگار، خداوند بهتر از او عوض نداده است . او به من ایمان آورد، هنگامی که مردم کفر ورزیدند، و مرا تصدیق نمود آن گاه که مردم مرا محروم ساختند و پروردگار، مرا تنها، از او به ولادت فرزند روزی داد.) وقتی خدیجه از دنیا رفت ، فاطمه (س) گریه می کرد و از تنهایی و غم از دست دادن مادر، به پیامبر پناه می برد. جبرئیل (ع) نازل شد و گفت : (ای رسول خدا! پروردگارت امر می کند که به فاطمه سلام برسان و به او بگو، مادرت در خانه ای از زمرد، بین آسیه و مریم است که پایه های آن خانه از طلا و ستونهایش از یاقوت قرمز است .) خدیجه (س) ، در ماه رمضان سال دهم بعثت چشم از جهان فرو بست و سه روز بعد از وفات او، ابوطالب دومین حامی بزرگ پیامبر نیز دارفانی را وداع گفت . پیامبر

خدیجه را در حجون دفن کرد. حضرت خود، ابتدا وارد قبر شد و به دست خود خدیجه را در قبر نهاد.

فاطمه زهراء (س)

از ازدواج پیامبر سالها می گذشت . فرزندانی چند ثمره این ازدواج بود اما فرزندان پسر دارفانی را وداع گفته و دشمن از اینکه پیامبر پسری نداشت تا ادامه دهنده راه او باشد شادمان بود. از طرفی تقدیر حکیمانه الهی بر این بود که دختری به نام فاطمه (س) ادامه دهنده رسالت و حیات رسول خدا باشد زمان انجام این تقدیر الهی نزدیک شده بود، بنابر قولی رسول خدا ماءمور شد به مدت چهل روز از همسرش خدیجه دوری گزیند، پیامبر این فرمان الهی را به خدیجه ابلاغ کرد و فرمود که نگران مباش که این کناره گیری ناشی از بی اعتنایی نیست . در این مدّت پیامبر در منزل فاطمه بنت اسد به سر می برد، در حالی که روزها روزه بود و شبها را به عبادت صبح می کرد. وقتی چهل شبانه روز به پایان رسید، جبرئیل پیام آورد که ای رسول خدا، خود را برای دریافت تحفه پروردگار آماده ساز و در پی او میکائیل ، در حالی که طبقی در دست داشت فرود آمد. در آن طبق طعامی بهشتی بود. پیامبر ماءمور شد تا روزه خود را با آن افطار کند. بعد از تناول ، باقیمانده طعام به آسمان برگردانده شد. جبرئیل (ع) گفت : (به دستور خدا از خواندن نماز خودداری کنید و به منزل رفته با خدیجه همبستر شوید که خداوند به ذات خود قسم خورده که امشب ازصلب شما فرزندی پاک و پاکیزه بیافریند.) بدین ترتیب نطفه مولودی بسته شد که کوثر اهدایی خداوند به رسول اکرم گردید. خدیجه (س) از همان شب ، سنگینی حمل را در خود احساس کرد. حضرت خدیجه از ابتدای ازدواج با پیامبر، مورد بی مهری زنان مکّه قرار گرفته بود. آنها که عظمت خدیجه و ازدواج او با محمد امین (ص) را درک نمی کردند، یا به جهات دیگر، این اقدام او برایشان خوشایند نبود از او دوری گزیدند و نه تنها خود از همنشینی با حضرت خدیجه خودداری می کردند بلکه از رفت و آمد دیگران نیز جلوگیری می نمودند. تنهایی بر خدیجه گران و سخت بود، امّا از زمانی که نطفه حضرت فاطمه (س) بسته شد احساس کرد که مونس پیدا کرده است جنین در شکم ، همدم مادر شد و با او صحبت می کرد و وحشت تنهایی را از او می زدود و او را به صبر و تحمّل سفارش می کرد. روزها بدین منوال گذشت تا اینکه زمان ولادت نزدیک شد. همسر رسول خدا به زنان قریش و بنی هاشم پیام داد که قابلگی او را به عهده گیرند مّا آنها دست ردّ به سینه او زدند. حضرت خدیجه اندوهگین بود که ناگاه مشاهده کرد چهار زن مجلّل بر او وارد شدند. با دیدن ناگهانی آنها وحشت بر او چیره شد. بانوان خود را معرفی کردند یکی از آنها گفت : (ای خدیجه ! اندوهگین مباش که ما فرستادگان خداوند و خواهران توایم . من ساره همسر ابراهیم و آن سه زن آسیه دختر مزاحم ، مریم دختر عمران ، و کلثوم ـ خواهر موسی (ع) است . ما از جانب خدا موظّف شده ایم قابلگی شما را عهده دار شویم .) بدینسان مولود مبارک حضرت خدیجه با قدوم خود جهان را نورانی ساخت . الف ـ دوران کودکی رسول خدا صلی الله علیه وآله او را فاطمه نام نهاد. این مولود مبارک در دامن خدیجه سلام اللّه علیها و تحت تربیت پدر بزرگوارش رشد و نمو کرد. حضرت صدیقه طاهره در مهبط وحی به دنیاآمد، در زمانی که اسلام دوران آغازین خود را می گذرانید و مسلمانان گروه کوچکی بودند و آماج ضربه ها و ستم جبّاران قرار داشتند و شهر مکّه محیط نا امنی برای مسلمانان بود. مولود خدیجه دیده به جهان گشود و از همان اوان زندگی ، طعم تلخ رنج و مصیبت را چشید. او پدر را می دید که با یک دنیا محبّت و عطوفت برای نجات انسانها از تاریکیهای جهل و گمراهی خود را فدا می کند و از طرف دیگر دشمنان را می دید که چگونه بیرحمانه این منجی بشریّت را آماج حملات خود قرار می دهند، او را تکذیب می کنند، تهمت جنون و سحر به او می زنند و اراذل و اوباش را بر ضد او می شورانند. با چشمان خود مشاهده می کرد که مشرکان بر پشت پدرش که در سجده بود بچه دان شتر را خالی کردند. وشادان ازاین جسارت قهقهه می زدند. یک بار حضرت زهرا سلام الله علیها مشاهده کرد که قریش در حِجْر

اسماعیل (کنار کعبه) اجتماع کرده و با هم پیمان می بندند و به خدایا نشان قسم می خورند که همگی بطور متّحد پیامبر را از پا درآورند. حضرت زهرا (س) با مشاهده این جریان و شنیدن سخنان آنان ، گریان به سراغ پدر رفته و قضیه را تعریف کرد. پیامبر دختر را دلداری داد و به او یاد آور شد که اندوهگین مباش ، خدا، حافظ و نگهبان من است . سختیها همچنان ادامه داشت تا اینکه رفتن به شعب ابی طالب و محاصره اقتصادی پیش آمد که یکی از سخت ترین دورانها بود. این محاصره سیاسی اقتصادی سه سال و اندی طول کشید. حضرت زهرا (س) که کودک بود به همراه پدر و مادر و دیگر اقوام در این محاصره وحشتناک حاضر بود و سختی ، گرسنگی ، وحشت و اضطراب را تحمل می کرد. بعد از پایان حصر اقتصادی ، مصیبت جانکاه مرگ مادر و اندکی پس از او عمویش ابوطالب ، بزرگترین حامی پدر، پیش آمد و سینه کوچک زهرا را به غم فشرد. پیامبر پس از مرگ این دو حامی بزرگ ، مکه را برای ادامه دعوت مناسب ندید و مدینه را به عنوان پایگاه جدید انتخاب نمود و مخفیانه به سوی مدینه هجرت کرد. فاطمه (س) همراه پسر عمّش ، علی علیه السلام ، و بعضی دیگر از زنان بنی هاشم برای پیوستن به پدر به مدینه هجرت کردند. تعرّض کفّار در مسیر هجرت با شجاعت کم نظیر علی علیه السلام دفع شد و آنها در (قباء) به پدر پیوستند و همگی به مدینه ، مرکز حکومت جدید التاءسیس اسلامی ، وارد شدند. از آن روز به بعد، گرچه حضرت زهرا سلام الله علیها مورد احترام زنان و مردان مسلمان و با ایمان بود، ولی مصیبتهای دیگری دامنگیر او شد. حکومت اسلامی هر روز به نوعی مورد تعرّض دشمنان قرار می گرفت و پدر و اقوام او و دیگر مسلمانان جان بر کف از تمامیّت اسلام و حکومت اسلامی دفاع می کردند. حضرت زهرا (س) از هجوم دشمنان به سرزمین اسلام و احتمال خطرجانی برای پدر، شوهر، اقوام و دیگر مسلمانان همیشه مضطرب بود و علاوه بر آن ، مورد بی مهری بعضی از زنان پیامبر نیز قرار می گرفت که منافقانه و از روی کینه و حسد نسبت به شخصیّت او بی احترامی می کردند. با گذشت زمان ، آن حضرت به سنین ازدواج نزدیک می شد و خواستگاران یکی پس از دیگری به حضور پیامبر می رسیدند و برای پیوند زناشویی اظهار تمایل می کردند. پیامبر اکرم که هیچ کدام از آنها را لایق همسری بانوی بزرگ اسلام نمی دید (برای اینکه بصراحت جواب رد ندهد) می فرمود: در این مورد منتظر فرمان الهی هستم . ب ـ کفوِ فاطمه (س) در اسلام اصل بر این است که زن و مرد کُفْو و همشاءن یکدیگر باشند. از این رو رسول خدا(ص) فرمود: (انکحو الاکفاء) کسانی را که همشاءن و همرتبه هستند به ازدواج یکدیگر درآورید. به همین جهت رسول اللّه بنا داشت زهرای مرضیّه را به ازدواج کسی درآورد که کفو او باشد، امّا خواستگاران مطرح شده کجاو زهرا (س) کجا؟ آنها از کفر به اسلام داخل شده بودند و هنوز در مراحل اولیّه اسلام و ایمان بوده ، نمی توانستند کفو و همشاءن زهرای مرضیّه باشند. زهرایی که ادلّه قطعی ، عصمت او را تاءیید می کند و سرآمد زنان جهان است . در روایات گذشته دیدیم که نام حضرت زهرا سلام الله علیها، در زمره چهار زن کامل جهان آمده و در بعضی از آن روایات به برتری حضرت زهرا بر آن سه زن دیگر تصریح شده است . پیامبر با توجه به ابعاد شخصیت حضرت فاطمه (س) هیچ کسی جز امام علی علیه السلام را کفو و همشاءن ایشان نمی دانست و منتظر بود تاحضرت علی (ع) از زهرا (س) خواستگاری کند. در روایات از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: اگر علی نبود برای حضرت زهرا کفو و همشاءنی یافت نمی شد. ج ـ خواستگاری همان گونه که اشاره شد تنی چند از مسلمانان سرشناس خدمت رسول خدا رسیده ، تقاضای ازدواج با حضرت زهرا (س) را مطرح کردند که حضرت به آنان جواب مساعد نداد. امام علی (ع) که در این هنگام جوانی در حدود بیست ساله بود، به پیشنهاد بعضی از مسلمانان اقدام به خواستگاری حضرت زهرا نمود. وقتی بر پیامبر وارد شد حضرت لبخندی زد و فرمود: ای ابوالحسن ، حاجتت چیست ؟ امیر المؤ منین (ع) ضمن اشاره به نزدیکی و خویشاوندی خود با پیامبر و سبقتش در اسلام و مجاهدتها و فداکاریهایش ، تقاضای ازدواج با زهرای مرضیه را مطرح نمود. پیامبر (ص) در جواب فرمود: ای علی ! پیش از تو مردان زیادی او را خواستگاری کردند و من مطلب را با فاطمه در میان نهاده ، در

چهره وی آثار عدم تمایل را مشاهده نمود م . پس اجازه بده پیام و خواست شما را نیز به وی برسانم . سپس بـه اتاق دخترش وارد شـد و فرمود: فـاطمه جـان ! علی بـن ابی طـالب کـه نزدیکی وی را بـا مـن و فضـل و مراتـب ایمـان و اسـلامش را می دانی ، به خواستگاری ات آمده است . دخترم ! بدان که من از خدا خواسته ام تا تو را به همسری بهترین و محبوبترین بندگانش درآورد. نظر تو چیست ؟ فـاطمه همچنـان سـاکت بود، ولی روی برنگردانیـد و آثار کراهت در چهره وی مشاهـده نشـد. پیامبر همین سکوت را نشانه رضایت دانست . در اینجا پیامبر (ص) با عمل خود به پـدر و مادر دختران جوان یاد داد که در تزویـج دخترانشان بـایـد بـرای نـظر آنـهـا ارزش قـائل شـونـد و آنـهـا را بـه کـسانی تزویج کنند که هم دارای فـضـایل اخلاقی و توان اداره زندگی باشند و هم دخترانشان آنان را بپسندند و به ازدواج با آنـهـا رغبـت نـشان دهنـد، زیرا این دختر است که می خواهد زندگی جدیدی را شـروع کند وباید در انتخاب شریک زندگی اش دخالت داشته باشد. د ـ ازدواج رسـول خـدا صـلی الله عـلیـه و آله پس از کسب رضایت دخترش نسبت به ازدواج بـا علی (ع) آن حضـرت را از رضـایـت وی آگـاه کرد. سپس از میزان توانایی مالی امیرالمؤ منین برای ازدواج و تاءمین هزینه زنـدگی سؤ ال نمود امام عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ! بر شـما چیزی مخفی نیست و وضع زندگی مرا می دانیـد. تمـام دارایی من یـک شـمـشـیـر، زره و شـتـر آبـکـش است . پیـامبر فرمود: شمشیر را برای جهـاد با دشـمنان خـدا می خـواهی و شـتـر رابـرای تـهـیـه آب نـخلسـتـانـهـا و خـانـه و حمل بار در سفرها نیاز داری پس زره را بفروش . حـضـرت عـلی (ع) زره را حـدود پـانـصـد درهـم فـروخـت و پـول آن را خـدمـت پـیـامـبر آورد و حـضـرت رسـول صـلی الله علیـه وآلـه همین مبلغ را صـداق دخترش قرار داد و از آن به بعد این میزان به عنوان مهر السّنّه مرسوم شد. پـیـامـبـر قـسـمـتـی از آن را بـرای خرید جهیزیّه ، قسمتی را برای خرید عطرّیات ، و قسمتی را بـرای تـاءمـیـن هـزیـنـه پـذیـرایـی و ولیـمـه عـروسـی قـرار داد. پول جهیزیه را به بعضی از اصـحاب داد تـا برای دخترش اسباب خـانه تهیّه کننـد. ه ـ جهیزیّه مـاءمورین خریـد جهیزیه (بنـا به نقل روایات) اقلام زیر را تهیّه کردنـد: پیراهن ، به بهای هفت درهم . چارقـدی به بهای چهار درهم . قطیفه مشـکی بافت خیبر. تخت خواب بافته از لیف خرما. دو عـدد تشـک که رویه های آن کتان سبز بود، یکی از لیف خرما و دیگری از پشم گوسـفند. چهار بالش از چرم طائف که از (اِذخِرْ) پر شده بود. پرده ای از پشم . یـک تخته بوریای بافت هَجَر (گویا مقصود مرکز بحرین است) . آسیاب دستی . لگن مسی . مشکی از چرم . قـدح چوبین . کـاسه ای گود برای دوشـیدن شـیر. مشـکی برای آب . آفتـابه ای انـدوده به قیر. سـبوی سبز. چنـد کوزه گِلی . ماءمورین خریـد، اثاثیه خریـداری شـده را خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آوردند. حضـرت بر آنها نظر افکند و سـپس در حـالی که اشـک از دیـدگان او جاری بود فرمود: (خداونـدا، به قومی که بیشتر ظرفهایشان از گِل است ، برکت ده !) بـدین ترتیب ، حضـرت به مردم فهمانـد که زنـدگی اشـرافی و لباسـهای فـاخر و گران قیمت ، ظروف طلا و نقره ، فرشـهای رنگارنگ و پرده های زربفت ، وسیله سعادتمندی نیست . چه بسـا افـرادی که در زنـدگیهای مرفه گرفتـار جهنم اخلاقیّات زشت و خویهـای ناپسندند و لحظه ای احـسـاس سـعـادت و خـوشـبـخـتـی نـمـی کـنـنـد و در مقابـل ، چه بسیار انسانهـای بـا ایمـان و دارای فضایل روحانی و معنوی که گرچه زندگانی ای فقیرانه و کلبه ای محقّر و اثاثیه ای ارزان قـیـمـت دارنـد ولی لحظـات زنـدگـی آنها سـرشار از لذّات معنوی است و راضـی و خوشـنودند از اینکه ارتباط با خـدا در زنـدگی آنها قطع نشـده است . ایـنـک جـهـیـزیـه ، خریـداری شده و دامـاد می خواهـد نوعروس خود را به خـانه بـبرد ولی در مـدینه خـانـه ای نـدارد تـا عـروس خـود را بـدانجـا برد. صـحابی بزرگوار حارثهٔ بن نعمـان یکی از خـانه هـای خود را به داماد واگـذار می کنـد. داماد ضـمن انتقال اثاثیه به آراستن اتاق عروس می پردازد. مقـداری شن در کف اتاق پهن می کنـد، چـوبی برای آویزان کردن مشک و کوزه در داخل اتاق نصب می نماید، چوب بزرگی را نیز بر دیـوار اتاق می کوبد تا لباسها را بر آن آویزان کنند، و بعد فرش پوستی را پهن نموده و بالشی از لیف خرما روی آن می نهد. بدین ترتیب ، خانه تزیین می شود. پیـامـبـر دسـتـور تـهـیـّه ولیـمـه مـی دهـد. غـذا آمـاده مـی شـود. رسول خدا (ص) خود غذا را بین میهمانان تقسیم می کند و به برکت وجود ایشان جمع کثیری که بر ولیمه حضور یافته اند، اطعام می شوند. هـمـه از ایـن وصلت

مبارك خرسند بوده ، به شادي و سرور مشغولند. عروس را به طرف خانه داماد حركت مي دهند. زنان بني هاشم و ديگر زنان مسلمان به امر پيامبر (ص) همراه عروس در حالي كه شادي مي كردندو سرود مي خواندند به طرف خانه داماد حركت كردند. رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: (سرود بخوانيد و تسبيح و تكبير گوييد ولي از گفتن چيزي كه خدا راضي نباشد خودداري كنيد.) عروس بر ناقه پيامبر سوار بود و سلمان زمام ناقه را در دست داشت . پيامبر و بعضي از ياران نيز از پشت سر حركت مي كردند. و با اين شكوه و جلال ، عروس را به خانه داماد بردند. بدين ترتيب ، دوّمين مرحله زندگي بانوي اسلام شروع شد. و ـ انفاق كردن لباس عروسي رسول خدا (ص) در شب عروسي براي فاطمه زهرا (س) پيراهن تازه اي تهيه كرد. جامه قبلي كه كهنه و وصله دار بود، همراه عروس بود در اين هنگام سائلي در زد و گفت : (از خانه رسول خدا جامه اي كهنه مي خواهم بانوي اسلام با توجه به اين آيه قرآن كه مي فرمايد: به نيكوكاري نمي رسيد مگر اينكه از آنچه دوست داريد انفاق كنيد.) جامه نو را به وي داد و جامه كهنه را خود پوشيد جبرئيل بر رسول خدا نازل شد و عرض كرد: (اي رسول خدا پروردگارت سلام مي رساند و مرا نيز فرمان داده كه به فاطمه سلام برسانم و براي فاطمه جامه اي از ديباي سبز از جامه هاي بهشتي فرستاده است .) ز ـ مهر و محبّت پيامبر (ص) نسبت به زهرا (س) مهر و محبّت دو جانبه پيامبر و دخترش هيچ گاه كاسته نشد. علاقه آن حضرت به دخترش ، تنها علاقه پدر و فرزندي نبود، بلكه پيامبر، زهرا (س) را مظهر فضائل اخلاقي ، ايمان و معنويت مي دانست و به او عشق مي ورزيد. از طرف ديگر، حضرت زهرا هم به پيامبر علاوه بر پدري به چشم مقتدا و راهبر مي نگريست . تا زماني كه پيامبر (ص) در مكه بود، عنايت و محبّت فاطمه زهرا (س) به آن حضرت بحدي بود كه به كنيه (اُمّ ابيها) (مادر پدرش) خوانده شد. رسول خدا صلي الله عليه و آله به حضرت زهرا (س) توجه خاصي داشت . آن حضرت هر وقت قصد سفر داشت با آخرين فردي كه خدا حافظي مي كرد، زهرا (س) بود و در هنگام مراجعت ابتدا به خانه آن بانو رفته ، او را ملاقات مي كرد و سپس به خانه خود مي رفت . هر گاه حضرت زهرا به خدمت پدرش شرفياب مي شد، پيامبر از جا بر مي خاست و پيشاني او را مي بوسيد و او را در جاي خود مي نشاند و هر گاه كه پيامبر براي ملاقات دختر خود مي رفت آن حضرت از جا بر مي خاست و همديگر را مي بوسيدند و با هم مي نشستند. پيامبر بارها فرمود: (فاطمه پاره تن من است ، هر كس او را شاد كند مرا مسرور كرده و هر كس او را خشمگين كند مرا به خشم آورده و فاطمه بهترين خلق در نزد من است .) ح ـ شوهرداري حضرت زهرا (س) حضرت زهرا (س) در زندگي خانوادگي خود، روش شوهرداري را به زنان آينده تعليم داد. در اوان ازدواج آن دو بزرگوار، وضع مادي مسلمانان خوب نبود. مهاجران بدون اينكه هيچ چيز از ثروت خود همراه داشته باشند به مدينه هجرت كرده و انصار كه اغلب آنها از ثروت و مكنت برخوردار نبودند با گشاده رويي پذيراي مهاجران شده بودند و هر چه داشتند با هم برادرانه مصرف مي كردند. تعداد زيادي از اصحاب كه خانه و كاشانه اي نداشتند، در كنار مسجد پيامبر زير سايباني زندگي مي كردند (اصحاب صفّه) همان گونه كه در گذشته گفتيم حضرت علي عليه السلام حتّي خانه اي نداشت تا همسر نو عروس خود را به آنجا ببرد. با توجّه به مطالبي كه گذشت معلوم مي شود كه زندگي حضرت زهرا با فقر شديدي همراه بوده است . ولي آن حضرت با تكيه بر ايمان و اعتقاد قلبي خود در برابر مشكلات زندگي صبر كرده ، هيچ گاه از شوي خود خواهشي ننمود كه او را به زحمت اندازد. پيامبر خود به او آموزش داده و سفارش كرده بود كه مبادا در زندگي براي شوهرت سختگير باشي ؛ در حد توان ، كوشش كن چيزي از او نخواهي ، چه شايد نتواند خواهشت را برآورده كند و سبب شرمندگي اش شود. بدين جهت زهراي مرضيه هيچ گاه از شوهر خود تقاضاي چيزي ، حتّي كمبودهاي ضروري زندگي ، را نكرد. روزي علي عليه السلام به فاطمه سلام الله عليها گفت : ـ آيا خوراكي در خانه هست ؟ ـ نه ، به خدا قسم دو روز است كه خود و فرزندانم ، حسن و حسين ، گرسنه ايم . ـ چرا به من نگفتي ؟ ـ از خدا شرم كردم چيزي از شما بخواهم كه توانايي آماده كردن آن را نداشته باشي . در روايت ديگري چنين آمده است كه علي (ع) به فاطمه (س) فرمود: ـ آيا از خوردنيها چيزي

در خـانـه هست ؟ ـ قسم به او که حق و شـاءنت را بزرگ داشت ، سه روز است که چیزی در نزد مـا نیست تا با آن از شـما پـذیرایی کنـم . ـ چرا بـه مـن نگفـتی ؟ ـ پـدرم فرمـوده است چیزی از علی نخـواه مگر اینکه او خـود برایت آمـاده کنـد. بـه هـر حـال ، عـدم وسـعـت روزی و تنگی معیشت ، او را به ستوه نیـاورد. شخصـیّتی چون زهرای اطـهـر نـعـمتهای مادی در نظرش بی ارزش بود وبی بهره بودن از این نعمتها او را آزرده نمی ساخت . روزی سـلمـان بـرای انجام کاری خـدمت زهرای مرضـیّه شـرفیاب شـد. حضـرت فـاطمه (س) چـادری کـهـنـه بر سـر داشت که دوازده وصـله بر آن بود سـلمان که این وضع را مشاهـده کرد به گریه افتاد و گفت : (چـقـدر مـحزون و انـدوهـگـیـن مـی شـوم ، وقـتی که می بینم دختران قیصـر و کسری ، لباسـهای ابریشم و حریر می پوشند، ولی دختر پیامبر چادری با این همه وصـله بر سـر دارد). حضـرت زهرا (س) وقتی بر پدر وارد شد عرض کرد: (ای رسول خدا، سلمان از مشاهـده لباس وصـله خورده من تعجّب کرد. قسم به آنکه شـما را به حق مـبـعـوث کـرد، پـنـج سـال اسـت کـه در خـانـه علی بـه سر مـی بـرم در حـالی که تنهـا پوست گـوسـفـنـدی داریـم کـه روزهـا عـلف شـتـر بـر روی آن مـی ریـزیـم و شبها روی آن می خوابیم .) آری حـضـرت فـاطمه (س) بحـدی در زنـد گی زنـاشویی رعـایت رضایت شوهر و همراهی با او را نمود که امام علی علیه السلام فرمود: (واللّه فاطمه نافرمانی مرا در هیچ کاری نکرد و مرا خشمناک نساخت و هر لحظه که به وی می نگریستم حزن و اندوه از وجودم رخت بر می بست .) البـتّه حضـرت علی (ع) نیز کاملاًـ رعـایت حق وحقوق همسـر خود را می نمود همچنان که خود در ادامه همین کلام می فرمایـد: (وَاللّه فاطمه را غضـبناک نکردم و دلش را در هیچ امری چرکین ننمودم تا زمانی که خدای تعالی وی را از دنیـا برد.) ط ـ کار در خانه و اختلاط با مردان حـضـرت زهـرا (س) در انـجـام کـارهای خانه و یاری دادن به شوهر خود برای گذران زندگی کوشـش و جدّیت بسیار داشت و از طرف دیگر اختلاط با مردان بیگانه را نمی پسـندید. پیامبر از اصـحاب پرسـید: (چه چیز برای زنـان ، بهترین چیز است ؟) کـسـی نـتـوانـسـت جـواب دهـد. حـضـرت علی عـلیـه الســلاـم وقـتـی بـه خـانـه آمـد، هـمـیـن سـؤ ال را برای حضـرت زهرا (س) بازگو کرد. حضـرت زهرا فرمود: (بهترین چیز برای زنان ، آن است که مردان را نبینند و مردان هم آنها را نبیننـد.) با توجه به این طرز تفکر بود که حضـرت زهرا کارهای زندگی را با شوهر بزرگوار خود تـقـسـیـم کـرد. کـارهـایـی کـه در داخـل خـانـه انـجـام مـی شـد مـثـل بـچـه داری ، آسـیـا کـردن و نـان پـخـتن را آن بانو انجام می داد و کارهای بیرون از خانه ، مثل هیزم آوردن و تهیه نیازمنـدیهای زندگی به عهده امیرالمؤ منین علی (ع) بود. حـضـرت عـلی (ع) و فـاطمه زهرا (س) خدمت پیامبر رسیده ، تقاضا کردند کارهای خانه را بین آنها تقسیم کند. حضرت محمد (ص) کارهای داخل خانه را به عهده فاطمه (س) و کارهای خارج از خانه را به عهده امام گذاشـتند. فاطمه با شـنیدن این طرز تقسیم فرمود: (جز خدا نمی داند که چقدر مسرورم از اینکه رسول خدا مرا از مخالطه و رو در رو شدن با مردان کفایت کرد.) امام علی علیه السلام به مردی از بنی اسد فرمود: (آیـا وضـعـیّـت خـودم و زهـرای مـرضـیـه را کـه عـزیـزتـریـن عـزیـزان رسـول خـدا (ص) در خـانه من بود، برایت بگـویم ؟ آن بانو آن قدر از چاه آب کشید که اثر آن بـر سـیـنه اش باقی ماند و آن قدر گندم آسیاب کرد تا دستهایش پینه بست و آن قدر خانه را جارو کرد و زیر دیگ ، آتش افروخت تا لباسـهایش غبار آلود و منـدرس شـد و به خاطر این کارها بشـدّت رنجور شد.) در روایت دیگر چنین آمـده است که پیامبر (ص) بر حضـرت زهرا (س) وارد شد، فاطمه زهرا (س) در آن حال جامه ای ازپشم شتر پوشـیده و ضمن شـیر دادن بچه گنـدم یـا جو را آسـیا می کرد. اشـک پیـامبر از مشاهـده این وضع جـاری شـد و فرمود: (دخـتـرم ! بـا پـذیرش مرارتهای دنیا، خوشـی و شـیرینی آخرت را تهیّه کن .) زهرای مرضیّه در جـواب پـدر عـرض کـرد: (ای رسـول خدا، پروردگارم را به خـاطر روزیهـا و نعمتهـایش شـاکرم .) ی ـ آموزش مواسات و زهـد پـیـامبر با اینکه علاقه زیادی به دختر گرامی خود داشت ولی نمی خواست او از اوج معنویّت و مـقـام بـزرگـش تـنزل کند و به دنیا مشـغول شود، همچنان که حضـرت زهرا (س) نیز چنین بود و نـمـونـه ای از آن را در انـفـاق لباسـی عروس دیـدیم . از طرف دیگر، وضـع نابسامـان جـامعه آن روز اقـتـضـا می کرد کـه پیـامبر و بسـتگانش از نظر سـطح زندگی با دیگران یکسان باشـند تا سـبـب تـسـکـیـن قـشر کم درآمد جامعه باشد، بدین ترتیب می بینیم که

در مواردی آن حضرت به دختر گرامی اش حضرت زهرا (س) تذکر داده که نباید به زخارف دنیوی سرگرم شود و زندگی فقیرانه و همسانی با فقرا را رها کند. ک ـ تسبیح حضرت زهرا (س) کارهای خانه بر حضرت فاطمه (س) سنگینی می کرد. امام علی (ع) فرمود: چه می شود که از پدرت خادمی بخواهی تا در تحمّل بار سنگین زندگی تو را یاری دهد؟ حضرت زهرا (س) خدمت پدر رسید تا تقاضایش را مطرح کند امّا شرم مانع شد که خواهش خود را بر زبان آورد. پیامبر متوجّه شد و بامداد روز بعد به خانه دخترش آمد. هنگام تشریف فرمایی پیامبر؛ امام و همسرش در حال استراحت بودند. پیامبر پس از سلام ، اذن دخول طلبید و امام علی (ع) ضمن جواب سلام اذن ورود دادند. پیامبر از خواهش دیروز فاطمه زهرا سؤ ال کرد و امام سبقت در کلام گرفته و احتیاج به خدمتکار را مطرح کرد. پیامبر فرمود: (آیا چیزی به شما بیاموزم که از خدمتگذار بهتر است ؟ بعد تسبیح معروف را به آنان یاد داد. در مورد ترتیب این تسبیح ، روایات مختلف است ولی مشهور در نزد علمای شیعه ؛ اول ۳۴ با تکبیر بعد ۳۳ بار حمد و در آخر ۳۳ بار تسبیح است . در روایتی دیگر آمده است که پیامبر فرمود: (به خدا قسم ! در حالی که اصحاب صفّه در گرسنگی به سر می برند، من خدمتکاری به شما نخواهم داد.) ل ـ مصیبت رحلت پدر زندگی زناشویی فاطمه و علی علیهما السّلام هشت سال و اندی به درازا کشید. ثمره سالهای پرفراز و نشیب این ازدواج ، سه پسر و دو دختر بود به نامهای حسن ، حسین و محسن (پیامبر او را محسن نام نهاد و در حادثه هجوم به خانه آن حضرت سقط شد) ، زینب و ام کلثوم علیهم السلام . فاطمه زهرا سلام الله علیها در تربیت این فرزندان گران قدر، کمال سعی و کوشش را داشت . در سال هفتم بعثت پس از فتح قلعه های خیبر، اهل فدک با پیامبر صلح کردند به این شرط که آنها از جانب پیامبر بر روی زمینهای فدک کار کنند و محصول آن بطور مساوی بین آنها و پیامبر تقسیم شود. چون فدک بدون جنگ به دست آمده بود به حکم قرآن (خالصه) پیامبر بود. بنابه گفته بسیاری ازمحدثین و مفسّرین ، وقتی آیه شریفه (وات ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ...) نازل شد، پیامبر فدک را به حضرت فاطمه (س) بخشید. سال دهم هجری فرا رسید. پیامبر در بازگشت از حج ، خبر رحلت قریب الوقوع خود را به مردم رساند. همه از این خبر آن چنان اندوهگین شدند که گویی قلبهایشان از حرکت بازایستاد. در این میان حضرت زهرا (س) از همه غمگین تر بود چون طاقت جدایی پدر را نداشت . آثار کسالت کم کم در وجود شریف پیامبر ظاهر شد و به بستری شدن آن حضرت انجامید. کسالت رسول خدا (ص) چند روزی ادامه یافت و سرانجام پیامبر بزرگوار اسلام در سال دهم هجری ، جان به جان آفرین تسلیم کرد و مسلمانان بخصوص اهل بیت را به غم جانسوز فراق گرفتار ساخت . با رحلت پیامبر، طلیعه مصیبت بزرگی بر زهرا سلام اللّه علیها ظاهر گشت و گریه و زاری شبانه روزی آن حضرت شروع شد. آن قدر این مصیبت بر قلب فاطمه زهرا سنگین بود که جای هیچ گونه خوشی و سرور برای او باقی نماند. حضرت زهرا (س) از آن پس عمر خود را به گریه و زاری گذراند و هیچ گاه شادمان دیده نشد. امام باقر علیه السلام فرمود: (فاطمه زهرا راکسی پس از وفات رسول اکرم گشاده رو و خندان ندید و به همین حالت بود تا از دنیا رفت .) امام صادق (ع) فرمود: (گریه کنندگان (که از بس گریه کرده اند به این لقب مشهور شده اند) پنج نفرند. آدم ، یعقوب ، یوسف ، فاطمه زهرا و علی بن الحسین علیهم السلام . امّا فاطمه آن قدر بر مصیبت پدر (و دیگر مصیبتهای وارده) گریه کرد تا اهل مدینه به تنگ آمدند و خواهش کردند یا روزها گریه کند یا شبها.) م ـ غصب حق هنوز جسم پاک پیامبر سرد نشده بود که جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده به شور نشستند که بعد از پیامبر خلافت را به چه کسی بسپارند؟ این جمع ، فراموشکار از فرمان الهی و حادثه غدیر خم و مواضع مشابه آن توطئه چینی برای حکومت آینده را تدارک دیدند. تعدادی از مهاجران از تجمّع انصار مطّلع شده ، بسرعت خود را به آنها رساندند تا قبل از آنکه کاری انجام بشود، جریان را کنترل کنند. سرانجام همان چند نفر مهاجر نبض اوضاع را در اختیار گرفته و ابوبکر را خلیفه مسلمانان معرفی نمودند و در پی بیعت آنها با ابوبکر، انصار حاضر در سقیفه نیز با ابوبکر بیعت کردند. بدین ترتیب ، خلیفه مسلمانان تعیین شد. گرفتن بیعت از دیگران ادامه یافت . اهل بیت

به بیعت تن ندادند، بخصوص امام علی علیه السلام که خلافت را با استناد به فرمایش صریح پیامبر در غدیر خُم و مناسبتهای مختلف ، حق مسلّم خود می دانست . بعضی از بزرگان اصحاب نیز به پیروی از امام بیعت نکردند. بیعت نکردن حضرت علی (ع) برای سردمداران سقیفه گران تمام شد و حتی موجب ایجاد سؤ ال و در پی آن روشن شدن اذهان مردم گردید. بدین سبب آنها تصمیم گرفتند به هر صورت که شده از امیر المؤ منین علی (ع) بیعت بگیرند. تعدادی از جیره خواران طبقه حاکم به سر کردگی یکی از کارگردانان سقیفه جهت احضار امام به مسجد برای گرفتن بیعت ، روانه خانه حضرت علی (ع)شدند. سرکرده آنان بانگ زد که یا از منزل خارج شوید (و به مسجد برای بیعت بیاورید) یا خانه را با هر کس در آن است آتش خواهم زد. به او گفتند: (در این خانه فاطمه زهرا است گفت : (حتی اگر او هم باشد!) فاطمه زهرا (س) بر در خانه ایستاد و گفت : قومی بدتر از شماسراغ ندارم که این گونه برای دیدن کسی آمده باشند جنازه رسول خدا (ص) را روی دستهای ما نهادید و خود برای بریدن جامه خلافت رفتید، بدون آنکه در مورد ورود به خانه از ما اجازه بگیرید و حق ما را به ما برگردانید.) سر کرده ماءمورین وقتی مشاهده کرد که امام و همراهان ایشان از خانه خارج نمی شوند در خانه را به آتش کشید و در حالی که زهرای مرضیّه پشت در بود با ضربه ای محکم به در کوبید که سبب سقط جنین حضرت زهرا (س) شد. سردمدار آنان دستور داد ریسمان به گردن حضرت علی (ع) انداختند و ایشان را کشان کشان برای بیعت به مسجد بردند. حضرت فاطمه (س) پس از لحظاتی به هوش آمد. با آن وضع دلخراش و در حالی که از شدت درد به خود می پیچید از احوال شوهرش سؤ ال کرد. وقتی که فهمید آن حضرت را به مسجد برده اند، برای دفاع از امام به سوی مسجد حرکت کرد، د رحالی که حسنین و زنان بنی هاشم او را همراهی می کردند. به مسجد که رسید خطاب به آنان گفت : (قسم به خدایی که حضرت محمد را به حق برانگیخت ، اگر از وی دست بر ندارید گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا (ص) را به سر می اندازم و به شما نفرین می کنم ، یقین بدانید که ناقه صالح در نزد خدا از من گرامی تر نبود و بچه آن ناقه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود.) علی علیه السلام با مشاهده این وضع به سلمان امر کردتا زهرا (س) را به خانه برگرداند، و کار گردانان بیعت نیز چون اوضاع را نامساعد یافتند از بیعت امام منصرف شدند و دیگر تا حضرت فاطمه (س) در قید حیات بود متعرض امام نشدند. ن ـ غصب فدک هنوز چند روز از توطئه سقیفه و پیامدهای ناگوار آن نگذشته بود که حادثه دردناک دیگری به وقوع پیوست . حاکمان سقیفه برای اداره جامعه نیاز به پشتوانه مالی داشتند و برای تاءمین این نیاز، قریه فدک رامناسب دیدند. فدک از طرف پیامبر به حضرت زهرا (س) (هبه) شده و تحت تصرف آن بانو بود. خلیفه اول دستور اخراج کارگران حضرت زهرا را از فدک صادر کرد و کارگران و عاملان خود را برای اداره آن به کار گماشت . حضرت فاطمه (س) برای دادخواهی به خلیفه شکایت کرد. خلیفه گفت : شما به وراثت ، مدّعی فدک هستید، در حالی که من خودم از پیامبر شنیدم که فرمود: ما گروه انبیا چیزی به ارث نمی گذاریم . حضرت زهرا ضمن ردّ گفته ابوبکر فرمود: فدک را پدرم به من هبه کرد. خلیفه برخلاف دستور اسلام از او شاهد طلبید و آن حضرت امام علی علیه السلام و امّ ایمن را به عنوان شاهد ذکر کرد خلیفه گفت : آیا با شهادت مرد و زنی فدک را می طلبی ؟! حضرت زهرا (س) که از این دادخواهی نتیجه ای حاصل نکرد برای گرفتن حق خود تصمیم گرفت فریاد مظلومیت خود را به گوش دیگر مسلمانان برساند. برای این منظور روانه مسجد پیامبر شد. در محلّی که قرار بود آن حضرت مستقر شود پرده زده شد و حضرت زهرا (س) در پشت پرده قرار گرفت و خطبه ای مفصل شامل مطالب بلندی از معارف الهی ، فلسفه احکام و علوم دین ایراد کرد و در ادامه خطبه ضمن ردّ اعمال خلاف طبقه حاکم در غصب خلافت به موضوع غصب فدک و استدلال ابوبکر در مورد عدم وراثت از پیامبر اشاره فرمود و آنها را با براهین قاطع رد کرد و سپس روی سخن خود را متوجّه انصار کرد و آنها را به یاری طلبید. ابوبکر درجواب حضرت زهرا به تعریف و تمجید از اهل بیت پرداخت و در توجیه اقدام خود مطرح کرد که پیامبر فرمود: (ما پیامبران درهم و دینار به ارث نمی گذاریم . ارث ما علم و حکمت است و اموالی که از ما به

جای می ماند دراختیار ولیّ امر بعد ا زماست . حضرت زهرا فرمود که این سخنی که به رسول خدا نسبت می دهی مخالف قرآن است و پیامبر مخالف قرآن حرف نمی زند. ابوبکر این بار خود را منتخب مردم و اعمالش را مطابق خواست و رضایت آنان معرفی کرد. حضرت زهرا متوجه مردم شد و آنان را از پیروی خلیفه و مخالفت با قرآن بر حذر داشت . خطبه حضرت فاطمه (س) و سخنان او با ابوبکر در میان مسلمانان همهمه ای شدید ایجاد کرد و می رفت تا نتایجی پربار به دنبال آورد. حاکم وقت که از مشاهده اوضاع به نتیجه آن پی برد، برای مهار اوضاع ، بالای منبر رفت و با سخنانی تهدید آمیز و تحقیر کننده و بابی احترامی نسبت به اهل بیت و دختر پیامبر، افراد را به سکوت واداشت . س ـ طلب یاری از مهاجر و انصار اهل بیت که حق خود را غارت شده می دیدند برای احقاق حق و اتمام حجّت به حرکت جدیدی دست زدند. امام علی علیه السلام همسر خود و دو فرزندش رابر مرکبی سوار می کرد و شبانه به خانه مهاجر و انصار می رفت و آنها رابرای گرفتن حق غصب شده خود به یاری می طلبید. حضرت زهرا به آنها فرمود: (ای گروه مهاجرین و انصار! خدا را یاری کنید و دختر پیامبرتان را یاور باشید. درآن روزی که با رسول خدا (ص) بیعت نمودید تعهد کردید همچنان که هر ناراحتی را از خود و فرزندانتان باز می دارید از او و فرزندان او نیز بازداشته و جلوگیری کنید. اکنون به عهدی که با رسول خدا (ص) بستید وفا کنید.) ولی هیچ کس جواب مساعد به آنان نداد. حداکثر جوابی که بعضی دادند این بود که ما با خلیفه بیعت کرده ایم . اگر همسر و پسر عموی شما زودتر از این اقدام می کرد هرگز از وی عدول نکرده و با ابوبکر بیعت نمی کردیم . امام علی (ع) به این سخن پوچ آنها چنین جواب داد: (آیامی توانستم پیکر رسول خدا(ص) را رهاکرده و بر سرحکومت نزاع کنم .) آری این چنین بود که انبوه مصائب بر حضرت زهرا سلام الله علیها هجوم آورد و اوبه تنها راه باقی مانده پناه برد و آن گریه و شکایت بردن به پیشگاه خداوند بود. آن بانو تا آخر عمر به واسطه این ناگواریها سوخت و شدّت غم و تاثیر ضربه های وارد بر جسمش ، سرانجام او را به بستر بیماری کشاند. ق ـ ملاقات زنان با حضرت زهرا (س) در روزهای آخر عمر، زنان مهاجر و انصار برای عیادت به حضور آن بانو شرفیاب شدند. حضرت از فرصت پیش آمده استفاده کرد و ضمن ایراد خطبه ای مشروح آنها را مورد نکوهش شدید قرار داد که چرا شوهرانشان برای احقاق حقوق از دست رفته اهل بیت ، به یاری آنها برنخاستند، سپس پیش بینی کرد که در آینده ای نزدیک گرفتار حاکمانی ستمگر می شوند که مال و ناموس آنها را مورد تعرض قرار می دهند. آن حضرت در قسمتی از سخنش فرمود: (اَمّا لَعُمْری لَقَدْ لَقَحَتْ فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنْتِجُ، ثُمَّ احْتَلِبُوا اَمِلْ‌ءَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً وَ ذُعافاً مُبیداً هُنالِکَ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِفُ التّالُونَ، غَبَّ مَسَّسَهُ الاَوَّلُونَ ... وَ ابْشِرُوا بِسَیْفٍ صارِمٍ وَ سَطْوَهٔ مُعْتَدٍ غاشِمٍ، وَ هَرَجٍ شامِلٍ، وَ اسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمینَ یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهیداً وَجَمْعَکُمْ حَصیداً...) به جانم قسم ، نطفه فتنه در خاطره ها منعقد گردیده ، اندکی بیاید تا این آبستن فرزند آورد، آن گاه وقت آن است که به جای شیر از پستان روزگار خون بدوشید و قدحها را پر از خون تازه وز هر کشنده کنید. آنجاست که بد کاران و زیانکاران را جز زیان دست آوردی نباشد و آیندگان ،سرانجام شومی که پیشینیان طرح و اجرا نموده اندبیابند... شما را به شمشیرهای برّان بشارت و به قدرتهای جبار و متجاوز حوالت باد که هرج و مرج کامل بر جامعه سایه اندازد و استبداد و خود سری بر مردم حکومت کند و بیت المالتان را بجز اندکی غارت کنند و کشته هاتان را به ستم بدروند...) ظ ـ شهادت بدین ترتیب ، جسم حضرت زهرا (س) روز به روز از شدّت غم ودرد، لاغرتر می شد تا سرانجام بعد از مدّت کوتاهی پس از وفات پدر، جهان فانی را وداع گفت . آن حضرت در وصیّت خود از امام متّقیان خواست که او را شبانه دفن کند و هیچ کدام از حاکمان وقت را که ظلم بسیار بر او روا داشته و غضبناکش کرده بودند برای تشییع جنازه وی نخواند. امام علی (ع) طبق وصیّت ، حضرت زهرا (س) را غسل داد و با تنی چند از نزدیکان به خاک سپرد و دستور داد چندین قبر در جاهای مختلف ساختند تا قبر آن مظلوم شهید شناخته نشود و از تعرّضات دشمنان مصون بماند. بدین ترتیب ، پرونده زندگی گرامی ترین بانوی جهان ، دختر رسول خدا و همسر ولی خدا و مادر دو سرور جوانان

بهشت ، پایان پذیرفت و آن وجود شریف به ملا اعلا پیوست . (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَیْها وَ عَلی اَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنیها وَاجْعَلْنا مِنْ مُحِبّیها وَ مُحِبّی مُحِبّیها وَ مُبْغِضی مُبْغِضیها اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ وَ بِالْاِجابَةِ جَدیرٌ)

پرورش دهندگان پیامبر درکودکی

اشاره

در این فصل به شرح حال بانوانی می پردازیم که در دوران کودکی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، کمر همت برای خدمت آن بزرگوار بسته و با تمام وجود، در پرورش آن طفل گرانقدر، کوشیده اند. آمنه ، مادر بزرگوار آن حضرت ، فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤ منان ، حلیمه سعدیه مادر رضاعی و ام ایمن پرستار آن گرامی .

آمنه دختر وهب

مادر پیامبر صلی الله علیه و آله (آمنه) دختر (وهب بن عبد مناف) است . این بانوی با فضیلت و بزرگوار به عفّت و پاکدامنی شهرت داشت . درباره او گفته اند: خداوند، آن چنان جمال و کمال به وی عطا کرده بود که به حکیمه قوم خود معروف بود. از نظر فصاحت و بلاغت ، گوی سبقت از تمام زنان عرب ربوده ، و در جایگاه بلندی قرار داشت . عبدالمطّلب آمنه را برای پسرش (عبداللّه) خواستگاری کرد، و تنها ثمره این پیوند خجسته ، وجود اشرف کاینات و خاتم رسولان ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. در وصف آمنه گفته اند، که در بین زنان مکه ، کسی همشاءن او نبود. او بانویی بزرگوار و دارای روحی پاک و عفیف بود، علاوه بر این ، ادیب ، عاقل ، فصیح و بلیغ بود و خداوند، به وی جمالی غیر قابل وصف ، عطا کرده بود. از فضل و بزرگواری این بانو همین بس ، که شایستگی مادری گل سرسبد خلقت را داشت . بعضی از علما و نویسندگان اهل سنت بدون توجه و تحقیق کافی نظر داده اند که پدر و مادر رسول خدا مؤ من نبوده و همچون بقیه اعراب شبه جزیره مشرک بوده اند. البته علمای محقق اهل سنت باتمسک به قرآن و سنت این نظر را باطل شمرده و ایمان آن بزرگواران را ثابت کرده اند. عالمانی همچون سیوطی ، دمیاطی ، ابن حجر و بسیاری دیگر برایمان اجداد و والدین رسول خدا تصریح کرده اند. سیوطی گوید: (من آنچه استقراء کرده ام ، مادران پیامبران را مؤ من یافته ام . همچنین در کتب اهل سنت از کعب الاحبار روایت شده که گفت : (من در کتابهای زیادی از کتابهای پیامبران پیشین خوانده ام که ملائکه به جهت وضع حمل مادر هیچ پیامبری به زمین نیامدند مگر برای مریم بنت عمران مادر حضرت عیسی وآمنه بنت وهب مادر پیامبر و حجابهای بهشتی رابرای هیچ زنی جز مریم و آمنه ، نزدند.) این نقل کعب الاحبار ـ که در کتب اهل سنت نقل شده ـ دلالت بر درجه ایمان والای فاطمه دارد زیرا خداوند هیچگاه زنی مشرک را همردیف زن مؤ منی چون مریم قرار نمی دهد. علمای شیعه همگی اعتقاد دارند که اجداد پیامبر تا حضرت آدم و حوا سلام الله علیهم مؤ من و موحد بوده اند وبه آیات و روایات متعددی در این اعتقاد، استناد دارند. علامه مامقانی در شرح حال حضرت آمنه می نویسد: (از ضروریات مذهب شیعه این است که اجداد پیامبر از طرف پدر ومادر مشرک نبوده و ناپاکی شرک آنان را نیالوده است و آنان تاحضرت آدم موحد و یکتا پرست بوده اند. آیات قرآن بر این مطلب شهادت می دهد از جمله کلام خدا: (الذی یریک حین تقوم و تقلبك فی الساجدین ـ خدایی که تو را به هنگام برخاستن و حرکت و گشتن تو را در میان سجده کنندگان می بیند) که ساجدین به پیامبر یا وصی پیامبر تفسیر شده (یعنی انتقال نطفه تو از پشت پیامبر به پیامبر دیگر یا به صلب وصیی از اوصیا و کلام خدا که فرمود: (قل رب ارحمهما کما ربیّانی صغیرا ـ بگو پروردگارا پدر ومادرم راموردرحمت خویش قرار ده همچنانکه آنان در کودکی (به من رحم آورده و)

تربیتم کردند) و این کلام خدا که فرمود: (ولا تصلّ علی احد منهم مات ابداً ولاتقم علی قبره ـ بر هیچکدام از مشرکان درود نفرست و نماز میت مخوان و بر قبر او ـ به دعا و زیارت ـ ایستاده مباش) و حال آنکه رسول خدا (ص) قبر پدر و مادرش را زیارت می کرد (اگر آنان مشرک بودند این عمل از پیامبر سر نمی زد) و آیات دیگر که دلالت بر ایمان آنان دارد و روایات در این مورد متواتر معنوی است از جمله روایت پیامبر که فرمود: در اصلاب و رحمهای پاکیزه بوده است .) سخنان آمنه هنگام وفاتش دلالت بر ایمان او به توحید و رسالت پیامبر دارد. وی درحالی که در بستر مرگ افتاده بود، نگاهش به رسول خدا افتاد که بازی می کرد. در آن حال اشعاری به این مضمون خواند: (اگر آنچه در خواب دیده ام صحیح باشد، پس تو همان پیامبر برگزیده بر بندگان خدا خواهی بود. در مکه و غیر آن برای دعوت به توحید و اسلام ـ دین پدر نیکوکارت ابراهیم ـ مبعوث می شوی . خداوند تو را از دوست داشتن و پرستش بتها به همراه مردم ، باز داشته است . سپس چنین ادامه داد: هر زنده ای می میرد و هر جدیدی کهنه می شود و هر بزرگی فانی می شود و من ، می میرم ولی نامم باقی خواهد بود چرا که فرزندی نیکو به جای نهاده ام) هنوز چندماهی از ازدواج آمنه با عبدالله نگذشته بود که وی به قصد تجارت به طرف شام سفر کرد و در برگشت از شام در بین راه بدرود حیات گفت و در مدینه مدفون شد. غم از دست دادن شوهر بر این بانو سهمگین بود ولی امید او پس از خداوند، جنینی بود که در شکم داشت . با تولّد رسول خدا (ص) آمنه به تربیت و نگهداری فرزند خود همت گماشت . هنوز، رسول خدا در سنین کودکی بود که مرگ مادر نیز فرا رسید، و دیده از جهان فرو بست .

فاطمه بنت اسد

فاطمه دختر اسد بن هاشم و همسر ابوطالب (بزرگ قریش) بود. فاطمه تنهاهمسر ابوطالب بود و برای او شش فرزند آورد؛ چهار پسر به نامهای طالب ، عقیل ، جعفر و علی و دو دختر به نامهای فاخته (ام هانی) و جمانه . در هنگام ولادت پیامبر، فاطمه بنت اسد در خدمت آمنه مادر آن حضرت ، بود. وقتی حضرت رسول (ص) به دنیا آمد، نوری پدیدار شد که شرق و غرب عالم را فراگرفت . آمنه و فاطمه از مشاهده این نور متعجب شدند. ابوطالب که آنها را در این حالت یافت و جریان نور را شنید، به فاطمه گفت : (می خواهی ترا مژده ای دهم ؟ آگاه باش . تو نیز در آینده پسری به دنیا خواهی آورد که (وصیّ) این مولود خواهد بود.) وقتی مرگ عبدالمطلب فرا رسید، فرزندان خود را مخاطب ساخت و گفت : (کدام یک از شما کفالت محمد رابه عهده می گیرد؟) آنها انتخاب را به پیامبر وا گذاردند و آن حضرت نیز ابوطالب را برگزید. عبدالمطلب سفارشات لازم را نمود و محمد به خانه ابوطالب آمد و فاطمه بنت اسد خدمتکاری او را عهده دار شد. او تمام همت خویش را صرف کرد، تا به بهترین صورت از پیامبر مواظبت و مراقبت نموده و به او خدمت کند. امام صادق (ع) فرمود: (فاطمه از نیکوکارترین مردم نسبت به رسول خدا(ص) بود.) پیامبر فرمود: (بااینکه فاطمه بنت اسد چند فرزند داشت ولی آنها را گرسنه می گذارد و مرا سیر می کرد؛ در حالی که آنها برهنه بودند، مرا می پوشاند و در حالی که آنها غبار آلود و ژولیده بودند مرا روغن می زد (و نظیف می کرد). به خاطر همین رعایتها بود که حضرت او را مادر نامید. محبت و فداکاری فاطمه ـ همسر ابوطالب ـ به پیامبر به حدّی بود که بعد از وفات حضرت ابوطالب ، پیامبر جای خالی محبت او را احساس نمی کرد و فاطمه با محبتهایش اجازه نمی داد که پیامبر فقدان محبت و پشتیبانی ابوطالب را احساس کند و هنگام وفات آن بانوی بزرگ پیامبر احساس کرد که گویا امروز هم عمویش را از دست داده و هم فاطمه را که همچون مادر او بود و به همین جهت فرمود: (اَلْیَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّاَبی طالِبٍ) ایمان فاطمه گفتیم که در هنگام ولادت پیامبر، فاطمه شاهد نوری بود که شرق و غرب را فراگرفت و ابوطالب به فاطمه گفت که این مولود، پیامبر است و تو وصی او را به دنیا خواهی آورد. این بانوی بزرگوار، قبل از بعثت پیامبر، موحّد و معتقد به خداوند یکتابود. فاطمه گوید: (در صحن خانه ما درخت خرمایی وجود داشت ، که مدتی از خشک شدن آن می گذشت . هنگامی که پیامبر

(ص) بـه خـانه ما آمـد، روزی با دست درخت خشک خرما را لمس کرد. در همان هنگام ، درخت سبز شد و خرمای تازه بارآورد. من هر روز خرماهایی را که از درخت می افتاد جمع می کردم و در ظرفی می ریختم و پیامبر وقت چاشت می آمـد و آن خرماها را از من می گرفت و بین بچه ها تقسیم می کرد. روزی به منزل آمـد و فرمود: مادرا! خرماها را بده . من عرض کردم : فرزندم ! امروز درخت خرمـا نـداشــت . قسـم بـه نـور چـهره او، دیـدم بـه طـرف نخل رفت و کلماتی گفت که ناگهان درخت خم شـد، بحدّی که سـر درخت در دسترس قرار گرفت ، و حـضـرت بـه انـدازه نـیـاز خـرمـا بـر گـرفـت و درخـت بـه حـال اوّل بـازگشت . آن روز، من این دعا بر زبانم جاری شـد: خدایا! ای پروردگار آسـمانها، مرا فرزند پسـری روزی کن تا برادری برای محمد (ص) باشد. همان شـب خداونـد، علی را روزی من کرد.) فـاطمه ، هنگـام ولاـدت علی (ع)، به کنـار کعبه آمـد و به پیشـگاه خداونـد عرضه داشت : (پـروردگـارا، مـن بـه تـو و هـمـه پـیـامـبـران و کتابهایی که از سوی تو آمـده و گفتار جـدّم ، ابراهیم خلیل ، ایمان دارم ؛ او که این خـانه را بنـا کرد. پروردگارا، به حق او و به حق این نوزادی که در شـکم من است ، ولادت او را بر من آسان کن .) بـه دنـبـال آن ، نـاگـهـان دیوار کعبه شـکافته شـد و فـاطمه درون خـانه رفت و نوزادش امام علی علیه السلام ، درون خانه خـدا به دنیاآمـد. این هم فضـیلتی برای نوزاد است و هم برای مـا در نوزاد. وقـتی پیـامبر به رسـالت مبعوث شـد، فـاطمه در زمره اولین ایمـان آورنـدگان بود. حضـرت برای ملاقـات او به خـانه اش می رفت . او را بسـیار احترام می نمود و در خانه او خواب قیلوله می کرد. وفات فاطمه چـون آن بـانوی گرامی به بیمـاری منجر به موت مبتلا شـد، قـدرت سـخن گفتن را از دست داد. در آن حـال ، بـا اشـاره از رسـول خـدا (ص) درخواست کرد که وصایت او را بپـذیرد و کنیزش را از طرف او آزاد کنـد. حضـرت نیز پـذیرفت . چنـد روزی از بیماری آن بانو نگذشـته بود که جان به جان آفرین تسـلیم کرد. امـام عـلی عـلیـه السـلام گـریـان ، خـدمـت پیامبر رسید و عرض کرد: مادرم از دنیـا رفـت . حضــرت فـرمـود: واللّه ، مـادر مـن نـیـز بـود. آن گـاه بـه زنـان دســتـور داد تـا آن بـانـو را غـســل دادنـد و یکی از پیراهنهـای خود را که می پوشـید به آنهـا داد تـا او را در آن کفن کننـد، و به مسـلمانان فرمود: (هر گاه دیدیـد کار نوظهوری انجام دادم ، سبب آن را از من بپرسید.) پیامبر (ص) جنازه آن مخدره را به دوش گرفت و تا نزدیک قبر زیر جنازه بود. در آنجا، جنازه را بر زمین نهاد؛ ابتدا خود وارد قبر شد و در آن خوابید. سـپس جنازه را به دست خود در قبر نهاد. بـعـد سـر خـود را بـه طـرف او خـم کرد و مدت طولانی با او سـخن گفت و در ضـمن به او گفت : پـسـرت ، پـسـرت . آن گـاه ازقـبـر خارج شد و قبر را پوشانید و در آخر خود را بر روی قبر انـداخت و شـنیدند که می گفت : (لاـاله الا الله) خداونـدا، او را به عنوان امانت به تو می سپارم . سـپس از جـای برخـاست و بـازگشت . اصـحاب از او علت این کارهـای بی سابقه را پرسـیدند. در جـواب فرمـود: (یـک روز چگونگی روز قیامت را برای فاطمه بیان کردم و اینکه مردم در آن روز برهنه محشور مـی شـونـد. او گـفـت : وای از ایـن رسـوایـی ! مـن ضمانت کردم که خداونـد او را بابـدن پوشـیده محشـور گردانـد؛ و از فشـار قـبر گفتم . او گفت : وای از نـاتوانی ! و من ضـمانت کردم که خداونـد او را از فـشار قبر در امان دارد و کفایت کنـد. برای همین او را در پیراهن خود کفن کردم و در قبر او خوابیـدم . اینکه خم شدم و با او سخن گفتم برای این بود که پرسشهایی که از او می شد به او تـلقـیـن کـنـم . هـنـگـامی که از او پرسیدند: پروردگارت کیست ؟ جـواب داد. وقـتی پرسـیدند: پیـامبرت کیست ؟ جـواب داد و چون پرسـیدند: ولیّ و امـامت کیست ؟ در جواب در مانـده گشت از این رو به او گفتم : پسرت ، پسـرت .) در روایت دیگری آمده است که آن حضـرت در قبر فاطمه ایستاد و با صدای بلند فرمـود: (ای فـاطـمـه ! مـن ، مـحـمّـد، ســیـد فرزنـدان آدم هسـتم و فخر نمی ورزم . هنگـامی کـه بر تـو وارد شــدنـد و از خـدایت پرسـیدند، بگو: اللّه ، پروردگار من است و محمّد (ص)،پیامبر و اسلام ، دین و قرآن ، کتاب و فرزندم ، امام و ولیّ من است . سپس از قبر خـارج شـد.) پیـامبـر (ص) درنـمـازی کـه بـر جـنـازه او خوانـد هفتـاد تکبیر گفت . وقتی علّت را از آن حضـرت پرسـیدند، فرمود: (هفتاد صف از فرشتگان بر او نماز خواندند و برای هر صف یک تکبیر گفتم .)

حلیمه سعدیّه (مادر رضاعی پیامبر)

اشراف مکه ، فرزندان خود رابه دایه های بادیه نشین می سپردند، تا آنها را در هوای آزاد بادیه به دور از شهر مکه ، پرورش دهند. عبدالمطّلب ، جدّ و سرپرست پیامبر، در این فکر بود که زنی شایسته برای دایگی پیامبر انتخاب نماید. به همین منظور، دایه های فراوانی به منزل آمنه آمدند. ولی طفل شیرخوار، پستان هیچ کدام را قبول نکرد. حلیمه سعدیّه ، که بانویی فصیح ، عفیف ، جمیل ، و دارای نسبی نیکو بود برای شیردادن و نگهداری طفل ، به منزل آمنه رفت و طفل ، پستان او را گرفت . (عقیل بن ابی وقّاص) وقتی خواست او را به (عبدالمطلب) معرفی کند. گفت : (من ، در میان زنان بزرگ عرب ، بانویی عاقل می شناسم که فصیح ترین و نیکو چهره ترین آنهاست . از حسب و نسب رفیع تری برخوردار است ؛ او حلیمه سعدیّه است .) بنا به نقلی ، عبدالمطّلب به پدر حلیمه گفت : (می خواهم دختر تو را به عنوان دایه نوه شیرخواره ام برگزینم ـ عبداللّه ـ پدر حلیمه ـ گفت : من دو دختر دارم ، کدامین را می فرمایی ؟ عبدالمطّلب گفت : آن که از حیث عقل ، کاملتر و شیرش بیشتر و عفیفتر است . عبداللّه گفت : حلیمه را به شما معرّفی می کنم که او، مانند خواهرش نیست . بلکه خداوند تعالی او را به فهم ، عقل ، فصاحت ، راستگویی و مهربانی برتری داده و شیرش گواراتر است .) (ابوالحسن بکری) می گوید: (حلیمه سعدیّه ، از پاکیزه ترین و عفیفترین زنان قوم خود بود و به همین جهت ، خداوند به او فضیلت شیردادن به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله راعطا فرمود.) حلیمه دایه ای شایسته برای رسول خدا بود او مدت دو سال به پیامبر شیر داد و بیش از چهار سال او را در قبیله بنی سعد نگهداشت تا رشد و نمو کافی کند و بعد از آن او رابه مکه برد و به مادر وجدش تحویل داد. او تمام کوشش و جدّیت خود را به کار برد. تا به بهترین شکل از پیامبر پرستاری کند. علاقه او به پیامبر، در خور وصف نیست . وی رسول خدا را بر فرزندان خود، مقدم می داشت و هیچ وقت از او جدا نمی شد، بخصوص ، وقتی که برکاتی از وجود مقدس پیامبر دید، دریافت که این طفل شیرخوار مورد نظر خداوند است . او همیشه در زمزمه های خود با پیامبر می گفت : (ای فرزند عزیزم ! به خدای آسمانها قسم که تو نزد من از پسرم و نور چشمم (ضمره) محبوبتری . آیا ممکن است ، من زنده باشم ، تا همچنان که تو را در کودکی دیدم ، در بزرگی نیز ببینم ؟) محبّتها و فداکاریهای حلیمه ، همیشه مدّ نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پیامبر همیشه ، درصدد جبران این محبّتها، و قدردانی از فداکاریهای او بود پس از ازدواج پیامبر (ص) با خدیجه (س) روزی گذر حلیمه به مکه افتاد، و خدمت پیامبر رسید. حضرت او را احترام کرده وردای خود رابرای او گسترانید و خدیجه ، چهل گوسفند و یک شتر به او هدیه کرد. در جنگ حُنین تعداد زیادی از زنان بنی سعد به اسارت درآمدند. بعد از آن تعدادی ازسران بنی سعد خدمت پیامبر رسیدند و به آن بزرگوار اطلاع دادند که در بین اسیران خواهران ، عمه ها و خاله های رضاعی شما هستند و او را به شفاعت طلبیدند و خواستند که به خاطر خدمات آنان در دوران کودکی به آن بزرگوار، آنان را آزاد کند. چون اسیران بین مجاهدان تقسیم شده بود، حضرت آنان را راهنمایی کرد که در جمع مسلمانان در مسجد بر او وارد شوند و تقاضایشان را مطرح کنند و از او شفاعت بخواهند. آنان به دستور پیامبر عمل کردند و حضرت در جمع مسلمانان ضمن آزاد کردن اسیرانی که در سهم خودش و فرزندان عبدالمطلب بود، از مجاهدان تقاضا کرد اسیران بنی سعد را آزاد کنند و به کسانی که اسیران را آزاد کنند وعده داد که از غنیمت آینده به جای هر اسیر، شش نفر به آنان بدهد. بدین صورت آن بزرگوار نیکیهای آنان را جزای خیر داد و قلبهای آنان را به اسلام متمایل کرد. در همین جنگ ، (شَیْماء) خواهر رضاعی پیامبر (دختر حلیمه) اسیر شد. وقتی به حضور پیامبر شرفیاب شد وخود را معرفی کرد، حضرت ردای خود را برای وی پهن کرد و او را برآن نشاند و احترام کرد و در آخر بین ماندن با عزت و سرافرازی پیش پیامبر یا بازگشت با هدایا به قبیله مخیر کرد؛ او بازگشت را اختیار کرد و حضرت ضمن بخشیدن غلام و کنیزی به او، او را به سوی قبیله اش روانه داشت . اینها نمونه هایی از قدر دانیهای پیامبر نسبت به خدمات و زحمات حلیمه سعدیّه بود.

ام ایمن

اُمّ اَیْمَن کنیز و آزاد شده رسول خدا بود نامش بَرَکَه و قبل از ولادت پیامبر، کنیز و خدمتگزار خانه عبدالله ـ پدر پیامبر ـ بود. بعد از بازگشت پیامبر از قبیله بنی سعد، این کنیز نیکوکار، وظیفه خدمتگزاری و پرستاری پیامبر را عهده دار شد و تاسنین جوانی پیامبر، در خدمتگزاری نسبت به آن حضرت کوتاهی نکرد در سفر آمنه و فرزندش به مدینه برای زیارت بستگان ، او نیز همراه آنان بود و وقتی آمنه در این سفر دار فانی را وداع گفت ، ام ایمن پیامبر را به مکه آورد و به دستور عبدالمطلب همچنان عهده دار سرپرستی و خدمتگزاری گردید. پیامبر پس از ازدواج با خدیجه ، ام ایمن را آزاد کرد ولی او حتی پس از آزادی نیز از درگاه این خانه کناره نگرفت و همچنان خدمتگزار این خانواده ماند و پرستاری فرزندان خانواده را به عهده گرفت و حتی بعد از وفات پیامبر، در خدمت دخترش زهرای مرضیه (س) بود. او در همان سالهای اول به پیامبر ایمان آورد و ابتدا به حبشه وسپس به مدینه هجرت کرد و از اولین مهاجران به مدینه بود و در آنجا با پیامبر بیعت کرد. ام ایمن بعد از آزادی ابتدا با (عبید بن زید بن حارث حبشی) ازدواج کرد و (ایمن) نتیجه این ازدواج بود. ایمن که از اصحاب رسول خدا به شمار می رفت در مکّه به آن حضرت ایمان آورد و در زمره اوّلین مهاجران بود ـ شیخ طوسی او را در زمره هشت نفری دانسته که در اُحد صبر و پایداری نمودند و از رسول خدا (ص) دفاع کردند. ایمن ، در جنگ (حُنین) در رکاب رسول خدا (ص) بود، وهنگامی که دشمن ناگهان هجوم آورد، مسلمانان پا به فرار نهادند و جز تعدادی انگشت شمار از بنی هاشم و ایمن ، کسی دیگر پابرجا نماند. او در این جنگ ، عاشقانه از پیامبر دفاع کرد و به شهادت رسید. دومین ازدواج امّایمن با (زیدبن حارثه) پسرخوانده پیامبر (ص) بود و با این ازدواج ، صاحب فرزندی به نام اسامه گردید. امّ ایمن ، در تعدادی از جنگها حاضر گشته و کار آبرسانی و مداوای مجروحان راعهده دار بود؛ از جمله در غزوه اُحد و خیبر. در غزوه احد (حِبّان بن عَرِقَه) از کفّار، تیری به سوی امّ ایمن انداخت ، که به او اصابت کرد. حِبّان خوشحال شد. رسول خدا (ص) که شاهد جریان بود، تیری به (سعد بن وقّاص) داد، تا تلافی کند. سعد، تیر را به طرف حبّان انداخت و به وی اصابت کرد، پیامبر لبخند زد و فرمود: (سعد، انتقام او را گرفتی ؛ خداوند دعایت را مُستجاب کند، و تیر اندازیت را محکم گرداند.) امّ ایمن ، از شجاعت بالایی برخوردار بوده است . وی می گفت : (اگر رسول خدا (ص) به زنان ، اجازه نبرد می داد، من نخستین زنی بودم که در رکابش پیکار می نمودم .) در روایتی آمده است که وقتی خبر کشته شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله در احد منتشر شد، بسیاری از افراد، اقرار کردند و خبر کشته شدن پیامبر را در مدینه پخش کردند. مردان فراری که پیش زنان خود می رفتند، مورد اعتراض آنان قرار می گرفتند. از جمله فراریان ، اوس بن قیظیّ با تنی چند از بنی حارثه بود که خود را به مدینه رساندند. امّ ایمن ، خاک بر چهره آنان پاشید و برای برخی از آنها دوک آورد و گفت : شمشیرت را بمن بده و دوک بریس ! و سپس همراه بعضی از زنان ، عازم اُحد شد. پیامبر (ص) به امّ ایمن علاقه خاصّی داشت ، و هر گاه او را می دید، می فرمود: (این ، بازمانده خاندان من است .) امّ ایمن به هنگام ازدواج حضرت زهرا (س) در حدّ توان خود از هیچ خدمتی دریغ نکرد. بنا به نقلی پیامبر قسمتی از صداق فاطمه (س) را به او داد، تابرای عروسی اثاثیه لازم را تهیه نماید. پس از ازدواج حضرت زهرا (س) و ولادت فرزندانش ، پرستاری از فرزندان او را به عهده گرفت . روزی همسایگان امّ ایمن ، خدمت پیامبر رسیده و عرض کردند که امّ ایمن دیشب تا صبح ، مدام گریه می کرد و لحظه ای ساکت نشد.حضرت دستور داد تا او را حاضر کردند و فرمود: (خدا تو را نگریاند، چه چیز تو را به گریه واداشته است ؟ عرض کرد: خواب هولناکی دیده ام . حضرت فرمود: خواب خود را بیان کن که خدا و رسول به تعبیر آن داناترند. امّ ایمن گفت : بر من سنگین است که آنچه را دیده ام ، نقل کنم . حضرت فرمود: تعبیر خواب تو چنین نیست که گمان می کنی . عرض کرد: در خواب دیدم که بعضی از اعضای بدن شما در خانه من افتاد. حضرت فرمود: خواب نیکویی دیده ای . آسوده باش ؛ همانا از فاطمه (س) فرزندی متولد می شود که نگهداری و پرستاری آن به عهده تو خواهد

بود.) وقتی ابا عبداللّه (ع) متولد شد، امّ ایمن قُنداقه او را خدمت رسول اللّه (ص) آورد. آن حضرت فرمود: (امّ ایمن ، این تعبیر همان خواب توست ، بدان که حسین (ع) پاره تن من است .) امّ ایمن ، در مساءله غصب (فدک) به عنوان شاهد، شهادت داد که پیامبر (ص)، فدک را به زهرا (س) بخشیده است . امّ ایمن ، به اندازه ای به فاطمه زهرا سلام الله علیها علاقه مند بود، که وقتی زهرا (س) دنیا را وداع گفت ، امّ ایمن نتوانست جای خالی او را ببیند؛ از این رو، از مدینه بیرون آمد و به جانب مکّه روان شد. در بین راه ، عطش شدیدی به وی دست داد بطوری که نزدیک بود هلاک شود، پس دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت : (ای خدا! من خادم فاطمه زهرا هستم ، آیا ـ با این وجود ـ مرا از تشنگی ، هلاک می کنی ؟) وقتی این جمله را گفت ، خداوند، دلوی پر از آب از آسمان نازل کرد، و امّ ایمن از آن دلو، آب نوشید و به سبب آن مدّت هفت سال ، احتیاج به آب و غذا پیدانکرد. مردم برای امتحان وی ، در روزهای بسیار گرم ، او را به بادیه می فرستادند، ولی او به هیچ وجه احساس تشنگی نمی کرد. در کتاب (خصایص فاطمیّه) نام سیزده زن بیان شده است ، که در زمان ظهور امام زمان (عج) رجوع می کنند، تا در خدمت آن حضرت باشند، از جمله آنها امّ ایمن است .

همسران رسول خدا

تعدّد همسران رسول خدا

در مورد ازدواج های رسول اکرم برای ما روشن است که آن حضرت تا سن پنجاه سالگی که آخر کمال نیروهای طبیعی انسان است با بانوئی که از او پانزده سال سالمند تر بود، و درسن شصت و پنج سالگی وفات نموده می زیسته است و در همه این مدت با هیچ بانوی دیگر وصلت نفرموده و پس از وفات این بانو نیز با بانوی سالمند دیگری ازدواج فرموده پیامبر با چنین زندگانی زناشوئی در مکه بود تا اینکه به شهر مدینه هجرت فرموده ، و مسئولیت سنگین اداره کردن جامعه مسلمانان بی نوای آن روز را به عهده گرفت . در آن زمان که مردان مؤ من آواره از وطن و تهی دست به نزد ایشان می آمدند، گاهی تعدادشان نزدیک به هشتاد نفر می رسید و در صفه مسجد پیامبر می زیستند، وبعضی از آنها حتی ساتر عورت درستی نداشتند در چنین زمانی زنان مسلمانی ، پیدا می شدند که سرپرست خود را در جنگهای مسلمانان با مشرکین ، یا در غیر آن از دست داده و راه بازگشت به خاندان پدری خود را نیز نداشتند، چه خویشان خود را کافر و دشمن خدا و رسول و نجس می دانستند و خود این جریانها، درجامعه ای می گذشته است که اساساً وجود زنان را بار سنگین می دانستند، زیرا پدران از بیم روزی دادن ایشان و برای سبک باری خود، دختران خود را زنده به گور می کردند، و در جنگ با رسول خدا نیز برای شکست او پیشنهاد طلاق دختران او را می دادند، بالاخره کار آن زن های مؤ منه در آن روز در مدینه بجائی رسیده بوده است که زنان بیوه را اگر پدری بود همچون حفصه دختر عمر، پدرش از یاران خود ازدواج با او را با اصرار می خواسته است . آیا در این حالت ، ازدواج پیامبر با حفصه ، جبرانی برای شکستگی روحی و رفع دل آزردگی او و از صحابی اش عمر نمی بوده است ؟ در چنین زمانی بانوان دیگری ، همچون ام سلمه سالمند پرفرزندی که شوهرش را در جنگ احد از کف داده ، در شهر غربت چه می توانست بکند؟ آیا می توانست به شهر مکه نزد همان خانواده ای که از جور ایشان تابه حبشه در افریقا فرار کرده بود بازگردد؟ یا آن بانوی دیگر زینب دختر خزیمه که دو شوهر پیش از پیامبر کرده ، و دومی ایشان در جنگ احد شهید گشته ، چگونه می بایست به زندگی ادامه دهد؟ همچنین دختر ابوسفیان ام حبیبه ای که از شدت آزار خانواده اش باشوی خود به حبشه گریخته ، و در آنجا شوهر خود را از دست داده ، درمان بیچارگی او و جز آنکه در زیر چتر حمایت رسول اکرم (ص) درآید چه بود؟ ام حبیبه دختر همان ابوسفیانی است که در راه نابودی اسلام و خوار کردن

پیامبرش از هیچ جنایتی فرو گذار نکرده ، و هیچ پرچم طغیان علیه رسول بلند نگردیده ، مگر اینکه اساس و ریشه اش ابوسفیان بوده ، آری اگر قریش به سرکردگی ابوسفیان کوشیده اند تا دختران پیامبر را به خانه اش برگردانند اکنون همان پیامبر دختر همین ابوسفیان را از حبشه کابین بسته بانوی خود گردانیده ، با اعزاز و اکرام به مدینه می آورد یعنی او را بانوی شریفترین مرد عرب فرموده ، مگر نه پیامبر نواده عبدالمطلب بود، اینجا است که ابوسفیان بخود می بالد و جمله ای را از فرط شعف بر زبان می راند که برای همیشه ضرب المثل می شود: ذلک الفحل لایقدع انفه ! کنایه از اینکه محمد مرد بزرگی است و از اینکه دختر او به همسری آن حضرت در آمده نباید ناخرسند باشد! آیا این بزرگواری ها چه عکس العملی در سایر افراد خاندان بنی امیه داشت اکنون چیزی که از آنها نقل شده باشد در دست ما نیست ولی در کنار این داستان ، داستان ازدواج با جویریه بزرگ زاده قبیله بنی المصطلق عکس العمل گسترده اش بدست ما رسیده است . قبیله بنی المصطلق از قبایل خزاعه و در پنج منزلی مدینه منزل داشتند. رئیس ایشان حارث ، لشگری گران از قبائل عرب برای جنگ با پیامبر آماده می ساخت که ناگهان رسول خدا ایشان را غافلگیر کرد، در این وقت افراد قبائل عرب که به کمک او آمده بودند فرار کردند، رسول خدا اسلام را بر ایشان عرضه فرمود نپذیرفتند، جنگ بپاشد قبیله حارث شکست خورده تسلیم شدند و در جمله اسرا دختر حارث رئیس قبیله هم بود. رسول خدا او را از اسیر کننده اش خرید، و آزاد کرد، و سپس او را به عقد خود درآورد و جزء بانوان خود قرار داد در صورتی که می توانست به عنوان بردگی با او همبستر شود، مسلمانان به پاس این ازدواج همه اسیران قبیله را آزاد کردند، خبر این بزرگواری به حارث رسیده به مدینه آمد اسلام آورد. سپس همه افراد قبیله اسلام آوردند. در زمان صلح حدیبیه قبیله او و قبیله خزاعه در برابر قریش و همپیمانان ایشان همپیمان با رسول خدا شدند. از اینجا است که به حکمت کار قبایل جنگجوی عرب پی می بریم ایشان آن گاه که می خواهند صلح و آشتی شود از قبیله ستم گر به قبیله ستم دیده دختر می دهند، و میان دو قبیله با این پیوند زناشوئی پیوند سیاسی برقرار می شود بدیهی است ازدواج های پیامبر نیز با قبایل جنگ زده نمی تواند از این قاعده مستثنی باشد، مانند ازدواج آن حضرت با صفیه بزرگ زاده یهود خیبر، یاریحانه که از یهود بنی نظیر بوده ، و شوی او از یهود بنی قریظه . در این نوع زناشوئی ها هدف پیامبر در پیوند با قبائل سرکش عرب آشکار بوده ، حکمت این کار نیز با در نظر گرفتن این که هیچ یک از ازدواج های پیامبر با قبائل انصار خود نبوده ، بیش از پیش آشکار میگردد. چه زنان بیوه انصار در حالیکه در خانه و آشیانه فامیلی خود بوده اند هیچ نیازی به سرپرستی یامساعدت در امر معیشت نداشته اند بلکه خود قبائل انصار بودند که در اول مهاجرت مسلمانان به مدینه همیشه به ایشان کمک مالی و مواسات در مسکن و لباس و غذا می کردند.

مقام همسران پیامبر

قرآن همسران پیامبر را(مادران مؤ منان) نامیده است ؛ (و ازواجه امّهاتهم .) اینکه زنان رسول خدا، مادران امتند، حکمی است شرعی و مخصوص به آن جناب و معنایش این است که همانطور که احترام مادر بر هر مسلمان واجب و ازدواج با او حرام است ، همچنین احترام همسران رسول خدابر همه مسلمانان واجب و ازدواج با آنان بر همه حرام است . علاوه بر آن آیات ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب خطاب به همسران آن جناب است وتکالیفی خاص برای آنان صادر کرده و مناسب شاءن والای آنان ، توصیه هایی می کند و به آنان وعده می دهد که اگر ادامه زندگی با رسول خدا و مشکلات همسری با آن جناب را بپذیرند و برای رضای خداو رسول محرومیتها را تحمل کنند و حرمت شاءن پیامبر را حفظ کنند، به آنان اجر عظیم خواهد داد و چنانچه رعایت حرمت رسول خدا را نکنند و با عنوان همسری رسول خدا مرتکب خطا و خلاف شوند، کیفر آنان مضاعف خواهد بود. از مضامین این آیات بر می آید که همسران آن جناب در جایگاه و مقام بلندی هستند که رعایت حرمت آن مقام هم بر

خودشان و هم بر دیگران لازم و واجب است . همه همسران آن جناب زنانی عفیف و پاکدامن بودند، گرچه بعضی از آنان از جنبه های ایمانی و اطاعت پذیری ضعفهایی از خود نشان دادند ولی از جنبه عفت وپاکدامنی در کارنامه هیچکدام از آنان نقطه ابهامی وجود ندارد و به حکم قرآن احترام آنان بر همه مسلمانان لازم است . از این رو می بینیم امیر مؤ منان علی علیه السلام پس از پیروزی در نبرد جمل که رهبری آن را عایشه همسر رسول خدا و طلحه و زبیر داشتند عایشه را بر این اقدام سرزنش می کند، اما با احترام به مدینه باز می گرداند.

همسران پیامبر

اشاره

حضرت پیامبر (ص)، ابتدا با خدیجه (س) ازدواج کرد. تا زمانی که خدیجه در حال حیات بود آن حضرت همسر، دیگری اختیار نکرد. اما پس از وفات حضرت خدیجه ، با چند زن دیگر ازدواج کرد که در مورد تعداد و اسامی دقیق آنها، اختلافاتی در روایات به چشم می خورد. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که پیامبر پانزده زن را به عقد درآورد و با سیزده نفر از آنها ازدواج نمود و در هنگام وفات ، نُه زن داشت . نام همسران پیامبر (ص) (که اسامی آنها در بیشتر روایات آمده) عبارت است از: خدیجه (س) ، سوده ، عایشه ، امّ سلمه ، حفصه ، زینب ، جویریه ، امّ حبیبه ، صفیّه و میمونه . داستان زندگی خدیجه را بطور مشروع بیان کردیم . امّا زنانی که بعد از خدیجه به عقد رسول خدا درآمدند، جز عایشه ، همه بیوه بودند، و همه همسران پیامبر جز خدیجه ، بنا به مصالحی نازا بودند. این ازدواجها بیشتر به خاطر مصلحتهای دینی و اجتماعی ، و در راه پیشبرد اسلام بوده است . پیامبر (ص) فرمود: (هیچ زنی را تزویج نکردم و هیچ یک از دخترانم را به عقد کسی در نیاوردم ، مگر به امر حق و وحی آسمانی .)

امّ سلمه

امّ سلمه ، نامش هند، دختر حذیفه بن مغیره مخزومی ، زوجه ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد مخزومی بود. امّ سلمه و همسرش ، از پیشتازان در اسلام بودند. وقتی ، دستور هجرت به حبشه ، صادر شد، این زن و شوهر نیز در بین نخستین گروه مهاجران ، به حبشه هجرت کردند. بعد از رفتن به حبشه ، اخباری دالّ بر خوشرفتاری قریش با مسلمانان به آنها رسید و آنها به این خیال به مکه بر گشتند. امّا در بازگشت به دروغ بودن خبر پی بردند. ابوسلمه و همسرش به ابوطالب پناهنده شدند و پس از تحمّل سختیهای فراوان به مدینه هجرت کردند. شوهرش ابوسلمه ، در جنگها در رکاب رسول خدا شمشیر می زد. در جنگ اُحد زخمی شد، ولی با مداوا، زخمهایش التیام یافت . پس از مدتی ، پیامبر او را به فرماندهی قشونی برای سرکوبی (بنی اسد) روانه کرد، واو با پیروزی برگشت . پس از بازگشت ، جراحت او عود کرده ، سرانجام پیک مرگ را اجابت گفت . ابوسلمه ، روزی از آخرین روزهای حیاتش ، برای همسرش ـ امّ سلمه ـ حدیثی از پیامبر به این مضمون روایت کرد: (اگر به کسی مصیبتی برسد و او بگوید: (اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) و نیز بگوید: بار خدایا! این مصیبت را به حساب تو می گذارم ، خدایا! در این مصیبت ، بهتر از آن را برایم جایگزین فرما؛ پروردگار عزّوجلّ نیکوتر از آن را به او عطا خواهد کرد.) امّ سلمه گوید: چون به وفات ابوسلمه ، مصیبت زده شدم گفتم : خداوندا این مصیبت را به حساب خود قرار بده ، و دلم راضی نشد که بگویم ، خدایا! بهتر از آن را برایم جانشین کن . و به خودم گفتم چه کسی بهتر از ابوسلمه ، آیا چنین و چنان نبود؟ پس از مُنقضی شدن عدّه ، ابوبکر و عمر، از امّ سلمه خواستگاری کردند، امّ سلمه جواب ردّ داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حاطب بن ابی بلتعه را به خواستگاری ام سلمه فرستاد.

امّ سلمه گفت : (ای فرستاده رسول خدا خوش آمدی ؛ به عرض پیامبر برسان که من زنی مُسنّ و مادر چند یتیم هستم ، و غیرت زنانگی ام نیز زیاد است . (نمی توانم برای شوهرم جز خود همسری ببینم) .) پیامبر (ص) فرمود، به او بگویید: (اینکه گفتی مُسنّ هستم ، من از تو مُسنّ ترم و برزن عیب نیست که به پیرتر از خود، شوهر کند، و اینکه گفتی سرپرست یتیمانم ، مانعی ندارد؛ یتیمان توبه عهده خدا و رسول اوست ، و اینکه گفتی من غیرتم شدید است ، من دعا می کنم که خداوند این حالت را از تو بزداید.) امّ سلمه ، پس از حضرت خدیجه (س) برترین زنان پیامبر (ص) است . او سعی فراوان داشت تا رضایت پیامبر را تحصیل نماید، و حتی سعی می کرد که در حّد توان ، غذاهای لذیذ و مورد علاقه پیامبر را تهیّه نماید، و از حضرت با آن غذا پذیرایی کند. از آنجا که حضرت محمد(ص) عسل را دوست داشت ، او مقداری عسل ، تهیه کرده بود، و هر وقت که حضرت به منزل او می رفت ، با عسل ، از آن حضرت ، پذیرایی می کرد. پیامبر اکرم (ص) نسبت به خدیجه ـ علاقه خاصّی داشت و تا مدتها پس از مرگش ، به مناسبتهای مختلف ، او را یاد می کرد. بعضی از زنان پیامبر، از این علاقه حضرت به خدیجه ، احساس حسد و کینه می کردند، و در مقابلِ پیامبر(ص) حسادت خود را آشکار ساخته ، می گفتند که چرا شما از یک پیرزن این قدر یاد می کنید؟در حالی که امّ سلمه ، بر خلاف آنها ـ وقتی به مناسبتی نام خدیجه (س) به میان آمد و حضرت از او بخوبی یاد کرد ـ می گفت : (همه صفاتی که بیان کردید، خدیجه دارا بود و به سوی خداوند خویش شتافت . خداوند، این منزل را برای او مبارک گرداند و ما را در بهشت ، با او محشور کند.) وقتی آیه (تخییر) نازل شد و همسران رسول خدا(ص) مخیّر شدند بین باقی ماندن بر همسری آن حضرت یا طلاق گرفتن ، اولین کسی که پیامبر و زندگی با آن حضرت را انتخاب کرد، امّ سلمه بود. او برخاست و گفت : (من خدا و رسولش را انتخاب کردم ، پس از او، بقیه زنان حضرت ، این جمله را تکرار کردند.) در(الاصابه) آمده است که : امّ سلمه ، زنی با جمال ، دلربا و دارای عقل وافر و راءی صائب بود. اشاره او به پیامبر، در روز(صلح حدیبّیه) دلالت بر کمال عقل او دارد. جریان اشاره این بود که در حدیبّیه پس از عقد صلح ، حضرت دستور داد، اصحاب در همانجا سر خود را بتراشند و شتر قربانی را نحر کنند.لیکن مسلمانان ، از فرمان پیامبر(ص) سر پیچی کردند.حضرت در حالی که اندوهگین بود، به خیمه بازگشت . امّ سلمه علّت را پرسید، پیامبر جریان را شرح داد. امّ سلمه عرض کرد: (شما موی خود را کوتاه و قربانی را ذبح کنید، دیگران به شما اقتدا خواهند کرد.) پیامبر، اقدام به تراشیدن سر و ذبح قربانی کرد، و اصحاب نیز در پیروی از آن حضرت ، قربانیها را ذبح و سرها را تراشیدند. امّ سلمه ، به جهاد و فداکاری در راه خدا علاقه زیادی داشت ، و آرزو می کرد که جهاد، بر زنان نیز واجب شود، تا در راه خدا جهاد کند. در ذیل آیه ۳۲ سوره نساء آمده است ، که این آیه در مورد امّ سلمه نازل شد. زیرا او آرزو داشت که جهاد بر زنان نیز واجب شود تا آنها هم بتوانند به این فضیلت والا و مرتبه عالی نایل گردند. امّ سلمه ، به رعایت دستورات الهی و احکام دین اسلام ، اهمیّت می داد. بانویی به نام امّ الحسین گوید: نزد امّ سلمه بودم که عدّه ای زن و مرد فقیر، وارد شدند و با اصرار، طلب کمک کردند. من ـ با مشاهده اختلاط زن و مرد ـ گفتم : یا شما مردان و یا شما زنان خارج شوید. امّ سلمه گفت : ای زن ! ما به این کار (اخراج آنها) ماءمور نشده ایم . پس هر یک از آنها را با احسانی ولو با دادن یک دانه خرما، از اینجا ردّ کن . امّ سلمه ، به کسب علم و شنیدن احادیث پیامبر، علاقه فراوان داشت ، و به همین علت ، او یکی از راویان حدیث است ، و در کتابهای روایی در حدود ۳۷۸ حدیث از او روایت شده است . خودش نقل می کند که زن آرایشگری سرگرم شانه کردن سرم بود که شنیدم ، پیامبر فرمود: ایّها النّاس ... به آرایشگر گفتم : زود سرم را بپیچ . او گفت : فدایت شوم حضرت فرمود: ایها الناس . درجواب گفتم : مگر مادر زمره مردم نیستیم ؟ پس امّ سلمه زود سرخود را پیچید و در اتاق ایستاد، و کلام رسول خدا را شنیده وحفظ کرد. (محمد زکی بیضون) گوید: (برای علاقه و حرص امّ سلمه به شنیدن سخنان پیامبر (ص)، همین بس که او به هر کاری که اشتغال داشت ، به محض شنیدن صدای پیامبر(ص)، کارها را کنار می گذاشت و با شوق ، برای شنیدن سخن پیامبر (ص) روی می آورد.) (ذهبی) گوید: (امّ سلمه ، از فقهای زنان صحابه ، به شمار

می رفت .) پیامبر گرامی اسلام (ص)، به صداقت و ایمان ام سلمه ، آگاه بود از این رو، او را در مواضع متعدّد تاءیید کرده است که بدان اشاره خواهیم کرد. این ایمان ، مورد اذعان دیگر همسران پیامبر (ص) نیز بوده است . عایشه به او گفت : (ای دختر ابو امیّه ! تو نخستین زن هجرت کننده از زنان رسول خدا (ص) می باشی . تو بزرگِ مادرانِ مؤ منین (امهات المؤ منین لقب همسران پیامبر) هستی ، و رسول خدا (ص) درخانه تو، سهمیه ما را تقسیم می کردو جبرئیل ، بیشتر درخانه تو بر پیامبر (ص) فرود می آمد.) امّ سلمه گوید: روزی ، در خانه نشسته بودم ، پیامبر (ص) در حالی که شاداب و دستش در دست علی (ع) بود، وارد شد و به من فرمود: اتاق را برای ما خالی کن ، من خارج شدم ، در حالی که آن دو، صحبت کنان وارد شدند. چند بار اذن ورود خواستم ، حضرت اجازه نداد، ترسیدم که حضرت از من خشمگین شده یا آیه ای علیه من نازل شده باشد. سرانجام برای بار سوم اذن ورود خواستم وحضرت اجازه داد. وارد شدم ، در حالی که حضرت علی (ع) در خدمت پیامبر (ص) زانو زده بود، و از پیامبر (ص) سؤ ال می کرد و حضرت جواب می داد. پیامبر به چهره ترسان و غمگین من توجه کرد و فرمود: این چه حالتی است ؟ گفتم : برای این است که شما مرا از خود طرد کردی . حضرت فرمود: من تو را طرد نکردم ، تو نسبت به خدا و رسول او برخیر هستی . در روایتی دیگر که امّ سلمه جریان کسا و اصحاب آن را نقل می کند، آمده است : در حالی که آنها ـ حضرت پیامبر و امام علی و حسن و حسین و حضرت زهرا علیهم السلام ـ بودند، آیه شریفه (تطهیر) نازل شد. پیامبر (ص) زیادی کسا را نیز بر روی آنها انداخت و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و خواصّ من هستند، از آنها بدی و پلیدی را دور کن ، و آنها را به بهترین نوع ، پاک گردان . پیامبر این جمله را سه بار گفت . من (امّ سلمه) سرخود را داخل آن پرده کردم و گفتم : ای رسول خدا، آیا من هم با شما هستم ؟ حضرت دو بار فرمود: تو برخیر و نیکی هستی . در روایت دیگری آمده است ، که حضرت فرمود: بلی ان شاء اللّه . صاحب (تنقیح المقال) می گوید: (یکی از فضایل امّ سلمه این است که پیامبر (ص) تربت (سیّد الشّهدا) را به او داد و فرمود: وقتی این خاک ، پر از خون شد، بدان که حسین کشته شده است و امام حسین (ع) نیز هنگام حرکت به سوی کربلا مقداری از تربت را به آن بانو داد و فرمود: وقتی پر از خون شد، بدان که من کشته شده ام .) از چند چیز عدالت و مورد اطمینان بودن امّ سلمه استفاده می شود: ۱ـ خود امّ سلمه گوید: پیامبر (ص)، امام علی (ع) را در خانه من فراخواند و دستور داد: در پوستی از گوسفند، گفته های پیامبر را بنویسد. سراسر پوست نوشته شد، سپس پیامبر (ص) پوست را به من داد و فرمود: هر کس پس از من آمد و فلان نشانی را داد، پوست را به او تحویل ده . پس از وفات پیامبر (ص)، کسی را فرستادم تا ببیند ابوبکر چه می کند امّا خبری نشد. بعد از او، عمر حاکم شد. باز کسی را فرستادم تا ببیند نشانه هایی که پیامبر (ص) داده بود، ظاهر می شود یانه ، لیکن خبری نشد. هنگام خلافت عثمان نیز نشانه ای ظاهر نشد. تا اینکه نوبت به امام علی (ع) رسید. در این حال کسی را فرستادم ، حضرت علی (ع) پس از داخل شدن به مسجد، به فرستاده من فرمود: برو از (ام المؤ منین) برای من اذن ورود بخواه . پس از آن ، امام تشریف آورد و پوست را تحویل گرفت . مورد اعتماد بودن امّ سلمه از اینجا روشن می شود که رسول خدا (ص) او را مطمئن و امین در دین و دنیا محسوب کرد و اگر او دارای این لیاقت و مقام نبود، هرگز پیامبر (ص) چنین نوشته ای را نزد او به امانت نمی گذاشت . ۲ـ کتابهایی که حضرت علی (ع) نزد امّ سلمه به امانت گذاشت ـ و در آن علوم امامت گرد آوری شده بود ـ و پس از شهادت آن حضرت ، امام حسن (ع)، آنها را تحویل گرفت ، دلیل دیگری بر وثاقت و مورد اعتماد بودن اوست . ۳ـ احادیث فراوانی دلالت می کند که امام حسین (ع) هنگام حرکت به سوی عراق ، کتب علم (امیر المؤ منین) و (ذخایر نبوّت) و (خصایص امامت) را نزد امّ سلمه به امانت گذاشت ، که پس از شهادت امام حسین (ع) امام زین العابدین (ع) آنها را تحویل گرفت . پس از وفات پیامبر (ص)، این بانوی بزرگ ، بر (صراط مستقیم) پابرجا بود، و نسبت به اهل بیت وفا دار ماند. پس از وفات حضرت پیامبر، چون خلافت از مسیر اصلی منحرف شد، و فدک غصب گردید، حضرت زهرا (س) برای دادخواهی به مسجد رفت و در آنجا خطبه پر

شوری ایراد فرمود و مسلمانها را به قیام فراخواند. ابوبکر، که از تاءثیر این خطبه ، ترسیده بود، و احتمال ادامه این رویه را می داد، برای اینکه کسی جراءت اعتراض نداشته باشد، بر منبر رفت و با شدت تمام تهدید نمود، و حضرت صدّیقه (س) و شوهر بزرگوارش را آماج جسارت قرار داد. کسی جراءت اعتراض نداشت ، تنها صدایی که در این جو خفقان ، بلند شد، صدای ام سلمه بود. او به اعتراض گفت : (آیا به بانویی چون زهرا (س) چنین گفته می شود؟ واللّه ، او از زنان بهشت است ، و در دامن انبیا تربیت یافت و دستهای فرشتگان ، او را لمس کرده است . در رویشگاههای پاک رشد کرده و به بهترین شیوه ، پرورش یافته است . آیا گمان می کنید که رسول خدا (ص) میراث خود را بر او حرام نموده ، و به او نگفته است ؟ در حالی که خداوند فرموده : (وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الاْقْرَبینَ) (خویشاوندان نزدیکت را انذار کن) پس پیامبر (ص) او را آگاه کرده ، و اکنون او برای به دست آوردن میراث خویش به پا خاسته است . او بهترین زنان ، مادر دو سرور جوانان بهشت ، همسنگ دختر عمران و همسر شیر پهلوانان و پدرش خاتم پیامبران است . سوگند به خدا! پدرش بر او از آسیب گرما و سرما مواظبت داشت و مهربانی می ورزید؛ و دست راستش را بالش و دست چپش را پوشش او می کرد. آهسته روید! زیرا که رسول خدا (ص) درجلوی دیدگان شماست ، و شما بر خداوند وارد خواهید شد، وای بر شما! بزودی خواهید دانست .) خلیفه ، مصلحت را در سکوت دید، و برای تنبیه امّ سلمه ، حقوق سالانه او را قطع کرد. امّ سلمه و عایشه : وقتی علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید، عایشه تصمیم به مخالفت با امام گرفت ، برای اینکه امّ سلمه را با خود همراه کند، به حضور او رفت و گفت : (ای دختر ابی امیّه ! تو بزرگِ ام المؤ منین هستی و رسول خدا (ص) درخانه تو غذا می خورد و می آشامید، و سهم ما را درمنزل تو تقسیم می کرد، و وحی در منزل تو نازل می شد. امّ سلمه گفت : ای دختر ابوبکر! به دیدن من آمده ای درحالی که این کار تو سابقه نداشت . مقصودت از این حرفها چیست ؟ عایشه گفت : هر آینه عثمان مظلوم کشته شده ، و اکنون ، هزاران مرد شمشیر به دست در بصره آماده اند تا انتقام خون او را بگیرند. اگر مصلحت ببینی ، من و تو برای اصلاح این دو گروهِ مُشاجره کننده ، حرکت کنیم . امّ سلمه گفت : از عثمان خونخواهی می کنی ، در حالی که بیشتر از همه مردم با او مخالف بودی ؛ یا اینکه خلافت پسر ابی طالب را می خواهی نقض کنی ؟ قرآن دامن تو را برچیده ، پس تکبر نورز و بلندی مجو. در خانه ات ساکن باش و آفتابی مشو. پیامبر (ص) شاءن تو را در بین این امت می دانست ، و اگر می خواست که پیمانی را به تو واگذار نماید، این کار را می کرد و لیکن ، تو را از سیر در شهرها وسرزمینها منع کرد. اگر ستون اسلام شکسته شود، به واسطه زنان ، سر وسامان نمی یابد. اگر رسول خدا (ص) تو را در حالی که بر شتر جوانی سوار هستی و از آبشخوری به آبشخور دیگر می روی ببیند، چه جوابی خواهی گفت . سپس ، امّ سلمه گفت : اگر پنج کلام رسول خدا در حق علی را برایت یادآوری کنم مانند مار لبت را به دندان می گزی . آیا به یادداری که پیامبر (ص) در سفری از سفرهایش به قید قرعه ، من و تو را همراه خود برد؟ در بین راه پیامبر (ص) با علی (ع) سخن می گفت ، و تو خشمگین شدی و بر سر علی (ع) فریاد کشیدی که رسول خدا (ص) یک روز از نه روز را به من اختصاص داده و تو آن حضرت را به خود مشغول نموده ای ! رسول خدا (ص) به تو جواب داد: آیا او را دشمن می داری ؟ کسی از خانواده من و امت من او را دشمن نمی دارد، مگر اینکه از ایمان بیرون رفته باشد. عایشه اعتراف کرد. ام سلمه ادامه داد: آیا به خاطر داری که روزی رسول خدا (ص) به من و تو گفت : (ای کاش می دانستم کدامیک از شما صاحب شتر پشت برآمده است و سگهای (حَوْاءَب) بر او پارس می کنند؟) من عرض کردم : ای پیامبر، به خدا پناه می برم اینکه من باشم . حضرت فرمود: به خدا سوگند یکی از شما خواهد بود، و ادامه داد: ای حُمیرا! (لقب عایشه) از خدا بترس که مبادا تو باشی ! عایشه سخن او را تایید کرد و سپس ام سلمه ادامه داد: آیا به خاطر داری که روزی برای رسول خدا بذله گویی می کردیم . در آن حال پیامبر (ص) کنار تو نشست و فرمود: ای حمیرا! تو گمان می کنی من تو را نمی شناسم ؟ امتِ من به واسطه فتنه تو، روز تلخ و خونینی خواهد داشت . آیا به یادداری که روزی ما با پیامبر، نشسته بودیم و پدرت با دوستش

آمدند و به پیامبر عرض کردند: ما نمی دانیم شما چه مدّت در بین ما خواهید بود؛ کاش کسی را جانشین خود قرار می دادید، تا پس از شما از او پیروی کنیم ! حضرت فرمود: اگر او را به شما معرفی کنم مانند بنی اسرائیل که از دور عیسی پراکنده شدند، از اطراف او متفرق می شوید. پس آن دو رفتند. من به حضرت عرض کردم : چه کسی را برای آنها پیشوا قرار داده ای ؟ پیامبر (ص) فرمود: کسی که کفش (مرا) پینه دوزی می کند. در حالی که جز علی (ع) کسی در آنجا این کار را نمی کرد، و وقتی به آن حضرت عرض کردم : جز علی (ع) را نمی بینم ، فرمود: هموست . آیا به یادداری روزی که ما ـ همسرانش ـ را در خانه میمونه گردآورد و فرمود، ای زنان من ! ا زخدا بترسید! مبادا کسی چهره شما را بدون حجاب ،ببیند. آیا به یاد داری ؟ عایشه به تمام سخنان او اعتراف کرد و ماءیوس از خانه خارج شد.) وقتی خبر اجتماع قوم به امّ سلمه رسید بحدّی گریه کرد، که رو بندش از اشک خیس شد، سپس لباس پوشید، و پیش عایشه رفت تا او را موعظه کند و از راه باز دارد. امّ سلمه به عایشه گفت : (ای عایشه ! تو در میان رسول خدا و امت او هستی و حجاب تو بر پایه رعایت حرمت آن حضرت استوار شده است ، و قرآن کریم دامنت را جمع کرده است ، آن را آشکار مساز و آبروی خود را حفظ کن ... خانه خویش را دژ خود و گوشه خانه ات را قبر خود قرار ده ، تا زمانی که به دیدار پیامبر نایل شوی ، که اگر بر این سیره بمانی ، دین خدا را بیشتر اطاعت کرده ای .) نصیحت امّ سلمه در عایشه اثر نکرد. امّ سلمه ، در پی انجام وظیفه به گروهی از مهاجران و انصار پیام داد: (عثمان در حضور شما کشته شد، و طلحه و زبیر چنان که دیدید، مردم را علیه او به شورش وا می داشتند. چون کار عثمان پایان یافت ، با علی (ع) بیعت کردند و حالا ـ به بهانه خونخواهی عثمان ، بر علی (ع) شورش کرده اند! و می خواهند زن خانه نشین رسول خدا را با خود بیرون بیاورند، در حالی که رسول الله (ص) از تمام زنانش پیمان گرفته که درخانه هایشان بمانند! اگر عایشه ، مدّعی عهدی جز این است ، آن را ظاهر گرداند و به ما نشان دهد تا از آن آگاه شویم . ای بندگان خدا! از خدا بترسید! من شما را به تقوا و اعتصام به حبل اللّه توصیه می کنم .) امّ سلمه در آخرین لحظات به خاطر اتمام حجت ، برای عایشه پیام فرستاد که : تو را موعظه کردم ولی پند نگرفتی . نظر تورا در مورد عثمان می دانستم ، و می دانم که تو همانی که اگر عثمان از تو یک جرعه آب طلب می کرد به او نمی دادی ، امّا اکنون ، ادّعا می کنی که مظلوم کشته شده است ! و می خواهی بر علیه کسی که از همه ـ قدیم و جدید ـ به امر خلافت شایسته تر است ، آشوب به پاکنی . از خدا ـ آن چنان که شایسته است ـ بترس ، و خود را در معرض خشم او قرار مده . عایشه ، جوابی جسورانه و تهدید آمیز به او داد. امّ سلمه در جواب پیام داد، که : من دیگر تو را نصیحت نخواهم کرد و با تو سخن نخواهم گفت . به خدا قسم از نابودی تو (به دست امام (ع) می ترسم و سپس از عذاب آتش . واللّه که خداوند، امید تو را ناامید خواهد کرد، و فرزند ابی طالب را بر کسانی که بر او شورش کرده اند، یاری خواهد داد و عاقبت آنچه گفتم ، خواهی دید.) پس از آنکه امّ سلمه ، وظیفه خود را در ارشاد و بیم دادن عایشه انجام داد، نامه ای به محضر امام علی (ع) نوشت و شورش آنها را به اطلاع رسانید، و از اینکه نمی تواند همراه امام (ع) باشد، معذرت خواهی نمود. سپس فرزند خود را برای جانبازی در رکاب آن حضرت روانه کرد. ام سلمه در سال ۶۲ هجری ، در سن ۸۴ سالگی از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

زینب بنت جَحْش

زینب ، دختر جَحْش بن رئاب و مادرش امیمه ،دختر عبدالمطلب عمّه رسول خدا بود. وی از کسانی بود که در اوایل ظهور اسلام ایمان آورد، و با پیامبر به مدینه ، مهاجرت نمود. پیامبر، او را به پسر خوانده خود ـ زیدبن حارثه ـ تزویج نمود. از آنجا که زینب از اشراف زادگان قریش و عمّه زاده رسول خدا بود، انتظار ازدواج با پیامبر را داشت . تحمل ازدواج با پسر خوانده پیامبر که غلامی آزاد شده بود، برای او دشوار بود و به همین جهت ابتدا از پذیرش این ازدواج ، امتناع ورزید،

ولی آیه شریفه نازل شد که هر گاه حکم خدا و رسول ، بر کاری قرار گرفت ، هیچ مؤ من و مؤ منه ای حق اعتراض و اختیار ندارد. زینب به دنبال دستور الهی راضی شد، و ازدواج با زید را پذیرفت . گرچه مدتی از ازدواج آنها گذشت ؛ امّا عدم توافق اخلاقی سبب شد که زید و زینب از زندگی زناشویی راضی نباشند. زید چندین بار تصمیم گرفت که زینب را طلاق دهد ولی پیامبر او را از این کار باز می داشت . خداوند قبلا به آن حضرت خبر داده بود که زید زینب را طلاق می دهد و زینب از همسران آینده اوست . پیامبر این مطلب را در نفس خود پنهان می کرد و از ظاهر شدن آن و عکس العمل مردم در برابر آن می ترسید، بدین جهت وقتی زید از زینب شکایت می کرد و اظهار می داشت که می خواهد او را طلاق دهد، حضرت امر می کرد که زینب را نگهدارد. قرآن در این مورد می فرماید: (چون توبه آن کس که خدایش نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (زید بن حارثه) می گفتی ! همسرت را نگهدار و از خدا بترس ! در حالی که پنهان می کردی در نفس خود آنچه را که خدا آشکار کننده آن است (این خبر غیبی را که زید زینب را طلاق می دهد و زینب همسر تو می شود) و از مردم می ترسیدی (که اجازه دهی زید زینب را طلاق دهد و با زینب ازدواج کنی) در صورتی که خدا سزاوارتر است که از او بترسی . پس هنگامی که زید از همسرش جدا شد، او را به ازدواج تو درآوردیم تا ازدواج با زنان پسر خوانده بر مؤ منان سخت نباشد.) علت ترس پیامبر از این رویداد و مطرح شدن ازدواجش با زینب از این جهت بود که در جاهلیت عرب سنت شده بود که با فرزند خوانده ، همچون فرزند واقعی رفتار شود و از جمله ازدواج با همسر او همچون ازدواج با همسر فرزند، بعد از طلاق برای پدر خوانده حرام باشد خدای بزرگ می خواهد این سنت جاهلی را بشکند و پیامبر را سنت شکن قرار دهد. قبول چنین نقشی بسیار مهم است زیرا از طرفی مواجه شدن با یک عادت و سنت دیرینه قوم است و از سوی دیگر روبرو شدن با اتهامات دشمنان و بیخردان ؛ از این رو پیامبر مایل نبود این راز را آشکار کند ولی خدا پیامبرش را برای شکستن سنتهای جاهلی حمایت می کند و جراءت می بخشد. هم رسم پسرخواندگی را لغو می کند و هم ازدواج همسر پسر خوانده را پس از طلاق با پدر خوانده مجاز می شمارد تا بر سایر مؤ منان نیز چنین اقدامی دشوار نباشد. این قول ، از امام زین العابدین (ع) روایت شده ، و مطابق ظاهر قرآن است ؛ چون خداوند فرمود: خدا، آنچه را تو در نفس خود پنهان کردی ، آشکار می کند و در آیات بعد با تعبیر (زوّجناکها) تزویج پیامبر (ص) با زینب را آشکار فرمود. پس معلوم می شود آنچه پیامبر (ص) در درون خود پنهان می داشت علاقه به زینب یا علاقه به مطلّقه شدن او نبوده است بلکه پیامبر مورد عتاب واقع شده به خاطر این که با وجود علم به اینکه زینب درآینده همسر او خواهد بود، باز هم به زید می فرمود: او را نگهدار، و اظهار نکرده که همسر تو در آینده همسر من خواهد شد. متاسفانه دشمنان کینه توز اسلام و پیامبر در این باره افسانه ها ساخته اند و به رسول پاک خدا تهمت ها زده اند، البته از دشمن جز این انتظاری نیست به هر حال ، پس از اینکه زید، زینب را طلاق داد و عدّه طلاق زینب تمام شد،خداوند برای اینکه سنّت جاهلی (حرمت ازدواج با زنان پسر خوانده پس از طلاق) را که از اعتقادات اعراب بود، بشکند، زینب را به ازدواج پیامبر درآورد. پس از اینکه عدّه زینب ، به سرآمد، آیه شریفه نازل شد، که چون زید از او جدا شد (طلاقش داد)، او را به ازدواج تو درآوردیم . پیامبر فرمود: چه کسی به زینب بشارت می دهد، که خداوند او را به ازدواج من درآورد؟ خادم رسول خدا برای زینب خبر آورد. زینب ، از شنیدن این خبر، سجده شکر به جا آورد و دو ماه روزه نذر کرد که به شکرانه این نعمت به جا آورد. او به این نعمت ، بر دیگر زنان پیامبر افتخار می کرد که شما را اقوامتان به ازدواج رسول خدا درآوردند، ولی مرا خداوند به ازدواج پیامبر درآورد. پیامبر (ص)، درا ین ازدواج ، مانند سایر ازدواجهایش ولیمه داد، ولی نقل کرده اند که ولیمه ای که در این ازدواج داد، برتر از بقیّه بود. زینب ، زنی صاحب جمال و کمال و خیلی نیکوکار بود. او کار می کرد، و درآمد خود را انفاق می نمود. تا آخر عمر رسول اللّه افتخار همسری با پیامبر را داشت و اولین زن پیامبر بود، که پس از پیامبر وفات یافت . امّ سلمه ، همسر رسول خدا گوید: (زینب بنت جَحْش ، زنی صالح ، بسیار نماز

گزار، روزه گیر و نیکوکار بود و تمام درآمد خود را به مساکین صدقه می داد.) عایشه گوید: (زینب ، از زنانی بود که کار دستی می کرد، پوست دبّاغی می نمود و می دوخت ، و درآمد آن را در راه خدا صدقه می داد.) عایشه در جای دیگر گوید: (زینب بنت جَحْش ، جایگاهی بلند نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله داشت و زنی به اندازه او مؤ من ، متّقی ، صادق ، صله رحم کننده و صدقه دهنده ندیدم . رسول خدا فرمود: زینب اَوّاهه است . مردی پرسید: اوّاهه چیست ؟ فرمود: یعنی خاشع و متضرّع به درگاه خداست . پیامبر فرمود: از شما زنان ، آنکه دستش درازتر باشد، زودتر به من ملحق می شود، زنان رسول خدا خیال می کردند که طول ظاهری دست ، مراد رسول اللّه است ، ازاین رو دستهای خود را با هم مقایسه می کردند، تا اینکه زینب از دنیا رفت و فهمیدند که منظور پیامبر دراز بودن دست برای صدقه دادن بوده است ؛ چون او کار می کرد و درآمد کارش را صدقه می داد.) در زمان (خلیفه دوم) که درآمد بیت المال راتقسیم کردند و مقرّری سالیانه برقرار کردند، مقرّری زینب دوازده هزار درهم بود. وقتی که حقوق او را آوردند، دست به دعا برداشت وگفت : خداوندا! مرا زنده مگذار که سال آینده نیز این عطا را بگیرم که این ، فتنه و آزمایش است ـ و ممکن است سبب انحراف از حق گردد ـ سپس آن را بین خویشاوندان ونیازمندان تقسیم نمود. خبر این انفاق ، به عمر رسید، او هزار درهم دیگر برای تاءمین زندگی زینب فرستاد، که زینب آن هزار درهم را نیز بین فقیران تقسیم کرد.... در هنگام وفاتش گفت : من کفن خود را آماده کرده ام ، و ممکن است خلیفه نیز کفنی برایم بفرستد، اگر فرستاد، یکی از آن دو را صدقه دهید، و اگر توانستید لباسهایم را نیز صدقه دهید، این کار را بکنید. وقتی زینب از دنیا رفت ، عایشه گفت : (زنی بزرگ و نیکوکار که سرپرست یتیمان و بیوه زنان بود، از دنیا رفت .)

سوده

یکی دیگر از همسران رسول خدا (ص) (سوده) دختر زَمعه بود. او قبل از ازدواج با رسول خدا، همسر سکران بن عمرو بود و هر دو در مکه ، اسلام آوردند و با رسول خدا بیعت کردند و جزء مهاجران به حبشه در هجرت دوم بودند. شوهرش پس از مهاجرت از حبشه در مکه از دنیا رفت و سوده را بی پناه و سرپرست به جای گذاشت . پیامبر پس از وفات خدیجه ، سوده را که پیری از پای افتاده وبی پناه بود، به عقد خود درآورد. سنّ سوده زیاد بود، و پذیرای مرد نبود، از این رو، خودش پیشنهاد کرد که پیامبر شبی که نوبت اوست نزد عایشه باشد و فقط عنوان همسری پیامبر برای او باشد تا در زمره زنان پیامبر محشور شود. سوده در زمان خلافت معاویه در سال ۵۴ هجری درگذشت و در مدینه مدفون شد. صاحب تنقیح المقال گوید: (من او را در زمره نیکان می دانم .)

اُمّ حبیبه

امّ حبیبه ، دختر ابی سفیان بود. او همسر عبیداللّه بن جَحْش بود، که هر دو مسلمان شدند و به حبشه هجرت کردند. در حبشه عبیداللّه ، نصرانی شد، ولی امّ حبیبه بر اسلام باقی ماند. با نصرانی شدن عبیدالله ، ام حبیبه به حکم اسلام از او جدا وبی سرپرست شد. او که با مهاجرت به حبشه از خانواده خود بریده بود، با مرتد شدن همسرش کاملا تنها و بی پناه شد. رسول خدا (ص) برای نجات دادن ام حبیبه از این تنهایی و بی پناهی و شاید برای تحت تاءثیر قرار دادن ابوسفیان بزرگترین دشمن مسلمانان ، به نجاشی پیام داد که ام حبیبه را به همسری آن حضرت درآورد، و نجاشی نیز این ماءموریت را انجام داد و از جانب رسول خدا چهار هزار درهم به عنوان مهریه به او داد. وقتی کنیز نجاشی برای وی خبر آورد که پیامبر می خواهد او را به عقد ازدواج خود درآورد، خوشحال شده ، برای قدردانی از آن کنیز که این مژده را به او داده بود، دو دستبند نقره ای ، دو خلخال و چند انگشتر نقره ای که داشت ، به او هدیه داد. او در اسلام خود جدّی و به احکام آن پایبند بود.

با اینکه شوهرش نصرانی شد، دست از دین خود برنداشت . در سال هشتم هجری پس از نقض صلح حدیبیّه توسط قریش ، ابوسفیان برای تحکیم دوباره قرارداد، به مدینه رفت و یکسره وارد منزل دخترش امّ حبیبه شد و خواست ، بر روی فرشی که پهن بود بنشیند، امّ حبیبه ، فرش را جمع کرد، و اجازه نداد که پدرش بر روی آن بنشیند، و بدو گفت : (تو مشرک و نجس هستی ؛ بدین جهت اجازه نشستن بر روی فرش رسول اللّه را نداری .) صاحب (تنقیح المقال) گوید: (از این جریان و باقی ماندن او بر اسلام با وجود نصرانی شدن همسرش ، استفاده می شود که او در اسلام قوی و نسبت به احکام اسلام پایبند بوده است .)

میمونه

میمونه ، دختر حارث بن حزن هلالی بود. وی قبل از ازدواج با رسول اللّه همسر (مسعود بن عمر وثقفی) بود که طلاقش داد. پس از او به همسری (ابو رهم بن عبدالعزی) درآمد و در خانه وی بود تا ابو رهم وفات کرد. در (عمرة القضا) به ازدواج رسول خدا درآمد. زنی صالح و فاضل بود و در سال ۵۱ به هنگام بازگشت از سفر حج درگذشت و ابن عباس بر او نماز خواند. این بانو از جمله زنانی بود، که پس از وفات پیامبر (ص) در راه راست ، پابر جا ماند، و نسبت به اهل بیت ، امام علی (ع) علاقه مند و پایبند بود. (یزید بن الاصمّ) روایت می کند که سفیر بن شجره عامری به مدینه آمد و اذن خواست که خدمت میمونه برسد. پس از ورود، میمونه از او پرسید: ـ ای مرد! از کجا می آیی ؟ ـ از کوفه . ـ از کدام قبیله ای ؟ ـ از بنی عامر. ـ چه چیز تو را به مدینه آورد؟ ـ چون بین مردم اختلاف افتاده بود؛ ترسیدم که فتنه ، مرا در برگیرد از این رو از کوفه خارج شدم . ـ آیا با امام علی (ع) بیعت کرده ای ؟ ـ آری . ـ پس برگرد، و از صف او خارج مشو، که به خدا قسم نه گمراه شده است ، و نه کسی را گمراه می کند. ـ ای مادر! آیا حدیثی از پیامبر (ص) در مورد علی (ع) برای من نمی گویی ؟ ـ از پیامبر(ص) شنیدم که فرمود: (علی (ع) نشانه حق و پرچمدار هدایت است . علی (ع) شمشیر آخته الهی بر کافران و منافقان است . هر کس که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته ، و هر کس که او را خشمگین کند، مرا خشمگین کرده است . و هر کس ، من یا علی را به خشم آورد، خداوند را ملاقات خواهد کرد در حالی که هیچ دلیلی ـ بر این کارش ـ ندارد.) روزی پیامبر فرمود: (کسی که با علی (ع) دشمنی کند، و ولایت او را ترک کند، و دشمن او را دوست بدارد، از آتش جهنّم وهلکات آن نجات نمی یابد. میمونه (بعد از شنیدن این سخن) گفت : با این وجود، من از اصحاب شما کسی که علی (ع) را دوست داشته باشد، جز قلیلی نمی یابم . حضرت رسول (ص) پرسید: آن قلیل از مؤ منان زیادند، تو کدامین را می شناسی ؟ گفت : اباذر، مقداد و سلمان را می شناسم ، و شما می دانید که من خودم علی (ع) را چون محبوب شما و خیرخواه شماست ، دوست دارم . پیامبر (ص) فرمود: راست گفتی . بدرستی که خداوند، قلب تو را به ایمان ، امتحان کرده است .) علاّمه مامقانی بعد از نقل حدیث فوق ، گوید: (این جمله پیامبر دلیل بر مورد اعتماد بودن میمونه است ؛ چون کسی که خدا قلب او را به ایمان ، امتحان کرده باشد، جز ثقه عادل نیست).

جُوَیریه

جویریه ، دختر حارث بن ابی ضرار، بزرگ طایفه (بنی المصطلق) بود. او همسر مسافع بن صفوان بود و در غزوه بنی مصطلق به اسارت درآمد. حارث با همراهی افراد قبیله خود و سایر قبایل ، لشکری گران برای جنگ با مسلمانان ترتیب داده بود. پیامبر از اقدام او مطلع شد و قبل از هجوم آنان ، حمله کرد و آنان را غافلگیر ساحت و تعداد زیادی از آنان را به اسارت گرفت که از جمله اسراء، جویریه دختر حارث بود. وقتی جویریه اسیر شد، پدرش خدمت پیامبر (ص) رسید و عرض کرد: (کسی مانند دختر

من شایسته نیست که اسیر باشد، خواهشمندم ، او را آزاد کنید.) حضرت فرمود: (اگر او را در انتخاب (ازدواج یا آزادی) آزاد بگذارم ، کاری نیک انجام داده ام ؟ گفت : آری ، آنچه از کرم و بزرگی بر عهده شماست ، انجام داده ای . پس ، رسول خدا (ص) دستور داد که او را حاضر کنند. پدرش گفت : پیامبر تو را در انتخاب ، آزاد گذاشته است پس با اختیار کردن پیامبر (ص) ما را مفتضح و خوار مکن . جویریه گفت : من رسول اللّه را اختیار کردم . پدرش گفت : واللّه ، ما را رسوا و خوار کردی .) وقتی ، خبر ازدواج جویریه با پیامبر منتشر شد، مسلمانان گفتند: آیا درست است که خویشان رسول خدا در اسارت ما باشند؟ از این رو، همه آنها را آزاد کردند. تعداد آزاد شدگان در حدود صد خانوار بود. عایشه گوید: (من زنی که برای خانواده و قومش با برکت تر از جویریه باشد ندیدم .) ازدواج پیامبر با جویریه و احسان مسلمانان به اسرای بنی المصطلق سبب شد که قلب آنان نسبت به اسلام نرم گردد و حارث و سایر افراد قبیله ایمان بیاورند. در (الاعلام) آمده است که جویریه ، از حیث ادب و فصاحت ، از زنان دیگر برتر بود. او در سن شصت و پنج سالگی در مدینه وفات یافت .

صفیّه

صَفیّه ، دختر حُیَّ بن اَخْطَبِ یهودی ، از بزرگان یهود خیبر بود. ابتدا با سَلاّم بن مِشْکَم یهودی ازدواج نمود بعد از او طلاق گرفت و با کِنانَهٔ بن ابی الحَقیق ازدواج کرد که او نیز در جنگ خیبر کشته شد. صفیّه هنگام فتح قلعه خیبر به اسارت مسلمانان درآمد. پیامبر او را به خود اختصاص داد و آثار کبودی در صورت وی دید، از علت آن جویا شد و صفیّه علت را توضیح داد. جریان از این قرار بود که او قبل از ازدواج با رسول خدا (ص) در خواب دیده بود که ماه ، در دامن او واقع شده است . خواب خود را برای پدرش تعریف کرد، پدرش عصبانی شده وسیلی محکمی به صورت او نواخت ، بطوری که اثر آن سیلی بر صورتش ماند و گفت : تو گردن می کشی تا نزد پادشاه عرب باشی . (انتظار او را می کشی) اثر سیلی بر چهره او بود، تا زمانی که به خدمت پیامبر رسید. پس از فتح قلعه و اسارت صفیّه ، بلال ماءمور شد، که صفیّه و یک دختر یهودی دیگر را به اردوی مسلمانان ببرد. بلال ، آنها را از کنار کشتگان یهود گذراند. آن دختری که همراه صفیه بود، فریاد کنان ، به صورت خود زد و خاک بر سر ریخت . پیامبر فرمود: این شیطانک را دور کنید. و فرمود، تا صفیّه را پشت سر او جای دادند وردای خود را به او پوشاند، و بلال را توبیخ کرد، که آیا رحم و شفقت از وجود تو، کنده شده بود که اینها را بر کشته هایشان عبور دادی ؟ پس از پیروزی و فتح خیبر، پیامبر بر صفیّه ، وارد شد و به او فرمود: پدرت تا زنده بود، یکی از دشمن ترین افراد، نسبت به من بود، تا اینکه خدا او را کشت . صفیّه ، عرض کرد: ای رسول خدا (ص)، خداوند در کتابش می فرماید: هیچ کس گناه دیگری را بدوش نمی کشد. کنایه از اینکه گناه پدرم ربطی به من ندارد. پس از آن ، پیامبر فرمود: تو در انتخاب آزاد هستی . اگر اسلام رااختیار کنی ، پیش من خواهی بود و اگر بر دین یهود، باقی ماندی ، شاید تو را آزاد کنم تا به قومت ملحق شوی .) صفیّه گفت : (ای رسول خدا! دل من به اسلام گرویده و آن هنگام که به طرف اقامتگاه شما می آمدم قبل از اینکه مرا به اسلام دعوت کنی - شما را تصدیق کرده ام . من چه حاجت به یهودیّت دارم ؟ در حالی که در بین آنها نه پدری دارم و نه برادری . مرا در انتخاب کفر و اسلام آزاد گذاشتی ، پس آگاه باش که خدا و رسولش نزد من از آزادی و برگشت ، محبوبترند.) با اسلام آوردن صفیّه و پناه آوردن او به پیامبر و بریدن از خویشاوندان یهودی حضرت او را به عقد خود درآورد و به همسری پذیرفت . بعضی از مسلمانان که نسبت به سلامتی رسول خدا (ص) توجّه خاصّی داشتند، از صفیّه بر آن حضرت ترسیدند، از این رو ابو ایّوب انصاری ، شب هنگام نزدیکی چادر پیامبر نگهبانی می داد، تا در موقع بروز خطر از جان رسول خدا(ص) حفاظت کند. همین که صبح شد پیامبر (ص) از خواب برخاست ، تکبیر گفت و مشاهده کرد که ابوایّوب با شمشیر، جلوی در خیمه ایستاده است . علّت را پرسید؟ ابوایّوب گفت : (ای رسول خدا چون صفیّه زنی تازه مسلمان بود، و پدر، برادر و همسرش در جنگ به وسیله سپاه اسلام ، کشته شده

بودند، از او نسبت به شما ایمن نبودم . پیامبر تبسّم نمود و او را دعا کرد.) اَنس گوید: صفیّه ، زنی عاقل و فاضل بود، در هنگام ازدواج با پیامبر کمتر از هفده سال داشت . روزی پیامبر بر او وارد شد، و او را گریان دید علت را پرسید؟ عرض کرد: عایشه و حفصه مرا رنج می دهند؛ می گویند: ما از صفیّه بهتریم ، ما دختر عموهای رسول خداییم . پیامبر فرمود: به آنها بگو: شما چگونه از من بهترید، در حالی که پدر من هارون ، نبی اللّه و عمویم موسی ، کلیم اللّه وهمسرم محمد، رسول اللّه است ؟ کدام یک مورد انکار است ؟ صفیّه ، این کلام را به آنها گفت . آنها گفتند: این تعلیم پیامبر است . سپس ، آیه نازل شد: ای کسانی که ایمان آورده اید، قومی از شما قوم دیگر را مسخره نکند که چه بسا آنها بهتر از مسخره کنندگان باشند و زنانی زنان دیگر را مسخره نکنند که چه بسا زنان مسخره شده از مسخره کنندگان بهتر باشند. و از یکدیگر عیبجویی نکنید. و به القاب زشت ، یکدیگر را نخوانید. زید بن اسلم گوید: در زمان کسالت پیامبر (ص) که منجر به وفات آن حضرت گردید، زنان رسول خدا (ص) جمع بودند که صفیّه گفت : (به خدا قسم ای پیامبر خدا همانا دوست داشتم که درد شما برای من بود.) زنان پیامبر او را به مسخره گرفتند. پیامبر که طعنه و مسخره آنها را مشاهده کرد، فرمود: (بروید دهانهایتان را بشویید و مضمضه کنید گفتند: از چه چیز دهانمان را بشوییم ؟ فرمود: از طعنه ای که به رفیق خود ـ صفیّه زدید، و بدانید که او راست گفت .) صاحب تنقیح المقال گوید: (صفیّه عاقلی از عقلای زنان بود.)

عایشه

عایشه ، دختر خلیفه اول ، از خاندان تیم قریش بود. مادرش ام رومان نام داشت و در سال چهارم بعثت در مکه متولد شد. کینه او (ام عبدالله) بود ـ به نام عبدالله بن زبیر فرزند خواهرش اسماء ـ پیامبر بعد از وفات خدیجه او را به عقد خود درآورد در حالی که او شش یا هفت ساله بود و بعد از هجرت ، وقتی که نه سال او تمام شد ـ او را به خانه خود برد. عایشه با مادر و خواهرش کمی بعد از هجرت پیامبر، به مدینه هجرت کرد. او یکی از زنان باهوش ، خطیب ، فصیح ، بلیغ و حافظ حدیث بود و در کتب اهل سنت حدود دو هزار و دویست و ده حدیث از او روایت شده است . و مردان و زنان بسیاری از او حدیث شنیده و نقل کرده اند سخنرانیهای او در مکه و بصره در تشجیع مردم برای شرکت در جنگ جمل و اثرات شگفت آور آنها گواه بر بلاغت و فصاحت فوق العاده اوست . او در حال حیات رسول گرامی اسلام در مسایل سیاسی نقشی نداشت اما بعد از وفات پیامبر در دوران خلافت پدرش ابوبکر و عمر و اوایل خلافت عثمان ، با حکومت همراه و از پشتیبانان محکم هیئت حاکمه بود. در اواخر خلافت عثمان با او در افتاد و مردم را برضد او تحریک کرد. بعد از کشته شدن عثمان و جانشینی امام علی ، مدعی شد که عثمان توبه کرده و مظلوم کشته شده و به خونخواهی او علم مخالفت با حکومت را برداشت و با پشتیبانی طلحه و زبیر و بنی امیه جنگ جمل رابه راه انداخت . در سال پنجاه هفت یا هشت هجری وفات کرد و بنا به وصیت خودش در بقیع دفن شد. و ابوهریره جانشین مروان حکم فرماندار مدینه ، بر او نماز گذارد. الف ـ روحیات عایشه با توجه به تاریخ زندگی و برخوردهای عایشه با اطرافیان وموضعگیریهایش ، مشخص می شود که او روحی بلند پرواز داشته ، نسبت به مسائل تیز هوش و با درکی عمیق و در تصمیم گیری قاطع بوده و نسبت به رقبا واطرافیان رشک و حسادت داشته است . علامه عسکری در مقدمه کتاب (نقش عایشه در تاریخ اسلام) می نویسد: (عایشه را مزاجی عصبی و سخت تند و سرکش بود. حدّت طبع ، سرعت درک موقعیت و تصمیم گیری ، تیزهوشی به اضافه رشک و حسادت شدید، جزء شخصیت بارز ام المؤ منین به حساب می آید.) (او از لحاظ روحی زنی بلند پرواز، جاه طلب و تند خو بود و بر قلب شوهرش رشک می برد و نمی توانست ببیند که جز او، دیگری در قلب شوهرش جا دارد.) (عایشه شیفته و دیوانه خویشان و بستگانش بود و نسبت به آنها تعصبی شدید داشت بطوری که اگر منافعشان به خطر می افتاد، خود را سخت می باخت و موقعیت خویش را فراموش می کرد و از جانبداری در راه منافع آنها به هیچ روی خودداری نمی

نمود) ب ـ تعقیبهای شبانه : پیامبر بعد از وفات حضرت خدیجه چند همسر داشت که یکی از آنها عایشه بود و پیامبر هر شب به خانه یکی از همسران خود می رفت . بارها اتفاق افتاد که پیامبر در نیمه های شب برای تهجد و عبادت به گوشه ای می رفت و عایشه به خیال اینکه پیامبر برخلاف عدل واخلاق ، به خانه یکی از همسرانش می رود ـ به تعقیب حضرت می پرداخت . خودش نمونه هایی از آن را تعریف کرده است از جمله در یکی از این تعقیبها پیامبر را در بقیع یافت که به راز و نیاز با خدا مشغول بود. به هنگام بازگشت برای اینکه زودتر به خانه برسد و پیامبر متوجه تعقیب او نشود، تند حرکت کرد. هنگامی که رسول خدا به خانه رسید، هنوز تپش قلب عایشه آرام نگرفته بود. پیامبر علت را پرسید و عایشه بناچار جریان را تعریف کرد. حضرت فرمود: (گمان بردی که خداوند و پیامبرش بر تو ستم روا می دارند؟) شبی دیگر پیامبر از خانه بیرون رفت حسادت عایشه به جوش آمد. وقتی پیامبر (ص) برگشت و حالت عایشه را دید، فرمود: ـ عایشه ! ترا چه می شود، باز هم حسادت کرده ، ناراحت شدی ؟! ـ آخر چگونه کسی همچون من بر کسی چون شما حسادت نورزد! ـ باز هم که گرفتار شیطانت شده ای . خودش گوید: شبی دیگر پیامبر را تعقیب کردم . پیامبر به قبرستان بقیع رفت و خطاب به مؤ منان مدفون در آن گفت : درود بر شما گروه مؤ منان ! ناگهان برگشت و مرا در پی خود دید، فرمود: (وای بر او، اگر از دستش می آمد چه ها می کرد!؟) ج ـ برخورد با همسران دیگر: رشک ، حسادت ، غیرت زنانگی و خشونت طبع عایشه به صورت برخوردهای خشن و زشت با دیگر همسران رسول خدا (ص) جلوه می کرد، که نمونه های فراوانی دارد. او خود اعتراف کرد که بارها اتفاق می افتاد که پیامبر در منزل او بود و بعضی از همسران رسول خدا، به خاطر محبت به آن جناب ، غذا تهیه می کردند و برای ایشان به خانه عایشه می فرستادند، لیکن او از این خدمتها بشدت خشمگین شده و با برخوردی زشت غذا را دور می ریخت یا ظرف غذا را به زمین زده و می شکست . حتی حفصه که رفیق و همراز او بود، از این گونه برخوردها در امان نبود. بسیاری از این برخوردها، در حضور پیامبراتفاق می افتاد و آن حضرت را ناراحت می کرد، با اینکه ناراحت کردن و آزردن رسول خدا از بزرگترین گناهان کبیره است . خود عایشه در مورد یکی از این برخوردها ـ که با صفیه اتفاق افتاده ـ نقل می کند: چشمهای پیامبر را دیدم که به من خیره شده است و آثار خشم و نفرت از رفتارم را در سیمایش بخوبی خواندم . فخر فروشی و خود را برتر شمردن ، از دیگر برخوردهای عایشه با دیگر همسران رسول خدا بود. با اینکه فخر فروشی و خود را برتر دانستن از زشت ترین صفات است و پیامبر همیشه وقتی خود را معرفی می کرد در آخر می فرمود: و افتخار و فخرفروشی نمی کنم . د ـ عایشه و خدیجه نفرت و حسادت عایشه نسبت به هر کس که مورد علاقه پیامبر بود، شعله ور می گردید و به همین جهت نسبت به خدیجه که محبوب پیامبر بود نیز حسد می ورزید. خاطرات و فداکاریهای حضرت خدیجه سلام الله علیها، همسر وفا دار پیامبر که دارفانی را وداع کرده بود، همیشه برای پیامبر تداعی می شد. ازاین رو، پیامبر زیاد او را یاد می کرد و به یادگارهای او احترام می گذاشت . عایشه که حاضر نبود قلب پیامبر به غیر او تعلق داشته باشد، وقتی با این اظهار علاقه ها رو به رو می شد، عنان اختیار از کف می داد و خشم سراسر وجودش را فرا می گرفت و بی اختیار، فریاد اعتراض بلند می کرد. عایشه گوید: هیچ یک از زنان پیامبر خدا چون خدیجه مورد رشک و حسادتم قرار نگرفته است . علت این بود که رسول خدا از خدیجه بسیار زیاد یاد می کرد و زبان به مدح و تعریفش می گشود، بخصوص اینکه خداوند از طریق وحی به پیامبرش خبرداده بود که به خدیجه کاخی بس مجلّل و پرشکوه در بهشت ارزانی داشته است . در موردی دیگر گوید: روزی هاله دختر خویلد، خواهر خدیجه از پیامبر خدا اجازه خواست تا وارد شده ، با آن حضرت دیدار کند. رسول خدا که گویی با شنیدن صدای هاله به یاد صدای خدیجه افتاده بود حالش بشدت دگرگون گردید و بی اختیار گفت : آه خدایا! هاله من که حسادتم نسبت به خدیجه به واسطه رفتار پیامبر سخت تحریک شده بود، بی درنگ گفتم : (چقدر از آن پیر زن بی دندان قرشی یاد می کنی ؟ مدتهاست که او مرده است و خدا بهتر از او را به تو ارزانی داشته است .) پس از این اعتراض دیدم چهره رسول خدا برافروخت و آن چنان تغییر

کرد که مانندش را تنها بـه هـنگام فرود آمدن وحی بر آن حضرت دیدم که نگران دستورهای آسمانی است تا پیام رحمت نـازل شـود یـا عـذاب بـنـا بـه روایت دیـگـری کـه خـود عـایـشـه نقل کرده است ، پیامبر فرمود: (نه ... هرگز خداونـد بهتر از او را به من عوض نـداده است .) حسـادت عـایـشـه نسبت به فـاطمه سـلام الله علیها و امام علی علیه السلام از همین جا نشاءت می گـیرد. او بارها به پیامبر اعتراض کرد که چرا به فاطمه این قدر اظهار علاقه می کنی و او را می بوسـی . احادیث پیامبر در مورد مقام حضرت زهرا سلام الله علیها و علاقه ایشان به صدّیقه کبری سلام الله عـلیـهـا، شـوهـر و فـرزنـدانـش ، بـرای عـایـشـه بـسـیـار نـاگـوار و غـیـر قـابـل تـحـمـل بـود و حسد، بغض و کینه او را نسبت به این خانواده بیشتر می کرد. این کینه هیچ گاه از قلب عایشه زدوده نشد. ابن ابی الحدیـد گـویـد: (فـاطـمـه از دنـیـا رفت و زنان رسول خـدا همگی برای عرض تسلیت پیش بنی هاشم رفتند جز عایشه که اظهار بیمـاری کرد.) وقـتـی خـلافـت بـه حـضـرت عـلـی (ع) رسـیـد عـلیـه ایـشـان جـنـگ جـمـل را بـه راه انـداخـت و وقـتـی خـبـر شـهـادت آن حـضـرت را شـنـیـد، سـجـده شـکـر بـه جـا آورد. و به این شعر ترنم کرد: (او (عـایشه) به آرزوی دیرینه خود نـایل آمـد، آرامش و راحتی در دلش احساس نمود. همان طور که شخص از برگشتن مسافرش احساس سرور و آرامش می کنـد.) ه ـ عایشه و جنگ جمل عـایـشه تا اواسط دوران حکومت عثمان با وی همراه و هم راءی بود لیکن در اواخر حکومت عثمان به مـوضـع مـخـالف افـتـاد و روز به روز مخالفت او با خلیفه بیشتر شد، بطوری که سر دسته مـخـالفـان گـردیـد. وقـتـی مـسـلمـانـان کـوفـه در اعـتـراض بـه اعـمـال ولیـد بـن عقبه ، حاکم کوفه ، به مـدینه آمدنـد عثمان آنها را تهدید کرد. آنها به عایشه پناه بردند و عایشه که جریان را شـنید کفش رسول خدا را بلند کرد و فریاد زد: (چه زود سنّت رسول خدا، صاحب این کفش را پشت سرانداختی .) و از آن به بعـد مخـالفت اوج گرفت تـا وقتی که مسلمانان علیه خلیفه شورش کردنـد. عـایشه که از عثمـان دلی پرخون داشت و در سر هوای حکومت پسر عمویش طلحه را می پرورانـد از شـورش مـردم علیه عثمـان بیشترین اسـتفاده راکرد، او عثمان را به باد انتقاد و توبیـخ گرفت و عثمـان درجواب او این آیه قرآن را خوانـد: (خـداونـد برای کـافران به همسـر نوح و لوط مثـل زده که در اختیار دو بنـده از بندگان شایسـته ما بودند و به شوهرانشان خیانت کردند و (آن همسـری) چیزی از عذاب آن دو دفع نکرد و به آن دو فرمان داده شد که همچون دیگر دوزخیان به آتش درآیید.) عایشه از این جواب برآشفته شد وبانگ برداشت : (اقتلوا نعثلاً فقد کفر!) این پیر خرفت (یا کفتار نر) را بکشـید که کافر شـده است . عـایـشـه چون آتش فتنه را مشـتعل و خود را در هدفش موفق دید، رهسپار مکه گردیـد و در آنجا به انـتـظـار بـیـعـت مـردم بـا طلحه ، رحـل اقـامت افکنـد. او امیـدوار بـود که مردم بعـد از عثمـان بـا طلحه ، عـمـوزاده ابـوبـکـر، بـیـعـت کـننـد و دوبـاره خلافـت بـه تیره تیـم قریش برگردد. وقـتـی خـبـر قـتـل عـثـمـان را شـنـیـد گـفـت : عـثـمـان از رحـمـت خـدا دور بـاد! او در اثـر اعـمـال زشـتـش بـدیـن سـرنـوشـت شـوم دچـار گـردیـد، زیـرا خـداونـد بـر کـسـی ظـلم نـمـی کند. سپس به سوی مدینه رهسپار شد. در بین راه همین که شـنید مردم با امام علی علیه السـلام بیعت کرده اند، به مکه بـازگشت و عثمـان را مـظـلـوم مـعـرفـی کـرد و مردم را بـه خونخواهی او فراخوانـد. طلحه و زبیر نیز پس از شکسـتن بـیـعـت بـاآن حـضـرت بـه مـکـه آمـده و بـه او پـیـوسـتـنـد و مـقـدمـات جـنـگ جـمـل را تـدارک دیـدنـد و سـرانـجـام اولیـن عـلَم مـخـالفـت با حکومت حق و عـدالت امام علی (ع) را برافراشـتند. دکتر حامـد حفنی داوود می نویسد: (اقدام عایشه به جنگ با حضرت علی (ع) دومین شـکافی بـود که پس از اقـدام عمر در امر خلافـت ، در بنـای اسـلام رخ داد.) کـلام پـیـامـبـر صـلـی الله عـلیـه و آله دربـاره نـهـی عـایـشـه از جـنـگ افـروزی و شـرکـت در جمل در شرح حال ام سلمه گذشت . او در این جنگ شکست خورد و امام علی (ع) او را با احترام به مدینه بازگرداند. و ـ بزرگترین فضیلت : در اغـلب کـتابهایی که در زمینه شـرح حال عایشه نوشـته شده است ، مشـابه ایـن عبـارت بـه چشـم می خـورد: (اگـربـرای عـایـشـه فـضـیـلتـی جز واقـعـه افـک نـبـود، هـمـیـن بـرای اثـبـات فـضـل و بـزرگـواری او کـافـی بـود، زیـرا در شـاءن او قـرآنـی نازل شـد که تا قیامت خوانـده می شود.) اجـمـال واقـعـه ایـن اسـت کـه بـه یـکـی از هـمـسـران یـا ام ولـدهـای رسـول خـدا صـلـی الله عـلیـه و آلـه تهمت زده شـد و افرادی از منـافقین این تهمت را بین مردم

منتشر کردند و قضیه دهان به دهان نقل شد، سپس آیاتی از سوره نور نازل شد و خداوند ضمن تقبیح و توبیخ کسانی که این شایعه را ساخته و منتشر کردند، حکم افک را نیز بیان کرد. در کتابهای روایی اهل سنت از عایشه نقل شده است که پیامبر در سفری برای جنگ ، به قید قرعه مرا همراه خود برد. چون دستور حجاب نازل شده بود، من در هودجی سوار شده ، منزل گرفتم . به هنگام بازگشت ، در یکی از منزلگاهها برای قضای حاجت از هودج خارج شدم وبعد از قضای حاجت متوجه شدم که گلوبندم افتاده است . به دنبال آن می گشتم که لشکر حرکت کرد و ماءمورین به خیال اینکه من درون هودج هستم ، آن را بر پشت شتر گذاشتند و حرکت کردند. وقتی گلوبندم را یافتم برگشتم ، لشکر رفته بود و من در آنجا به انتظار افراد ماندم تا خوابم برد. صفوان بن معطل سلمی که ماءمور بود از عقب لشکر حرکت کند، مرا دید و شناخت و به همراه خود به مدینه آورد (تا آخر حدیث) اما در مورد این روایات و فضیلتی که برای عایشه مدعی شده اند باید گفت : اولاً روایات مربوط به این واقعه که در کتب حدیث اهل سنت فراوان است ، متضمن تناقضات آشکاری است که صحت آن روایات را جدّاً مورد تردید قرار می دهد. ثانیاً آیات سوره نور (آیه ۱۱ ـ ۲۰) فقط شاهد برائت متهم است آنهم از آن گناه خاص ، نه طهارت و پاکی او از هر گناه و این اثبات فضیلت برای متهم نیست ، بلکه نفی رذیلت خاص از او است . ثالثاً این آیات بیشتر ناظر به ردّ تهمت از ساحت پیامبر است و می خواهد ساحت مقدس آن بزرگوار را از اینکه دامن خانواده اش به ناپاکی آلوده باشد، منزّه بشمارد. به عبارت دیگر این آیات اثبات کننده فضیلت برای رسول خداست نه برای عایشه . گفتنی است که شیعه معتقد است که آیات افک در شاءن ماریه قبطیه نازل شده که از طرف بعضی از همسران رسول خدا و چند نفر دیگر مورد تهمت قرار گرفت که با ماءبور که پیرمردی مجبوب بود زنا کرده است و پیامبر بعد از شنیدن این تهمتها برای اینکه برائت واقعی ماریه ثابت شود، به امام علی (ع) دستور داد تا ماءبور را که متهم بود به قتل برساند و وقتی امام علی برای کشتن او رفت او فرار کرده ، از نخل بالاـ رفت و امام ناخودآگاه مشاهده کرد که او اصلاً آلتِ تناسلی مردان یا زنان را ندارد و اتهامی که به او زده شد، واقعیت ندارد. از طرف دیگر، آیات هم نازل شد و تهمت زنندگان را بشدت توبیخ کرد. عایشه خود در موارد متعدد اعتراف کرده که غیرت و حسد او بر ماریه قبطیه او را واداشته که به وی تهمت زده و ابراهیم فرزند رسول خدا از ماریه را، به دیگری نسبت دهد. ز ـ تهدید خداوند: به استناد آیات شریفه سوره تحریم ، رسول خدا (ص) بعضی از کارهای حلال را انجام می داده است ولی بعضی از همسران ایشان از این کار ناراضی بوده و آن حضرت را در مضیقه قرار دادند پیامبر قسم خورد که دیگر آن کار حلال را انجام ندهد. ز ـ تهدید خداوند: به استناد آیات شریفه سوره تحریم ، رسول خدا (ص) بعضی از کارهای حلال را انجام می داده است ولی بعضی از همسران ایشان از این کار ناراضی بوده و آن حضرت را در مضیقه قرار دادند پیامبر قسم خورد که دیگر آن کار حلال را انجام ندهد. (یا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما اَحَلَّ اللّهُ لَکَ تَبْتَغی مَرْضاتَ اَزْواجِکَ) این آیات همچنین دلالت دارد که پیامبر (ص) سری از اسرار خود را (به بعضی از همسرانش ـ حفصه دختر عمر بن خطاب ـ گفت و به وی سفارش فرمود که آن راز را افشا نکند، ولی آن همسر برخلاف دستور پیامبر، آن راز را به دیگری (عایشه) گفت و خداوند پیامبر را از افشای راز آگاه گرداند و پیامبر به آن همسرش اطلاع داد که خداوند مرا از خلاف تو آگاه گرداند. بعد خداوند آن دو زن (افشا کننده راز و کسی که راز برایش افشا شده یعنی حفصه و عایشه) را مورد خطاب قرار داده ، می فرماید: (اِنْ تَتُوبا اِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما وَ اِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْریلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهیرٌ) اگر شما دو زن به سوی خدا برگردید (امید است خدا دلهایتان را از انحراف به صراط مستقیم برگرداند) چون دلهای شما منحرف گشته و اگر همچنان علیه پیامبر دست به دست هم بدهید بدانید که خداوند مولای اوست و جبرئیل و صالح مؤ منان وملائکه نیز بعد از خدا پشتیبان اویند. سپس می فرماید: (امید است پروردگار او اگر شما را طلاق دهد، همسرانی بهتر از شما روزی اش کند، همسرانی مسلمان ، مؤ من ، ملازم

بندگی و خشوع ، توبه کننده ، عابد و روزه دار، بیوه یا دوشیزه .) از دقت و توجه در این آیات نتیجه گرفته می شود که آن دو زن ، پیامبر را آزرده و بر او سخت گرفته اند، بطوری که خداوند آنها را تهدید کرده که اگر شما علیه او دست به دست هم دهید من خود پشتیبان اویم و جبرئیل و صالح مومنان وملائکه نیز از آنها پشتیبان اویند. بعد آنها را تهدید به طلاق و جایگزین کردن زنان نیکو کرده است . روایات شیعه و سنی در این جهت متفقند که آن دو زنی که این سوره در شاءن آنها نازل شد، حفصه و عایشه بودند.

حفصه

حفصه دختر عمر بن خطّاب ، خلیفه دوم ، در سال پنجم پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد. در ابتدا به عقد خُنَیْس ، فرزند حُذافه سهمی ، درآمد. حفصه در مکه به اسلام ایمان آورد با شوهرش به مدینه هجرت کرد. خنیس بعد از جنگ بدر بر اثر زخمی که برداشت ، درگذشت و حفصه بیوه ماند. پدرش به منظور یافتن همسر جدید برای او به عثمان و ابوبکر پیشنهاد ازدواج با حفصه را داد، ولی آنها جواب مساعد ندادند. او گله و شکایت آن دو را پیش پیامبر برد و حضرت باب گله وشکایت را بست و با حفصه ازدواج کرد. او همراز و همراه و از حزب عایشه بود، سوره تحریم در مذمت و تهدید حفصه و عایشه نازل شد چرا که آن دو پیامبر را آزردند و او را واداشتند تاخود را از حلال خدا محروم سازد و حفصه نیز راز رسول خدا رابرای عایشه افشا کرد. ابن عباس گوید: از عمر سؤ ال کردم : دو زن که با هم علیه پیامبر همدست و همراه شدند (و سوره تحریم در مورد آنان نازل شد کدامین زنان بودند؟ هنوز کلامم تمام نشده بود که عمر جواب داد: عایشه و حفصه . حفصه بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز همراه عایشه بود. ابن ابی الحدید می نویسد: (وقتی عایشه تصمیم گرفت برای تهیه مقدمات جنگ با امام علی (ع) به بصره برود، برای حفصه پیام فرستاد و او را به همراهی با خود فراخواند. حفصه تصمیم به همراهی با او گرفت و بار سفر بست . این خبر به برادرش عبدالله بن عمر رسید و او خواهرش را از این سفر بازداشت . حفصه بارها را به زمین گذاشت و از جنگ با امیر المؤ منین علی (ع) منصرف شد.) شیخ مفید می نویسد: وقتی خبر فرود آمدن حضرت علی (ع) در ذی قار به عایشه رسید، نامه ای به حفصه نوشت : (ما در بصره فرود آمده ایم و علی در ذی قار است و گردنش چنان شکسته شده است که گویی تخم مرغی را به کوه صفا کوبیده باشند و چون شتر سرخ موی ، محاصره شده است که اگر قدمی پیش گذارد دشنه به گلویش فرو برند و اگر قدمی به عقب بردارد از پشت پاهایش را قطع کنند.) وقتی نامه عایشه به حفصه رسید، خوشحال شد و بچه های تیم وعدی را فراخواند تا شادی و پایکوبی کنند و به کنیزکانش دف داد تا بزنند و بگویند: (خبر تازه چیست ؟ خبر تازه چیست ؟ علی چون شتر سرخ موی محاصره شده و در ذی قار است . اگر جلو رود دشنه به گلویش می زنند و اگر عقب رود پاهایش را قطع می کنند.) وقتی این خبر به ام سلمه رسید، بشدت ناراحت شد و تصمیم گرفت در مجلسشان حاضر شده و آنها را از این کار نهی کرده پاسخ دهد. در این حال ، ام کلثوم دختر امام علی (ع) از ام سلمه خواست که این ماءموریت را به او واگذارد سپس امّ کلثوم بطور ناشناس در مجلس حفصه حاضر شد و نقاب از چهره برگرفت و گفت : (اگر اکنون تو و خواهرت (عایشه) بر علیه امیر المؤ منین علی (ع) توطئه می کنید، درگذشته نیز نسبت به برادرش رسول خدا ستیزه کردید و خداوند درباره شما آن آیات (سوره تحریم) را نازل فرمود و خدا در برابر این ستیزه شما نیز حضرت علی (ع) را یاری می کند حفصه پشیمان شد و اظهار داشت این زنان و کودکان از نادانی و سفلگی چنین می کنند.) حفصه در ماه شعبان سال ۴۵ هجری و در زمان خلافت معاویه چشم از جهان فرو بست و مروان فرماندار مدینه بر جنازه اش نماز خواند و در بقیع دفن شد.

ماریه قِبطیّه (کنیز رسول خدا)

این بانو، کنیزی بود که (مقوقس) پادشاه اسکندریّه ، به همراه هدایای دیگری خدمت پیامبر (ص) فرستاد. پیامبر او را به خود اختصاص داد و همچون دیگر همسران خود بر او حجاب زد. او تنها زنی است که بعد از حضرت خدیجه ، افتخار فرزنددار شدن از پیامبر (ص) را پیدا کرد. در سال هشتم هجری ، ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) از او متولّد شد. ماریه ، زنی با جمال و کمال و مورد توجه خاص رسول خدا (ص) بود. عایشه گوید: به هیچ زنی به اندازه ماریه رشک و حسد نبردم . او بسیار زیبا بود و مویی مجعّد و پیچیده داشت و مورد توجه خاص پیامبر (ص) بود. آن حضرت او را در منزل حارثهٔ بن نعمان ، در همسایگی ما، منزل داد و بیشتر اوقات با او بود. ما که از نزدیک شاهد این مهر و محبت بودیم ، بنای بدرفتاری با او را گذاشتیم تابه تنگ آمد و به پیامبر شکایت کرد. پیامبر نیز او رابه عالیه (مکانی که امروز به مشربه امّ ابراهیم معروف است) منتقل کرد و بعد از آن هم مکرر پیش او می رفت و این بر ما گرانتر بود تا اینکه (علی رغم میل ما) خداوند به ماریه پسری داد در حالی که ما از داشتن فرزند محروم بودیم . بیشتر مفسران شیعه و سنی در زمینه شاءن نزول سوره تحریم نقل کرده اند که پیامبر با ماریه خلوت کرده بود که حفصه مطلع شد و اعتراض کرد. پیامبر برای او قسم خورد که اگر به عایشه نگوید، دیگر به نزد ماریه نرود. سوره شریفه تحریم نازل شد و پیامبر را مورد خطاب قرار داد که چرا برای راضی کردن همسران خود حلال خدا را بر خود حرام کرده است و پیامبر را موظف کرد که با دادن کفاره قسم خود را بشکند. (ای پیامبر! چرا آنچه را که خدا بر تو روا داشته ، برای به دست آوردن رضایت همسرانت ، برخود حرام می کنی ؟ در حالی که خداوند آمرزنده و مهربان است . خداوند گشودن سوگند هایتان را بر شما واجب کرده و خداوند سرور شما و دانا و حکیم است .) در آیات بعد با لحن تندی عایشه و حفصه را توبیخ و تهدید می کند: (اگر شمادونفر به سوی خدا بازگشتید و توبه نمودید (امید است خدا دلهایتان را از انحراف به استقامت برگرداند چون) ، بی شک دلهای شما منحرف گشته است . اگر شما علیه او پشت به پشت یکدیگر دهید، همانا خداوند سرور اوست و جبرئیل و صالح مؤ منان و فرشتگان یاور و پشتیبان اویند. امید است که اگر شما را طلاق دهد، خدایش در عوض زنانی بهتر از شما به او تزویج کند، بانوانی مسلمان ، با ایمان ، فروتن ، توبه کننده ، خداپرست ، راهرو حق (یا روزه دار) و تفکر کننده در مخلوقات از دوشیزگان یا زنان بیوه .) تهمت بر ماریه این بانوی بزرگوار که مورد قهر، کینه و تنفّر بعضی از همسران رسول خدا(ص) بود، مورد اتهام قرار گرفت و شایع شد که فرزندش از پیامبر نیست . ابن ابی الحدید می نویسد: (برای ماریه نیز واقعه ناگواری اتفاق افتاد (و به او اتهام زدند ماریه به داشتن رابطه با پیرمرد مجبوبی به نام ماءبور متهم کردند.) خداوند به دست امام علی (ع) بطلان آن اتهام را آشکار کرد، بطوری که جایی برای هیچ گونه حرفی باقی نماند.) اصل واقعه از این قرار بود که پادشاه اسکندریه به همراه ماریه ، پیرمرد ممسوح و مجبوبی به نام ماءبور را برای خدمتگزاری او فرستاد. این فرد بنا به گفته علمای رجال برادر یا عموزاده ماریه بود. بعضی از همسران رسول خدا (ص) که حسد و رشک ماریه را داشتند با همدستی و همراهی منافقان این بانو را به رابطه نامشروع با ماءبور متهم کردند. عایشه گوید: (پیامبر فرزندش ابراهیم را پیش من آورد و گفت : شباهت ابراهیم با من را چگونه می بینی ؟ گفتم : به هر کس که شیر گوسفند دهند، سفید و فربه می شود. فرمود: شباهتی با من ندارد؟ از روی حسادت و غیرت گفتم : من شباهتی نمی بینم .) علاوه بر گفته من ، سخنان مردم در مورد اتهام ماریه به گوش رسول خدارسید و ایشان حضرت علی (ع) را ماءمور کشتن ماءبور کرد. امام علی (ع) به دنبال اجرای ماءموریت رفت و بر حسب اتفاق در هنگام تعقیب وی و بر زمین افتادنش مشاهده کرده که متّهم به هیچ وجه از لحاظ جسمی توان چنین کاری را ندارد، امیر المؤ منین (ع) برگشت و جریان رابرای پیامبر شرح داد. آن حضرت نیز خدا را شکر کرد که او و خاندانش را از فحشا باز داشته است . بسیاری از عالمان شیعه معتقدند جریان افک بر عایشه جعلی است (در شرح حال عایشه مورد بحث قرار گرفته

است) و آیات افک (آیات ۱۱ ـ ۲۶ سوره نور) مربوط به همین اتهام است که به ماریه زدند. خداوند با آن آیات اتهام زنندگان راتوبیخ می کند که چرا بدون اینکه شاهد بیاورند زن پاکدامنی را متهم می کنند و مسلمانان را توبیخ می کند که چرا از اتهام زنندگان شاهد نطلبیدند و بدون شاهد حرف آنها را پذیرفتند و پخش کردند سپس حکم به برائت شرعی متهم می کند و در عالم خارج نیز به وسیله امام علی (ع) برائت واقعی ماریه را اثبات می کند، زیرا امام مشاهده می کند که متّهم مردی است که اصلاً آلت مردی ندارد و ممکن نیست چنین عمل خلافی از او سر زده باشد. ماریه بعد از وفات رسول خدا (ص) در دوران خلافت عمر دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون شد.

مادران امامان علیهم السلام

اشاره

در این فصل به بررسی شرح حال و فضایل بانوان بزرگی می پردازیم که نور وجود امامان معصوم علیهم السلام را در رحم پاک خود گرفتند و هر کدام فرزندی به جامعه بشریت هدیه دادند که بسان خورشیدهایی تابناک در آسمان هدایت نورافشانی کردند. شرح حال فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤ منان علی علیه السلام وفاطمه زهرا سلام الله علیها مادر امام حسن و امام حسین علیهما السلام از نظر گرامی تان گذشت در این فصل ، صفحات زندگی مادران امامان دیگر را ورق می زنیم .

شهر بانو مادر امام سجاد (ع)

اشاره

شهر بانو مادر امام سجاد علیه السلام دختر یزدگرد پادشاه ایران بود.این بانوی بزرگ در دربار ایران به دنیاآمد، ولی برخلاف اطرافیان ، دارای ایمان ، اعتقاد، عفّت و پاکدامنی خاصی بود. این بانوی بزرگ ، بر فطرت پاک خویش استوار ماند و اخلاق فاسد و اعتقادات موهوم و پست آن محیط نتوانست فطرت او را بپوشاند. در مورد زندگی قبل از اسارت این بانو اطلاع دقیقی در دست نیست ، امّا پس از اسارت نشان داد که از همان ابتدای کودکی طهارت و پاکدامنی ، شیوه او بوده و شایستگی یافته تا مادر سیّد ساجدان باشد. خودش می گوید: (قبل از اینکه به اسارت مسلمانان درآیم ، شبی در خواب دیدم که پیامبر اسلام (ص) همراه امام حسین (ع) به خانه ما تشریف فرما شدند و حضرت محمد (ص) مرا به عقد امام حسین (ع) درآورد. صبح وقتی که از خواب بیدار شدم ، نسبت به امام حسین (ع) محبّت خاصی در قلب خود احساس کردم . شب بعد، دوباره خواب دیدم که فاطمه زهرا (س) تشریف فرما شد و اسلام را بر من عرضه داشت ، به دست مبارک ایشان اسلام آوردم . پس از آن حضرت زهرا (س) به من فرمود: بزودی لشگر اسلام بر اینجا غلبه خواهد کرد، و بدون اینکه حادثه ناگواری پیش آید به فرزندم حسین علیه السلام خواهی رسید.)

عفّت و حیا

پس از اسارت شهربانو، وی را به مجلس خلیفه دوم آوردند. کمال و جلال و زیبایی او همه را متعجّب کرد. وقتی او را در جمع مسلمانان وارد کردند، چهره خود را پوشاند و گفت : روز هرمز سیاه باد! عمر سخن او را نفهمید و خیال کرد که دشنام می دهد از این رو گفت : این کنیزک مرا دشنام می دهد، و خواست او را بزند که امام علی (ع) او را منع کرد. سپس ، خلیفه دستور داد تا او را برای فروش عرضه کنند و برای اینکه خریداران ، قیمت بیشتری بپردازند، گفت نقاب از صورت

وی بردارند. شهربانو از برداشتن نقاب خودداری کرد و بشدّت به سینه ماءمور کوبید. امام علی علیه السلام به عمر گفت : (رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است که بزرگ هر قوم را احترام کنید، پس او را در انتخاب شوهر، آزاد بگذار و هر کس را که انتخاب کرد، قیمتش را با او حساب کن .) وقتی که بنا شد او را در انتخاب همسر آزاد بگذارند از پس پرده از وی سؤ ال شد، آیا شوهر می خواهی ، او سکوت کرد. امام فرمود: (او اراده ازدواج کرد و فقط انتخاب ، باقی مانده است . عمر گفت : از کجا دانستی که اراده ازدواج کرده است ؟ امام فرمود: هر گاه دختری از بزرگان خواستگارانی داشت و بدون سرپرست بود و بر رسول خدا (ص) وارد می شد. حضرت می فرمود: به او بگویید: تو به شوهر راضی هستی ؟ اگرحیا می نمود و سکوت می کرد، حضرت این سکوت را رضایت تلقی می نمود.) سپس ، شهربانو امام حسین (ع) را انتخاب نمود و با اشاره ، منتخب خود را شناساند. حضرت علی (ع) این بانو را مریم یا به قولی فاطمه نامید، و در حق او به امام حسین علیه السلام سفارشهای اکید کرد و فرمود: (او پسری برای تو خواهد آورد که بهترین افراد روی زمین خواهد بود.) این بانو به لقب (سیدهٔ النساء) خوانده می شد که نشان از کرامت ، فضیلت و بزرگواری او دارد. از شهر بانو تنها امام سجاد (ع) متولد شد و این بانو پس از تولد امام سجاد (ع) در دوره نفاس بعد از ایمان ، دار فانی را وداع گفت .

فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) (مادر امام باقر (ع)

اشاره

فاطمه ، با فضیلت ترین و مشهورترین همسر امام سجّاد(ع) بود.این بانو مادر امام باقر(ع)،از زنان بزرگ ، فاضل ، عفیف و عزیز و کنیه اش امّ عبدالله بود. فرزندش امام باقر (ع) اولین فرزندی بود که از پدر و مادر هاشمی ، متولد شد و به این جهت آن حضرت راعلوی بین علویَین و هاشمی بین هاشمیَیْن و فاطمی بین فاطمیَیْن گفته اند. امام صادق (ع) فرمود: (جده ام فاطمه بنت الحسن صدّیقه بود.) کرامات عجیبی که ازفاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) ظاهر می شد نشانه عظمت ایمان و درجه تقوای او بود. امام باقر (ع) فرمود: (روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود. ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و دیوار از جا کنده شد. مادرم با دست به دیوار اشاره کرد و فرمود: به اذن خدا و حق مصطفی فرود میا که خدایت چنین اذن نمی دهد پس آن دیوار در میان زمین و هوا معلّق باقی ماند تا آنکه مادرم از آنجا گذشت ، پدرم امام سجاد (ع) به شکرانه رفع این خطر، صد دینار صدقه داد.) در بعضی از مقاتل نوشته اند که این بانوی بزرگوار، همراه شوهر و فرزند خردسالش ، امام باقر (ع) در کربلا حضور داشته و در سلک اسیران به شام رفته و در تمام مصیبتها با سایر اهل بیت علیهم السلام شریک بوده است .

امّ فروه مادر امام صادق (ع)

اشاره

امّ فروه ، مادر امام صادق (ع) بود. او دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادرش اسما دختر عبدالرحمان بن ابی بکر بود. او از زنان متقی ، مؤ من ، عالم و فاضل عصر خود بود. امام صادق (ع) در حق مادرش فرمود: (کانَتْ اُمّی مِمَّنْ امَنَتْ وَ اتَّقَتْ وَ اَحْسَنَتْ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ) مادرم از کسانی بود که ایمان آورد و تقوا را پیشه خود ساخت و احسان کرد و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. امّ فروه چندان بزرگوار و عزیز بود که به سبب آن از حضرت صادق علیه السلام به ابن المکرّمه تعبیر می شد و مسعودی در مروج الذهب می نویسد: (تقوای امّ فروه از تمامی زنان عصر خویش بیشتر بود.)

روایت امّ فروه

امام صادق (ع) فرمود: (مادرم به من گفت که پدرت فرمود: ای امّ فروه ! من در هر شبانه روز هزار مرتبه برای شیعیان گناهکار، خدا را می خوانم و برایشان طلب مغفرت می کنم ؛ چون ما با علم به ثواب و پاداش ، بر مصیبتهایی که بر ما وارد می شود صبر می کنیم ولی آنها بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.)

حمیده مادر امام کاظم (ع)

این بانوی بزرگوار مشهور به حمیده بربریه یاحمیدهٔ المصفاهٔ و لقب او (لؤ لؤ ه) ، دختر صاعد بربری بود. گفته شده است که وی از اهالی اندلس و از زنان پاکیزه ، متقی و مورد اطمینان بوده است . وی از کنیزانی بود که امام باقر علیه السلام او را خرید و به فرزندش امام صادق (ع) بخشید و افتخار مادری امام هفتم را یافت . امام صادق (ع) در شاءن این بانوی بزرگوار فرمود: (حمیده همچون شمش طلا ـ از زشتیها و پلیدیها پاک بود و ملائکه او را پیوسته حفظ می کردند تا خداوند او را ـ به عنوان همسر ـ به من و ـ به عنوان مادر ـ به حجت بعد از من عطا فرمود.) مرحوم شیخ عباس قمی می نویسد: آنچه ازبعضی روایات بر من ظاهر شده این است که آن بانو چنان فقیه وعالم به احکام بوده است که امام صادق (ع) به زنها می فرمود تا مسائل و احکام دین را از او یاد بگیرند. وقتی امام باقر او را خرید، خطاب به او فرمود: (اسمت چیست ؟ گفت : حمیده . امام فرمود: در دنیا و آخرت حمیده باشی . بگو ببینم ، دوشیزه هستی یا نه . گفت : آری . امام فرمود: چگونه ؟ و حال اینکه هر کس که به دست برده فروشها بیفتد، او را فاسد می کنند. عرض کرد: صاحب من نیز قصد مرا می نمود ولی خداوند مردی را که موها و محاسنش سفید بود بر او مسلط می کرد و آن پیرمرد به او سیلی می زد تا از قصد خود منصرف می شد و این کار چندین بار تکرار شد. امام باقر علیه السلام فرمود: ای جعفر! این کنیز را به همراه ببر که بزودی بهترین فرد روی زمین را برایت به دنیا خواهد آورد.) این بانوی بزرگوار دارای حسن تدبیر بود. امام صادق (ع) هر وقت که می خواست حقوق اهل مدینه را تقسیم نماید، کار را به عهده ام فروه (مادر خود) و این بانو می گذاشت .

تُکْتَمْ مادر امام رضا (ع)

اشاره

این بانو مادر امام رضا علیه السلام است . او را نَجْمه ، اَرْوی ، سکن ، ام البنین و خیزران هم نامیده اند. حمیده مادر امام کاظم (ع) که از اشراف عجم بود، تکتم را خرید. تکتم از لحاظ عقل و دین ، مقام و موقعیت بلندی داشت و از زنان فاضل عصر خود بود. با این همه نسبت به بانویش حمیده احترام خاصی قائل بود. بطوری که برای احترام به او هیچ گاه در حضورش نمی نشست . حمیده خاتون گوید: (شبی درخواب ، رسول خدا(ص) را دیدم که به من فرمود: ای حمیده ! نجمه را به فرزندت موسی ببخش ، که بزودی بهترین اهل زمین ازاو متولّد خواهد شد.) حمیده خاتون که شاهد فضایل اخلاقی تکتم بود، با توجّه به خوابی که دیده بود، به فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: (فرزندم ! تکتم کنیزی است که بهتر از او را هرگز ندیده ام و شک ندارم که اگر نسلی داشته باشد خداوند آن نسل را پاکیزه می گرداند، من او را به تو بخشیدم و تو را به خیر و نیکی به او سفارش می کنم .) نقل شده است که وقتی حمیده خاتون ، تکتم را خرید او دوشیزه بود. امام کاظم (ع) با این بانوی فاضله ازدواج کرد و امام رضا (ع) از او متولد شد. بعد از تولّد امام رضا (ع)، امام کاظم آن بانو را طاهره نامید.

عشق تکتم به عبادت

امـام رضـا (ع) در زمـان تـولد، از لحـاظ جسـمـی ، قـوی و درشت بود و شیر بسیار می نوشید. روزی مادرش گفت : (یک دایه برای کمک من بیاورید تا مرا در شیردادن به فرزند همراهی کند. به او گفتند: مگر شیـر تـو کـافـی نیـسـت . فـرمـود: دروغ نـمـی تـوان گـفـت ، به خـدا قسم شیـرم کم نیست ولی قبـل از تـولد فـرزنـدم ، عـبـاداتـی را انـجـام مـی دادم و نـوافـل و دعـاهـایـی مـی خـوانـدم ولی الا ـ ن از عـبـادت و نـمـاز و دعـایـم کـاسـتـه شـده اسـت .) ایـن جـریـان ، بخـوبی نشـان دهـنـده شـدت علاقه اوبه عبـادت و راز و نیـاز باخـدای یکتـاست . او آن چنـان عـاشق عبـادت بود که نمی خواست شیـردادن به فرزنـدی چون امام رضا علیه السـلام ، مانع راز و نیاز او باشد. در فضـیلت این بانوی عالی مقام همین کافی است که مادر هشـتمین اختر تابناک آسـمان ولایت و امامت است . خودش نقل کرده است که وقتی فرزندم رضا (ع) متولد شد، همسـرم موسی بن جعفر (ع) وارد شد و او را در آغـوش گرفت سـپس در گوش راسـتش اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و با آب فرات کام او را برداشت و بعد قنداقه را به من سپرد، و گفت : (ای نـجـمـه ! کـرامـت پروردگارت بر تو مبارک باد، او را بگیر که او (بقیهٔ اللّه) در روی زمین است .)

خیزران مادر امام جواد (ع)

خیزران مـادر امام جواد (ع) که او را سبیکه و نوبیّه نیز گفته انـد، از خانواده ماریه قبطیه ، کنیز رسول خـدا (ص) و مادر ابراهیم بود. این بانو مقامی بسـیار بلند داشت که مورد غبطه دیگران بود. الف ـ در آیینه روایات پیامبر بزرگ اسلام در مورد این بانوی بزرگوار (خیزران) چنین فرمود: (بِأَبی اِبْنَ خِیَرَهِٔ الْاِماءِ ابْنَ النَوْبِیَّهِٔ الطَّیِّبَهِٔ الْفَمِ الْمُنْتَجَبَهِٔ الرَّحِمِ) پـدرم فـدای پسـر بـرگـزیـده کـنـیـزان بـاد، آن کـنـیـزی کـه ازاهل نوبه است و دهانش خوشـبو و رحمش پاکیزه زاست . امام موسـی بن جعفر علیه السلام به یکی از اصحاب خود بـه نـام یزیـد بن سـلیط فرمـود: (ای یـزیـد! امـر امـامـت پـس ازمـن بـا پسـرم علی (ع) است ، در اینجـا (بین راه مکه) او را ملاقـات خـواهـی کـرد، هـنـگـام مـلاقات او را مژده ده که خداونـد پسـری امین و مورد اعتماد و مبارک به او عطا خواهد کرد.مادر آن پسـر کنیزی است از خانـدان ماریه قبطیه ، مادر ابراهیم ، اگر توانستی سـلام مرا به او هم برسان .) وقتی امام جواد علیه السـلام متولد شـد امام رضا (ع) فرمود: (شـبـیـه مـوسـی بن عمران ، شکافنده دریاها و شبیه عیسی بن مریم برای من متولد شد و مادرش مقدس و زنی طاهر و مطهّر است .)

سمانه مغربیّه ، مادر امام هادی (ع)

ایـن بـانو مادر امام هادی علیه السـلام است . امام جواد (ع) وقتی از بغـداد به مدینه بازگشت این کنیز را خریداری کرد او از کنیزان پاکدامن وصاحب فضـیلت بود. در (عیون المعجزات) آمده است که او از عابدان بوده است . بیشتر اوقات روزه استحبابی می گرفت و در زهـد و تقوا بی نظیر بود. امام هادی (ع) در باره او فرمود: (مـادرم عـارف بـه شاءن و مقام من است و از اهل بهشت می باشد و شیطان سـرکش بر او سلطه ای نـدارد و مـکـر جـبـّار عـنـیـد بـه او نـمـی رسد و خداوند، او را نگهبان است ، و از مادران صدیقین و صالحین عقب نمی ماند.) سـمـانه از امام جواد (ع) چند فرزند به دنیا آورد، از جمله آنها امام هادی (ع) و موسی مبرقع می باشند.

سوسن مادر امام حسن عسکری (ع)

این بانو کنیزی به نام سوسن یا (سـلیل) بود که افتخار همسری امام هادی (ع) و مـادری امـام حـسـن عـسـکـری (ع) را یـافـت و بـنـا

به نقل (جنّات الخلود) پادشاه زاده بوده است . در (عیون المعجزات) آمده است که وی از زنان صالح و عارف به امامت بود. علاّمه مجلسی می نویسد: مادر امام حسن عسگری در نهایت ورع ، تقوا، عفاف و صلاح بود. از معصوم روایت شده که وقتی (سلیل) بر امام هادی وارد شد، آن حضرت فرمود: سلیل از هر آفت ، مرض ، پلیدی و نجاستی بیرون کشیده شده است . امام حسن عسکری علیه السلام قبل از رحلت ، خبر وفات خود را به مادر گفت : او متاءثر شد واظهار جزع کرد. امام عسکری (ع) خطاب به مادر فرمود: (ای مادر! جزع مکن که تقدیر الهی بناچار جاری خواهد شد.) در اواخر عمرحضرت ، این زن بزرگ به حج رفت و پس از بازگشت به مدینه ، هر روز از احوال فرزندش جویا می شد تا اینکه خبر شهادتش به او رسید. امام حسن عسکری (ع) چون نمی توانست آشکارا فرزندش را وصیّ احوال خود قرار دهد و تقدیر الهی بر غیبت آن وجود مقدس بود، مادر خود را وصیّ قرار داد و شیعیان را به آن بانو ارجاع داد. شیخ صدوق می نویسد که احمد بن ابراهیم گفت : (پس از وفات آن حضرت بر حکیمه خاتون ، دختر امام جواد (ع) وارد شدم و از او در مورد ائمه سؤ ال کردم . ایشان یکایک امامان را تا امام دوازدهم بر شمرد پرسیدم : الا ن فرزند امام حسن عکسری (ع) کجاست ؟ فرمود: پنهان است . گفتم : پس شیعیان باید به کجا رجوع نمایند. گفت : به مادر امام عسکری گفتم : آیا به کسی که زنی را وصیّ خود قرار داده اقتدا کنم . فرمود: امام عسکری علیه السلام در این مورد به جدّش امام حسین (ع) اقتدا نموده که در ظاهر وصیّ خود را حضرت زینب (س) قرار داد و برای سالم ماندن امام سجّاد (ع) از گزند دشمنان دین به حضرت زینب (س) وصیت کرد. سپس گفت : شما اهل اخبار و روایات هستید، مگر روایت نکرده اید که میراث نهمین فرزند امام حسین (ع) تقسیم می شود و حال آنکه او زنده است .) پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) جعفر کذّاب با مادر آن حضرت بر سر میراث امام به منازعه پرداخت . امام زمان (عج) بر جعفر ظاهر شد و فرمود: (ای عمو تو را چه می شود! آمده ای که بر سر حقوق من ، با من منازعه کنی ! جعفر مبهوت و متحیر شد و دیگر آن حضرت را ندید.) مادر امام عسکری که وصایت حضرت را عهده دار بود، بعد از شهادت امام ، عهده دار اداره خانواده آن حضرت گردید و کار جعفر به جایی رسید که پاره نانی هم برای رفع گرسنگی نداشت و این بانوی بخشنده و بزرگوار تهیه تمام نیازمندیهای زندگی او را به عهده گرفت . وقتی که وفات این بانو فرا رسید، وصیت کرد که مرا در همین خانه ، در کنار شوهر و فرزندم دفن نمایید. هنگام دفن ، جعفر کذّاب در مقام منع برآمد که این خانه من است و اجازه نمی دهم کسی را در اینجا دفن نمایید. امام زمان (عج) دوباره ظاهر شد و فرمود: (این خانه ، خانه توست یا من ؟) و از نظر غایب گردید. آن بانو را بنابر وصیتش در صحن مقدس امام حسن عسکری (ع) به خاک سپردند.

نرجس خاتون ، مادر امام زمان (عج)

اشاره

تنها همسر امام حسن عسکری (ع) کنیزی است به نام نرجس که مادر امام زمان (عج) می باشد. او را به نامهای دیگری از جمله : ملیکه ، ریحانه و سوسن نیز خوانده اند. این بانو از زنان بزرگ اسلام بوده و همین فضیلت او را کافی است که مادر بقیة اللّه الاعظم حضرت ولیّ عصر (عج) باشد. راوی گوید: (درخدمت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم . وقتی امام حسن (ع) به طرف حضرت علی (ع) آمد آن حضرت می فرمود: مرحبا به فرزند رسول خدا(ص)! و هنگامی که امام حسین (ع) به طرف آن حضرت می آمد می فرمود: پدرم به فدایت ای فرزند بهترین کنیزان ! به امام عرض شد: ای امیر مؤ منان ! شما را چه می شود که این جملات را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرمایید. فرزند بهترین کنیزان کیست ؟ امام فرمود: او گم گشته موعود حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (ع) است .) امام علی

(ع) در ضمن خطبه ای دیگر نیز از امام زمان به (فرزند بهترین کنیزان) تعبیر کرده است . امام حسن مجتبی (ع) فرمود: (امام قائم ، نهمین فرزند از برادرم امام حسین (ع) فرزند سیّد کنیزان است .) از امام هشتم پرسیدند: (قائم شما اهل بیت کیست ؟) فرمود: (چهارمین فرزند از فرزندان من و فرزند سید کنیزان است .)

کنیز برگزیده

علامه مجلسی در بحارالانوار چنین آورده است : بشر بن سلیمان برده فروش از نسل ابو ایوّب انصاری گوید: روزی امام هادی (ع) مرا احضار کرد و فرمود: ای بُشر! تو از فرزندان انصار هستی و دوستی ما در بین شما انصار نسل به نسل منتقل شده و شما مورد اعتماد ما اهل بیت پیامبر هستید. امروز می خواهم تو را به فضیلتی مفتخر سازم و سرّی را بر تو آشکار کنم که به واسطه آن بر دیگران برتری یابی و آن ماءموریت خرید کنیزی است . سپس حضرت نامه ای به خط رو می نوشت و کیسه ای حاوی ۲۲۰ دینار به من داد و فرمود: به بغداد برو و نزدیک ظهر، فلان روز در گذرگاه فرات حاضر شو. وقتی قایقهای حامل کنیزان نزدیک شد، از دور عمر بن یزید برده فروش را زیر نظر بگیر تا وقتی که کنیزی را برای فروش عرضه کند که دو لباس از حریر پوشیده و از اینکه او را در معرض دید مردم قرار دهند یا مشتریان به او دست بزنند امتناع می کند و فریاد او از پس پرده نازکی که در پیش اوست شنیده می شود که به زبان رومی گوید: وای از اینکه حجاب من هتك شود! سپس یکی از مشتریان به عمر می گوید: من او را سیصد دینار می خرم ، چه اینکه عفاف او رغبت مرا زیاد کرده است اما کنیز به زبان عربی به او می گوید: اگر در زیّ حضرت سلیمان (ع) ظاهر شوی و حکومتی شبیه حکومت او داشته باشی ، در من هیچ رغبتی نسبت به تو نخواهد بود. عمر به آن کنیز می گوید: چاره چیست ؟سرانجام باید تو را بفروشم ولی کنیز گوید: چرا عجله می کنی ؟ من باید کسی را که به او و وفا و امانتش راضی شوم ، بیابم . در این هنگام تو بر عمر وارد شو و بگو: من با خود نامه ای از طرف یکی از اشراف دارم که به خط رومی نوشته شده و در آن کرم ، وفا و بزرگواری خود را شرح داده است . سپس نامه را به کنیز بده تا آن را ببیند و اگر راضی شد تو وکیل هستی که او را خریداری نمایی . بُشر گوید: دستور امام هادی (ع) را اجرا کردم و در زمان و مکان مقرّر حاضر شدم و هم چنان که امام فرموده بود نامه را به کنیز دادم . وقتی که نامه را خواند بشدّت گریست و به عمر گفت : مرا به صاحب این نامه بفروش و قسمهای غلیظ و شدیدی یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خودکشی خواهم کرد. من و عمر در قیمت آن کنیز با هم صحبت کردیم تا به همان پولی که امام (ع) داده بود راضی شد و کنیز را تحویل داد. کنیز را که خوشحال و خندان بود به حجره ای که برای اقامت گرفته بودم ، بردم . وقتی در حجره آرام گرفت ، نامه امام هادی (ع) را درآورد و بویید و بوسید و بر چشمان خود مالید. من با تعجّب گفتم : نامه ای که صاحبش را نمی شناسی می بوسی ؟ کنیز گفت : (ای عاجز کم معرفت ! به مقام اولاد انبیا علیهم السلام ، توجه داشته باش و حواست را جمع کن و بدان که من ملیکه ، دختر (یشوعا) نوه پسری قیصر روم هستم و مادر من ازفرزندان حواریّین عیسی (ع) ومنسوب به (شمعون) وصیّ حضرت عیسی (زع) است . جدّم می خواست مرا به عقد برادر زاده خود درآورد، در حالی که من سیزده ساله بودم . بدین منظور، از کشیشان از نسل حواریین و راهبان ، سیصد مرد و از بزرگان ، هفتصد نفر و از فرماندهان و رؤ سای قبایل چهار هزار کس را جمع نمود و تختی از انواع جواهر ساخت . وقتی که برادر زاده اش بر آن تخت قرار گرفت واسقفها انجیلها به دست گرفتند که بخوانند، چهلچراغها و صلیبها سقوط کردند و تخت سرنگون گردید و برادر زاده قیصر نقش بر زمین شد. رنگ از چهره اسقفها پرید و بدنهایشان به لرزه افتاد و بزرگ آنان به جدّم گفت : این امر منحوس دلالت بر زوال زودرس مسیحیت دارد. قیصر دستور داد تا دوباره مجلس را آراستند و برادر زاده دیگرش را حاضر کردند و بر تخت نشاند که همان واقعه تکرار شد. مردم متفرّق شدند و جدّم غمگین و محزون به حرمسرا داخل شد. من آن شب در عالم رؤ یا دیدم که

حضرت مسیح و شمعون و عدّه ای از حواریین در جایگاه جدّم اجتماع کردند و منبری از نور که به آسمان سر می کشید درجای همان تخت ، نصب نمودند و پیامبر اسلام و وصیّ و دامادش امام علی ابن ابی طالب و جمعی از فرزندانش حاضر شدند و پیامبر خطاب به حضرت مسیح (ع) فرمود: ما به خواستگاری ملیکه خاتون دختر و صّی شما ـ شمعون ـ آمده ایم تا او را برای فرزندم امام حسن عسکری (ع) عقد کنیم . حضرت مسیح رو به شمعون کرد و فرمود: شرافت به تو روی آورده است . پس نسل خود را به نسل پیامبر وصل کن . شمعون قبول کرد و سپس پیامبر (ص) بر آن منبر نشست و خطبه خواند و مرا برای فرزندش عقد بست و حضرت مسیح و ائمه وحواریّون شهادت دادند. وقتی که از خواب بیدار شدم از ترس ، خواب خود را برای کسی نقل نکردم . محبت ابی محمّد در قلبم آن چنان شعله ور بود که مرا از خوردن و آشامیدن باز داشت و جسمم نحیف شد و همچون بیمار در بستری افتادم . پزشکان روم را بر بالین من حاضر ساختند ولی کاری از دستشان ساخته نبود. وقتی جدّم از معالجه ماءیوس شد گفت : ای نور دیده ! آیا خواسته ای در این دنیا داری ؟ از او خواستم که اسیران مسلمان را از زندان آزاد کند تا شاید حضرت مسیح و مادرش مرا شفا دهند. وقتی جدّم این کار را کرد من بناچار اظهار بهبودی کردم ومقداری طعام خوردم و او نیز خوشحال شد و اسیران را احترام کرد.! پس از گذشت ده شب حضرت زهرا سلام الله علیها را در خواب دیدم که همراه حضرت مریم و هزار نفر از حوریان بهشتی به دیدنم آمدند. حضرت مریم آن بانو را به من معرّفی کرد و من به حضرت زهرا (س) متوسل شدم و از بی توجّهی حضرت عسکری (ع) گلایه کردم . حضرت زهرا (س) فرمود: تا زمانی که مشرک ، و بر مذهب مسیحیت ـ که مورد انزجار خواهرم مریم بنت عمران است ـ باشی ، پسرم ابا محمد به دیدن تو نخواهد آمد. اگر مایل به زیارت ابا محمّد هستی ، باید شهادتین را بر زبان جاری کرده ، ایمان بیاوری . شهادتین را گفتم و حضرت زهرا (س) مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: منتظر زیارت ابا محمد باش که من او را پیش تو خواهم فرستاد. از خواب بیدار شدم وامید زیارت ابا محمد (ع) را داشتم . شب بعد او را درخواب دیدم و به او گفتم : ای محبوب من ! پس از آنکه مرا اسیر محبت خود کردی ، با مفارقت خود بر من جفا کردی . ابا محمد علیه السلام فرمود: دیر آمدن من تنها به خاطر شرک تو بود اینک هر شب مراملاقات خواهی کرد تا وقتی که خداوند در ظاهر ما را به یکدیگر برساند و از آن به بعد از من جدا نشد. بُشر پرسید: چگونه اسیر شدی ؟ جواب داد: شبی ابا محمد به من فرمود: بزودی جدّت لشکری برای نبرد با مسلمانها اعزام می کند، تو بطور ناشناس در بین کنیزان و خدمتکاران ، خود را جا بزن و از فلان راه برو. من دستور حضرتش را اجرا کردم واسیر مسلمانان شدم تا به اینجا رسیدم و کسی نمی داند که من دختر پادشاه روم هستم . پیرمردی که من در سهم او بودم از نام من سؤ ال کرد و من خود را نرجس نامیدم . او گفت : این نام کنیزان است . بُشر با تعجب پرسید: چگونه عربی را بخوبی تکلّم می کنی ؟ در حالی که رومی هستی ؟ نرجس گفت : پدرم چون برای تربیت من اهمیّت زیادی قائل بود از این رو، معلمانی برای من گمارد تا به من عربی بیاموزند. بُشر نرجس را خدمت امام هادی علیه السلام آورد. وقتی بر امام وارد شدند، امام فرمود: چگونه خداوند ذلّت نصرانیت و عزت اسلام و شرافت پیامبر و اهلبیتش را به تو نشان داد؟ عرض کرد: چطور برای شما وصف کنم چیزی را که خود، داناترید. سپس آن حضرت فرمود: می خواهم تو را اکرام کنم ، آیا به هزار دینار باشد یا مژده به شرافت ابدی ؟ عرض کرد: به فرزندم مژده ام ده . امام فرمود: مژده باد به فرزندی که جهان را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده است از عدل و داد پر کند، از نسل همان کس که پیامبر در شب فلان ازماه فلان از سال فلان تو را برای او عقد بست .) سپس امام حسن عسکری به حکیمه خاتون (دختر امام جواد) ماءموریت داد که آداب اسلامی رابه آن بانو بیاموزد. پس از اینکه مادر امام زمان برای یادگیری آداب ، احکام و معارف اسلامی به خانه حکیمه خاتون تشریف برد، نسبت به آن بانو به دیده احترام نگریست و او را احترام کرد و حکیمه خاتون نیز با تمام توان درتعلیم او کوشید. پس از مدتی ، روزی امام حسن عسکری (ع) به خانه عمّه اش حکیمه خاتون تشریف برد و در آنجا با نرجس خاتون روبه رو و به آن بانو خیره گردید. حکیمه

خاتون که متوجّه شد گفت : (اگر وی را می طلبید، او را به خدمت شما بفرستم . امام فرمود: نگاه من از روی تعجّب بود زیرا بزودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری به دنیا خواهد آورد که جهان را پر ازعدل و داد می کند.) حکیمه خاتون خدمت امام هادی (ع) مشرّف شد و تقاضا کرد که نرجس خاتون را به خانه امام حسن عسکری (ع) بفرستد. امام هادی (ع) ضمن موافقت خطاب ، به حکیمه خاتون فرمود: (ای بزرگوارصاحب برکت ! خداوند می خواهد تو را در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت بر تو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری کرده است .)

ولادت امام زمان (عج)

حکیمه خاتون چنین نقل می کند: روزی خدمت امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم . امام تقاضا کرد که افطار در خدمت آن حضرت باشم و مژده ولادت حضرت حجّت رابه من داد. من قبول کردم و به اتاق نرجس خاتون رفتم . سلام کرده و نشستم و ضمن احوالپرسی بدو گفتم : (تو بانوی من و بانوی خانواده منی . نرجس از گفته من تعجّب کرد و گفت : چه می گویی ؟ گفتم : دخترم ، امشب خداوند فرزندی به تو عطا خواهد کرد که آقای دنیا و آخرت است .) بعد از فراغت از نماز و افطار همگی خوابیدیم . نیمه شب برای نماز شب برخاستم ونماز شب خواندم . او نیز برخاست ونماز شب به جا آورد. از اینکه آثار وضع حمل هنوز ظاهر نشده بود، تردید کردم که شاید، وضع حملی در کار نباشد که ناگاه امام حسن عسکری از اتاقش باصدای بلند فرمود: عمه عجله مکن که تولّد او نزدیک است ! من به خواندن سوره سجده و یس مشغول شدم که در این بین درد زایمان بر نرجس خاتون عارض شد. و مولود امام حسن عسکری علیه السلام پا به عرصه وجود نهاد. مولود مبارک را به امام دادیم . سپس آن حضرت دستور داد که او را پیش مادرش ببریم تابه مادر سلام کند. وقتی آن حضرت را به مادرش دادیم سلام کرد و مادر، او را در آغوش گرفت . حکیمه خاتون گوید: امام حسن عسکری پس از ولادت امام زمان (عج) آن بزرگوار را به (روح القدس) سپرد وخطاب به او که با ملایکه به صورت پرندگانی ظاهر شده بودند فرمود: (این فرزند را ببر و حفظ کن و هر چهل روز یک بار او را پیش ما بیاور. سپس خطاب به فرزند خود فرمود: تو را به آن کسی که مادر موسی ، فرزندش را به او سپرد می سپارم . نرجس خاتون از فراق فرزند گریان شد. امام فرمود: آرام باش و بدان که شیر خوردن از غیر پستان تو بر او حرام است و به تو باز می گردد؛ همچنان که موسی به مادرش بازگشت . حکیمه خاتون سؤ ال کرد که این پرنده چه بود؟ فرمود: روح القدس بود.) یکی از خدّام امام حسن عسکری گوید: امام (ع) برای همسرش جریاناتی را که پس از وفاتش پیش خواهد آمد و مشکلاتی را که برای خانواده اش فراهم می کنند نقل کرد و نرجس خاتون از امام تقاضا کرد که دعا کند خداوند مرگ او را قبل از شهادت امام قرار دهد. وی در زمان امام حسن عسکری (ع) دار فانی را وداع گفت . قبر او در سامرّا پشت قبر آن حضرت است .

زیارت نرجس خاتون

زیارتنامه ای که برای این بانو ثبت شده است حکایت از بلندی مرتبه و عظمت شاءن این بانوی بزرگ دارد. ترجمه بعضی از فقرات این زیارتنامه که سیّد بن طاووس در مصباح الزائر نقل کرده بدین شرح است : (... سلام بر تو ای صدیقه طاهره ، سلام بر تو ای شبیه ما در موسی وای دختر حوّاری حضرت عیسی و سلام بر تو ای پرهیز کار پاکیزه ، سلام بر تو ای راضیه مرضیه ، سلام بر تو ای وصف شده درانجیل و خطبه ازدواج خوانده شده به وسیله روح الامین . وای کسی که پیامبر در وصلت فرزندش با تو رغبت کرد... سلام بر تو و بر روح و بدن پاکیزه ات شهادت می دهم که کفالت را بخوبی انجام دادی

و امـانت را ادا کردی و در راه رضـای خـدا کوشـش و صـبـر نـمودی و سـرّ خـدا را حفـظ و ولیّ خـدا را حمل کردی و در حفظ حجت خدا، نهایت سعی خود را نـمودی و در وصلـت نـمودن با فرزند رسول خدا رغبت کردی در حالی که به حق آنها عارف و بـه صــدقشان معتقد و به شاءن ومنزلتشان بینا و بر آنها مشـفق و برگزیده هدایتشان بودی . شهادت می دهم که عمر خود را با بینش صحیح گذراندی و به صالحان اقتدا کردی و راضیّ و مـرضـیّ و پـرهـیـز کـار و پـاک دنیا را وداع نمودی ، خداوند از تو راضی باد و تو را راضـی بگردانـد و بهشت را جایگـاه تو قرار دهـد و....) فقرات بالاـ بخوبی نشـان از عظمت شـاءن این بانو دارد. رضوان الله علیها.

همسران امامان علیهم السلام

اشاره

در ایـن فـصــل زنـدگـی بـانـوانـی را بـررســی می کنیم که به افتخار همسـری با امام معصوم نـایـل شـده انـد. اغـلب آنان زنانی مؤ من ، فاضل و وفادار بوده اند، ولی متاءسـفانه بعضی از آنـهـا فـریـب شـیـطـان و عـوامل او راخوردند و این فریب خوردگی مانع شد که نور هدایت امام در قـلبشان بتابد. آنها دنیا طلبی را شعار خود قرار دادند و نام خود را در زمره همسران بی وفا، ثبت کردند. شاید حکمت این تقدیر الهی از این جهت بود که این زنان نا صالح همسـر پیامبران و اولیـاء شـونـد و خـداونـد آنـان را نـمـونـه شـقـاوت قرار دهد و بر دیگران حجت را تمام کند تا بـدانـنـد کـه وصـلـت بـا اولیای خدا موجب مصونیت نخواهد شد و این قرابت و وصلت عذاب را از آنـان دفـع نـخـواهـد کـرد و از مـشـاهـده آنـان عـبـرت بـگـیـرند و به وصـلتها و نسبتهای اعتباری دل نبندند و با کسب ایمان و عمل صالـح خود را به فوز و فلاح برسانند. خـداونـد در قـرآن بـرای عـبـرت مـؤ مـنـان بـه دو نـمـونـه از ایـن زنـان مَثَل زده و می فرماید: (ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَاءَتَ نُوحٍ وَ امْرَاءَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِـبـادِنـا صـالِحَیْنِ فَخانَتا هُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَیْئاً وَ قیلَ ادْخُلَا النّارَ مَعَ الـدّاخِلِینَ) خـدا برای کافران مَثِل زن نوح وزن لوط را می آورد که هر دو در نکاح دو تن از بنـدگان صالح مـا بـودند و به آن دو خیانت ورزیدند و آنها نتوانستند از زنان خود دفع عذاب کنند و گفته شد: با دیگران به آتش درآییـد. جالب این است که هیچکـدام از این زنان از شوهران صالح خود باردار نشدند و فرزندی به دنیا نیاوردند. لازم بـه ذکـر اسـت کـه آن هـمـسـرانـی کـه مـادر امـامـانِ بـعـد بـودنـد، در فصل قبل شرح حالشان گذشت .

یکی از همسران حضرت امیر (ع)، فاطمه بنت حزام عامری بود که بعدها به (ام البنین) (مادر پسران) مشهور گشت (چون از امام علی صاحب چهار پسر شد).

این بانو که از زنان فاضل بود، بعد از وفات زهرای مرضیّه به عقد حضـرت علی (ع) درآمد. امـام پـس از شــهـادت فـاطـمـه سـلام الله عـلیـهـا و احـســاس تـنـهـایـی بـه بـرادرش عـقـیـل کـه عـالم بـه انـســاب عـرب بود فرمود: زنی به من معرفی کن که از خاندانی برجسته بـاشــد تـا بـا او ازدواج کـنـم و بـرایـم پـسری شـجـاع بـه دنـیـا آورد. عقیل نیز فاطمه را معرفی کرد. وی در خانواده ای به دنیا آمـد که شـجاعت آن خانواده زبانزد بود و اجداد او از شـجاعان و شـهسواران معروف عرب بودند. امـام عـلی (ع) بـا او ازدواج کـرد و از وی صــاحـب چـهـار پـسـر شـد؛ ابـوالفـضـل العباس علیه السلام ، عبدالله ، جعفر و عثمان که هر چهار نفر در واقعه کربلا در رکاب حضـرت امام حسـین (ع) به شهادت رسیدند. فـاطـمـه (امّ البـنـیـن) از زنـان مـؤ مـن و عـارف بـه مـقـام اهل بیت بود و در علاقه و محبت به آنها پا برجا بود. وقتی به خانه امام پا نهاد در محبّت نسبت بـه فـرزنـدان فـاطـمـه زهـرا کوتاهی نکرد. با امام حسن و امـام حسـین علیهمـا السـلام خاضـعانه ، همچون مادری مهربان رفتار می کرد و با ادب با آنان روبه رو می شـد و اگر آنها کسالت

پیدا می کردند، نهایت سعی خود را در راه بهبودی و ملاطفت با آنها به کار می برد و تا آخر بر این روش پایدار ماند. وقتی بشیر قبل از کاروان اهل بیت به مدینه وارد شد و خبر شهادت فرزندانش را به آن بانو رساند، او از بشیر فقط درباره امام حسین (ع) سؤ ال کرد بشیرخبر شهادت یک یک فرزندانش را می داد و او بعد از شنیدن خبر شهادت هر کدام ، از احوال امام حسین علیه السلام می پرسید و می گفت : مرا از اباعبداللّه خبر ده ، اولاد من و آنچه زیر آسمان است به فدای اباعبداللّه باد. وقتی خبر شهادت امام را شنید گفت : رگهای قلبم پاره شد. این برخورد، نشان دهنده این است که علاقه امّ البنین به امام حسین (ع) جز به خاطر امامت نبوده است . از این رو، اگر خبر سلامتی امام حسین (ع) را می شنید شهادت فرزندانش بر او آسان می گشت و این ، بیانگر قدر و منزلت والای آن بانوست . از طرف دیگر، اهل بیت نیز نسبت به این بانو توجه خاصی داشتند. زینب کبری هر عید به دیدن او می آمد و وقتی از سفر کربلا بازگشت به دیدار او رفت و شهادت فرزندانش را به او تسلیت گفت . این بانو بعد از امام علی علیه السلام سالیانی چند زندگی کرد و بعد از او با کسی ازدواج نکرد. اُمّ البنین که شاعر و سخن پرداز بود، پس از شهادت امام حسین و یارانش در کربلا، هر روز دست عبیداللّه فرزند عبّاس را می گرفت و به بقیع می رفت و برای شهیدان کربلا گریه و زاری کرده ، نوحه های جانسوزی می خواند که هر شنونده ای را به گریه وامی داشت .

اسماء دختر عُمَیس از زنان مؤ من و گرانقدری است که نام او به نیکی در تاریخ اسلام می درخشد. او از اولین ایمان آورندگان به پیامبر (ص) بود و در همان اوایل بعثت ، قبل از اینکه رسول خدا (ص) به خانه ارقم برود و آنجا را پایگاه خود قرار دهد، به حضرتش ایمان آورد.

اسماء خواهر میمونه (امّ المؤ منین) بود. او جزو زنان صحابی بود که پیامبر آنان را (خواهران مؤ من) نامید و تعداد آنها را نه یاده نفر شمرده اند. نه نفر یا به قول دیگر هشت نفر از آنان از یک مادر به نام هند بودند که از جمله آنها می توان میمونه همسر پیامبر، ام الفضل همسر عباس ، سلمی بنت عُمَیس همسر حمزه و اسماء همسر جعفر را نام برد و به همین جهت پیامبر در مورد هند (مادر این بانوان) فرمود: او از حیث دامادهایش گرامی ترین مردم است (یعنی گرامی ترین دامادها را دارد). امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند خواهران بهشتی را رحمت کند، سپس آنها را چنین برشمرد: اسماء بنت عمیس همسر جعفر، سلمی بنت عمیس همسر حمزه ، پنج زن از بنی هلال به نامهای : میمونه دختر حارث همسر رسول خدا (ص)، امّ الفضل همسر عباس ، غمیصا مادر خالد بن ولید، عزت همسر حجاج بن غلاظ و حمیده که فرزند نداشت . این بانو همراه شوهرش ، جعفر ابن ابی طالب و تعدادی از مسلمانان ، به حبشه مهاجرت کرد و در سال هفتم هجری ، هنگام فتح خیبر، از حبشه برگشت . پس از بازگشت از حبشه ، روزی عمر به او گفت : ای حبشیّه ، مادرت هجر بر شما سبقت گرفتیم (وافتخار هجرت نصیب ما شد و شما محروم شدید). او درجواب عمر گفت : به خدا قسم ! راست گفتی . شما با رسول خدا (ص) بودید و آنحضرت گرسنگانتان را سیر می کرد و جاهلانتان را احکام شریعت می آموخت ، در حالی که ما تبعید شدگانی دور از وطن بودیم . به خدا قسم ! خدمت پیامبر مشرف خواهم شد و کلام تو را به او خواهم گفت . پس به خدمت رسول خدا رسید و شماتت و فخرفروشی عمر را یاد آور شد. پیامبر جواب داد: آن کس که چنین گفت ، دروغ گفته است . شما دو هجرت کردید، هجرتی به سوی نجاشی و هجرتی به سوی من ، در حالی که دیگران یک هجرت کردند. یک سال پس از بازگشت از حبشه ، جنگ موته رخ داد، جعفر بن ابی طالب ، شوهر اسما به عنوان فرمانده سپاه به جبهه رفت و شهید شد. اسماء گوید: در صبح روز شهادت جعفر، من چهل پوست دباغی کردم ، علاوه بر آن ، آرد خمیر نموده و بچه هایم را شستشو داده و نظیف کرده بودم که رسول خدا (ص) به خانه ما آمد و فرزندان جعفر را خواست . فرزندان را خدمت ایشان بردم . دیدم آنها را به سینه خود چسباند و بویید و اشک از دیدگانش جاری شد. عرض کردم : ای رسول خدا (ص) دست یتیمی بر سر آنها می کشید، مگر از جعفر خبری

به شما رسیده است . پیامبر که از عقل و فهم من متعجب شده بود، فرمود: آری ، امروز شهید شد. من گریان شدم . پیامبر فرمود: ای اسما! گریه مکن و بدان که خداوند به من خبر داده که جعفر را دو بال از یاقوت قرمز است تادر بهشت به هر جا که بخواهد پرواز کند. عرض کردم : ای رسول خدا! کاش مردم را جمع می کردی و فضیلت جعفر را در جمع آنها ذکر می نمودی تا هیچ گاه فراموش نشود. پیامبر که از فهم من تعجب کرده بود، در مسجد حاضر شد و در جمع مسلمانان فضیلت جعفر را بیان کرد. صاحب اعیان الشیعه بعد از نقل این روایت می نویسد: این روایت نشان دهنده حُسن اداره منزل و بچه داری و زحمت وکوششی است که زنان عرب در خانه متحمّل می شده اند. او زنی بوده که شوهرش به مسافرت رفته و سه فرزند داشته است ، با این وجود در صبحگاهی چهل پوست را دباغی کرد. علاوه بر آن ، آرد خمیر کرده و اطفالش را شستشو داده و نظیف کرده است . الف ـ ازدواج با ابوبکر: بعد از شهادت جعفر، این بانو به امر رسول خدا با ابوبکر ازدواج کرد و از او فرزندی آورد بنام محمد بن ابی بکر که از شیعیان خاص و حوّاریون حضرت علی (ع) بود. ابوبکر پس از ازدواج بااسما، برای شرکت در جنگی از مدینه خارج شد. اسما در خواب دید که ابوبکر با حناخضاب کرده و لباس سفیدی پوشیده است . پیش عایشه آمد و خواب خود را برای او تعریف کرد. عایشه گریان شد و گفت : اگر خوابت راست باشد، ابوبکر کشته شده است و خضاب علامت خون و لباس سفید نشان از کفن اوست . اسما خدمت پیامبر رسید. حضرت علت گریه عایشه را پرسید و اسما خواب خود را بازگفت پیامبر فرمود: آن طور نیست که عایشه تعبیر کرده است ، بلکه ابوبکر صحیح و سالم بر می گردد و اسما از او حامله می شود و پسری به دنیا می آورد که او را محمّد می خوانند و خداوند آن پسر را خشم و قهر بر کفار و منافقان قرار می دهد. همچنان که رسول خدا فرموده بود، محمد بن ابی بکر به جهت نجابت و تربیت مادر و تربیت امام علی (ع) به مقام و مرتبه ای رسید که از خواصّ و حوّاریون حضرت علی (ع) گردید. امام صادق (ع) فرمود: محمدبن ابی بکر نجابت و ایمان را از مادرش ، اسما بنت عمیس به ارث برده بود که رحمت خدا بر او باد. ب ـ افشاگر توطئه : در دوران ابوبکر، با اینکه اسما همسر ابوبکر بود، ولی به دلیل ایمان و علاقه به اهل بیت ، رابطه اش را با آنان قطع نکرد و همدم و مونس حضرت زهرا سلام الله علیها بود و توطئه های سرّی حکومت علیه امام را به اطلاع ایشان می رساند. حاکمان وقت که مخالفت امام علی (ع) برایشان گران تمام می شد، تصمیم به ترور حضرت گرفتند و خالد بن ولید نامزد شد تا در مسجد به هنگام اقامه نماز جماعت ، امام علی (ع) را به قتل برساند. این بانو که از توطئه آنها مطّلع گردید، کنیز خود را خدمت امام فرستاد و دستور داد که آیه شریفه زیر را در محضر امام بخواند: (اِنَّ الْمَلَاَ یاءتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ اِنّی لَکَ مِنَ النّاصِحینَ) اشراف و مهتران شهر در کار تو شورا می کنند که تو را به قتل برسانند، پس از شهر بیرون رو که من از خیر خواهان تو هستم . حضرت علی علیه السلام به او چنین پیام فرستاد: (فَمَنْ یَقْتُلُ النّاکِثینَ وَ الْقاسِطینَ وَ الْمارِقینَ وَ اِنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ وَ اللّهُ بالِغُ اَمْرِهِ) این سخن پیامی بود برای اسماء که ناراحت مباش ، آنها موفق نخواهند شد چون پیامبر (ص) به من خبر داده که درآینده پیمان شکنان ، ستمگران و منحرفان به دست من به هلاکت خواهند رسید و اگر قرار باشد آنها در این توطئه موفق شوند و مرا بکشند، پس چه کسی آنها را خواهد کشت . ج ـ خدمتگزار و غمخوار زهرا (س) : این بانو از دوستداران و ارادتمندان فاطمه زهرا بود. نقل شده است که در شب زفاف حضرت زهرا سلام الله علیها پیامبر دستور داد که زنان مجلس را خلوت کنند. همه زنان از منزل خارج شدند. حضرت متوجه حضور یک نفر شد. از او پرسید: کیستی ؟ اسما خود را معرفی کرد و در توجیه ماندن خود عرض کرد: در هنگام وفات خدیجه بر بالین او بودم . نگران فاطمه بود که در شب زفاف مادر ندارد تا غمخوار او باشد و نیازهایش را برآورده سازد و محرم و ماءمن او باشد و بدین جهت غمگین و محزون بود. من به او قول دادم که اگر به هنگام عروسی حضرت زهرا زنده بودم ، شب زفاف ، این وظیفه را به عهده بگیرم . او خوشحال شد و برایم دعا کرد و از خدا خواست که مرا از شر شیطان حفظ کند. اکنون برای انجام آن وعده حاضر شده ام . رسول خدا به اسما اجازه ماندن داد و برایش دعا کرد. در مورد این روایت چنین اشکال کرده اند: اسما هنگام وفات خدیجه و عروسی

زهرا (س) در حبشه بوده است ، بـه همـین جهت بعضـی گفته انـد، بـانویی که شب زفـاف حاضـر بـوده ، سـلمی بنت عـمیـس ، همسر حمزه وخواهر اسما، بوده است و چون اسما مشهورتر بوده ، راویان اشتباه کرده و اسم او را ثبت کرده اند. به هر حال ، در ارادت و علاقه او به حضرت زهرا(س) ، هیچ شکی نیست . او تنها زنی بود که پس از وفات رسول خدا (ص) همدم و مونس زهرای اطهر بود. حضرت زهرا (س) در روزهای آخر عمر نزد او شکوه کرده و از اینکه پس از مرگ بدنش را بر روی دوشها حمل می کنند و حجم بدنش آشکار می شود، اظهار ناراحتی نمود. اسما به ایشان مژده داد که در حبشه تابوتهایی دیده است که بدن میت را در آنها قرار می دهند تا پوشیده باشد و اگر آن حضرت اجازه دهد، نمونه ای از آن برایش بسازد. بعد به امر فاطمه زهرا (س) یک نمونه تهیه کرد که مورد پسند حضرت زهرا (س) واقع شد و ایشان را خوشحال کرد، بطوری که برای اولین بار پس از وفات پدر، تبسم بر لبانش نقش بست و فرمود: مانند این را برایم بساز تا مرا بپوشاند، خداوند تو را از آتش جهنم پوشیده بدارد. در شب دفن حضرت زهرا، تنها دوستداران خالص اهل بیت حضور داشتند و از زنان تنها فضه و اسما حاضر بودند.او در غسل دادن حضرت زهرا (س) ، یاور و کمک کار امام علی (ع) بود. حضرت زهرا (س) به اسما وصیت کرد: وقتی ازدنیارفتم باحضرت علی (ع)مراغسل ده و به کسی اجازه وارد شدن بر جنازه مرا مده . طبق دستور ایشان ، اسما از ورود همسران رسول خدا و دیگر زنان بر جنازه حضرت زهرا (س) ممانعت می کرد. عایشه به پدرش شکایت برد وگفت : این خُثعمیه بین ما و دختر رسول خدا حایل شده است و تابوتی همچون هودج عروس برای او فراهم کرده است . ابوبکر او را توبیخ کرد که چرا مانع زنان رسول خدا می شوی و این شبه هودج چیست که برای جنازه تهیه کرده ای ؟ اسما جواب داد: آن بانو خود به من وصیت کرده که مانع وارد شدن دیگران شوم و مشابه این تابوت را برایش در زمان حیات ساختم و پسندیده و دستور داد بعد از مرگ برایش بسازم . پس از مرگ ابوبکر، اسما به عقد ازدواج امام علی (ع) درآمد و محمد بن ابی بکر، فرزند اسما که در آن زمان طفل خردسالی بود، در خانه امام علی (ع) و تحت تربیت مادری چون اسما رشد و نمو کرد. او عشق اهل بیت را با شیر خود به او خورانید. اسما از حضرت علی (ع) صاحب یک یا دو پسر به نام عون و یحیی شد که عون در کربلا به شهادت رسید. وقتی خبر شهادت فرزند رشیدش ، محمد بن ابی بکر در مصر به او رسید، به مسجد پناه برد و صبر و تحمل را پیشه کرد و غم و اندوه فرو خورد، بطوری که خون از پستانهایش بیرون زد. او شهادت فرزندش را در راه خدمت به امام علی (ع) پذیرفت و از جزع و فزع و بی تابی خودداری نمود. رحمهٔ الله علیها.

امامه دختر ابی العاص

امامه ، دختر ابوالعاص بن ربیع است و مادرش زینب ، دختر رسول خدا (ص). ابوالعاص قبل از بعثت با زینب ازدواج کرد و حاصل آن ، دو فرزند بود، یکی به نام علی (ع) که در کودکی از دنیا رفت ، دیگری به نام امامه . پیامبر به امامه علاقه خاصی داشت خیلی از اوقات او را بر دوش خود می گذارد و به مسجد می برد و در هنگام نماز همچنان امامه بر دوش آن حضرت بود و موقع رکوع و سجود او را به زمین می گذارد و موقعی که بر می خواست دوباره او را به دوش می گرفت . عایشه گوید: (هدیه ای به رسول خدا(ص) داده شد که در بین آن گردنبندی از عقیق یمانی بود. حضرت فرمود: آن را به عزیزترین فرد خانواده ام خواهم داد. پس امامه را فراخواند و گردنبند را به گردن او آویخت .) وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها در آستانه شهادت قرار گرفت به امام علی علیه السلام وصیّت کرد که با امامه ازدواج کن ، چون او خواهر زاده من است و با فرزندانم مثل من رفتار می کند. آن حضرت نیز در پی وصیّت آن بانو با امامه ازدواج کرد. حضرت علی (ع) پس از ضربت خوردن ، به امامه وصیّت کرد که می ترسم معاویه بعد از من تورا خواستگاری کند و دوست ندارم به همسری او درآیی ؛ چنانچه به همسر نیاز داشتی با مغیرهٔ بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب ازدواج کن . پس ازشهادت آن حضرت و تمام شدن

عدّه ، معاویه به مروان ماءموریت داد که از امامه خواستگاری کند و مهریه او را صدهزار دینار قرار دهد. ولی امامه پیشنهاد او را ردّ کرد و با مغیره ازدواج کرد. در بحارالانوار از (قوت القلوب) روایت شده است که مغیرهٔ بن نوفل و ابوالهیاج بن ابی سفیان بن حارث پس از شهادت امام علی (ع) از امامه خواستگاری کردند، ولی امامه به آنان جواب ردّ داد و از امام علی (ع) نقل کرد که جایز نیست همسران پیامبر و وصی پیامبر بعد از پیامبر یا وصیّ، با دیگری ازدواج کنند. گفته اند: هنگام وفات امامه ، درد سختی بر او عارض شد، بطوری که زبانش بند آمد، امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر بالین او حاضر شدند و چون نمی توانست صحبت کند از او سؤ ال می کردند که آیا فلان بنده و خانواده اش را آزاد کردی ؟ و او با اشاره سر جواب می داد. به همین صورت وصایای او را دریافتند و صحت آن را امضاء کردند. گفته اند: از او فرزندی متولد نشد و بنا به قولی او مادر محمد بن علی اوسط است که در کربلا در رکاب برادرش امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

خَوْله دختر ایاس بن جعفر الحنفیّه

خوله ، همسر امام حسن (ع)

خوله ، دختر منظور فزاریه است . این زن به عقل و کمال مشهور بود. قبل از ازدواج باامام حسن (ع) همسر محمدبن طلحه بود. از او سه پسر به دنیا آورد. محمدبن طلحه در جنگ جمل به قتل رسید. پس از اینکه عده اش سرآمد خواستگاران فراوانی برای ازدواج بااو اظهار تمایل کردند، ولی او متمایل به ازدواج با امام حسن (ع) بود. از این رو، امر خودرا به امام واگذار کرد و امام نیز او را به عقد خود در آورد. او تا آخر عمر امام افتخار همسری آن حضرت راداشت و در مصیبت آن بزرگوار بسیار بی تابی می کرد. او مادر حسن بن حسن مشهور به حسن مثنی بود.

جُعْدَه ، دختر اشعث بن قیس

اشعث بن قیس از منافقانی بود که از ابتدا در زمره اصحاب امام علی (ع) در آمد. او در زمان آن حضرت ، دخترش رابه عقد امام حسن (ع) در آورد. خاندان اشعث فرصت طلبانی بودند که با کردار نا روای خود، تاریخ اسلام را سیاه کردند. آزمندی در خونشان جریان داشت و سرشت ناپاکشان به تمایلات مادی آلوده بود. امام صادق (ع) می فرمود: (اشعث در قتل امیر مؤ منان (ع) شرکت داشت . دخترش ، امام حسن (ع) رامسموم ساخت و پسرش محمد در خون امام حسین (ع) شریک بود.) علاوه بر اینها جعده نسبت به امام حسن (ع) عقده روانی داشت ، زیرا نتوانسته بود از امام فرزندی بیاورد، اما آن حضرت با او رفتاری عادی داشت . معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام در نظر داشت فرزند ناپاکش یزید را به جانشینی خود منصوب کند. وجود امام حسن (ع) مانع بزرگی برای رسیدن به این هدف بود، از این رو به فکر چاره افتاد. با یک مطالعه دقیق ، پیرامون اطرافیان امام حسن (ع) جعده را برای انجام منظور پلید خود برگزید. مخفیانه نامه ای به همراه زهری کشنده برای جُعده فرستاد و در نامه خود یادآور شد که اگر امام حسن (ع) را مسموم سازی ، تو را به عقد فرزندم یزید درخواهم آورد و ملکه دارالخلافه یزید خواهی شد. صدهزار درهم پیش پرداخت این جنایت بود. جُعده دنیاطلب به هوس سوگلی دارالخلافه شدن این ماءموریت ننگین را پذیرفت و امام حسن (ع) را مسموم کرد. وقتی آن حضرت متوجه شد که جعده او را مسموم کرده است ، خطاب به وی گفت : (ای دشمن خدا مرا کشتی ، خدا تو را بکشد؛ به خدا سوگند پس از من به آنچه می خواهی نمی رسی ، خداوند تو را خوار خواهد کرد.) امام حسن (ع) بر اثر این زهر به شهادت رسید. پس از شهادت امام ، جعده از معاویه خواست که به وعده خود وفا کند، ولی معاویه بالحنی مسخره آمیز گفت : (ما یزید را دوست داریم و اگر این جهت نبود، به وعده خود وفا می کردیم .

می ترسیم با فرزنـد ما همان کنی که با فرزنـد رسول خـدا (ص) کردی !) جعـده پس از شـهادت امام حسن (ع) با مردی از خاندان طلحه ازدواج کرد و برای او فرزندانی آورد کـه بـه فـرزندان (زنِ شوهر مسـموم کن) معروف بودند و هر گاه با دیگران مشاجره می کردند، با این جمله نکوهش می شدند.

رباب ، همسر امام حسین (ع)

رباب همسـر امام حسین (ع)، دختر امرؤ القیس کلبی از زنان بزرگوار، وفادار و عـارف بـه شـاءن اهـل بیـت عـلیهم السلام بود. نقل شده که امر و القیس کلبی در زمان عمر به مدینه آمد و اسلام آورد و عمر او را بر مسلمانان قضاعه در شام امارت داد. امام علی و دو فرزنـدش او را ملاقـات کـرده و بـرای وصـلت بـا خـانـدان او اظـهـار تمایـل کردنـد و او سه دختر خویش را به نکاح امام و دو فرزنـدش در آورد که از جمله آنان رباب بود که به نکاح امام حسین (ع) در آمد. ایـن بـانـو نـسـبـت بـه ابـا عـبدالّله (ع) معرفت و محبت خاصـی داشت . کلام آن بانو نشانگر این مـعـرفـت و مـحـبـت اسـت . در مـقابل ، امام حسین علیه السلام نیز نسبت به این بانوی بزرگوار و فرزنـدانش که سـکینه و عبدالله شیر خوار، بودند علاقه زیادی داشت . نقل شده است که امام حسین (ع) در مورد این بانو و دختر گرانقـدرش سـکینه چنین فرموده است : (اِنّی لَاُحِبُّ داراً تَکُونُ بِهَا السَّکینَةُ وَ الرُّبابُ) دوست دارم آن خانه ای را که سکینه و ربـاب در آن باشـند. مـحبـت آن حـضـرت بـه خـاطـر شـخـصـیـت این بـانوی بزرگوار بود. او عظمت مقـام اباعبـدالله را دریـافتـه بـود و خـود را خدمتکاری در خدمت آن امام به حساب می آورد. او به همراه امام در کربلا حاضـر شد تا تمام مصیبتها و درد و رنجهـا را تحمـل کنـد. او همسری وفـادار و نیکو بود. اشـعـار و مرثیه هـای بـانو ربـاب در مصیبت اباعبـدالله بیـانگر عظمت شخصـیت و معرفت او آن به حضـرت اسـت . ربـاب درمـجلس ابـن زیاد ملعون سـرمبارک امام حسـین (ع) را در آغوش گرفته ، بوسـید و گفت : (واحُسَیْناً فَلا نَسیتُ حُسَیْناً اَقْصَدَتْهُ اَسِنَّةُ الاَعْداءِ غادَرُوهُ بِکَرْبَلاءَ صَریعاً لاسَقَی اللّهُ جَانِبِی کَرْبَلاءَ) (آه ، حسـیـن مـن ! هـیـچ گـاه تـو را فـرامـوش نخواهم کرد، در کربلاـ نیزه هـای دشـمن بر او هجوم آوردنـد و وی را بـه خـاک و خـون کـشـیـدنـد. خـداونـد هـیـچ گـاه آتش افروزان کربلاـ را سـیراب نگردانـد.) در مرثیـه دیگری گویـد: (آن کســی کـه نـوری بـود و از او طلب روشـنایی می شد، در کربلا کشـته شده و دفن نگشـته است . (او) پسر پیامبر است که خداوند او را از جانب ما جزای خیر دهد و او از خسـران و زیان موازین دور نگه داشته شـده است . ای حسـین برای من کوه اسـتواری بودی که به تو پناه می بردم و با رحمت و دیـانت مـا را همراهی می نمـودی . چـه کسـی پنـاه یتیمـان و نیازمنـدان خواهـد بـود که به او بی نیـاز شونـد و به چه کس پنـاه برند نیازمنـدان ؟ بـه خـدا قـســم پـس از ازدواج بـا شـما، همسـر دیگری را نخواهم تـا اینکه بین خاک و ماسه پنهان شوم .) ایـن بـانـوی بـزرگـوار هـمـراه بـابـقیه اهـل بیت مصـائب کربلاـ و اسارت شام رابه شـکلی نیکو تحمّل کرد و بعـد از بازگشت به مـدینه ، مجلس عزاداری امـام حسـین علیه السلام را بر پا کرد و تـا یـک سـال بـعـد از واقـعـه کـربـلا کـه حیات داشت همواره عزادار بود. بزرگان قریش از او خواستگاری کردند، ولی او جواب ردّ داد و گفت : (بعد از رسول خدا صلی الله علیه کسی را پدر شوهر نگیرم .) رباب در طول یک سال باقیمانده عمرش هیچ گاه در زیر سـقف ننشست و پیوسته اشکبار بود. آن قدر اشک ریخت که چشمانش خشک شد. یکی از کنیزانش به او گفت : (آرد بـدون سـبـوس ، اشـک را سـرازیـر مـی سـازد) رباب دستور تهیه آن را داد و گفت : (می خواهم قدرت بیشتری بر گریستن داشته باشم .) سـرانـجـام یک سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام دارفانی را وداع گفت و به مولای خود ملحق شد.

لیلا، مادر حضرت علی اکبر (ع)

لیلا دختر ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی بود. میمونه دختر ابوسفیان ، جده پدری لیلاست . میمونه با عروة بن مسعود ازدواج کرد

و ابی مره پـدر لیلا۔ فرزنـد آنـان بود و به همین جهت ، در روز عـاشورا دشـمن به علی اکبر گفت : (تو با امیر المؤ منین یزیـد پیوند خویشـی داری .) آنـان خواسـتند بـا این کلام او را به سوی لشـکر کفر بکشاننـد، ولی علی اکبر جواب داد: (پیونـد خویشاونـدی با رسول خدا (ص) سزاوار تر به رعایت است تا پیوند با فرزند هند جگر خوار.) عـروهٔ بـن مـسـعـود در میـان قـریش مورد اعتماد بود و به همین جهت در صلح حـدیبیه ، او را واسطه قـرار دادنـد. او در سـال نـهـم هجری مسلمان شد. قومش وقتی مطلع شدند، او را تیربـاران کرده ، بـه شـهادت رساندنـد. لیلا۔ کـه از چـنـین خـانـواده بـزرگـی بـود، بـا امـام حـسـین (ع) ازدواج کرد و ثمره ازدواجشان فـرزنـدی بـرومـنـد بـه نـام عـلی اکـبـر عـلیـه السـلام بـود. از شـرح حال و مـدت عمر و وقایع زنـدگی او اطلاع بیشتری در دست نیست .

حورا، مادر زیدبن علی (ع)

حـورا هـمـسر امـام سـجّاد ومـادر زید شهید است . این بانو کنیزی بود که افتخار همسری امام سجاد (ع) را یافت و فرزندانی از آن حضـرت نصیب او گردید. او کنیزی شایسته و با نجابت بود که مختار ثقفی او را خرید و چون به نظرش بسیار با لیاقت بود، با خود گفـت : مـن لیـاقـت ایـن زن را نـدارم ، او شـایسـتـه علی بن الحسین (ع) است و او را به عنـوان هـدیه ای ارزنـده ، خـدمـت امـام فـرسـتاد. امام باقر (ع) خطاب به زید فرمود: مادری که تو را زاییده با نجابت بوده است . ابوحمزه ثمالی گوید: امام سجاد (ع) فرمود شبی مشـغول نماز بودم . در بین نماز، خواب بر من چیره شد. درخواب دیدم که در بهشت خدمت رسول خدا، علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السـلام هستم . آنان حوریه ای را بـه ازدواج مـن درآوردنـد و بـا آن حـوریـه ، آمـیـزش نـمـوده و نـزدیـک سـدرهٔ المـنـتـهـی غسل نمودم و برگشـتم . دراین حال ، شـنیدم که هاتفی سه بار ندا داد: زید بر تو مبارک باد. از خواب بیدار شدم و خود را تطهیر کرده نماز صبح را به جا آوردم که گفتنـد: مردی بر در خانه ، شـما را می طلبد. دیدم مردی که کنیزکی پوشـیده و مقنعه زده همراه دارد بر در خـانه ، منتظر من است . آن مرد گفت : من فرسـتاده مختـار هسـتم او سـلام رسانـد و گفت : این کنیزک را به همراه ششصد دینار خدمت شما هدیه می کنم امام فرمود: او به زید حامله شد.

سیره امام سجاد (ع) در ازدواج

در زمـان رسـول خـدا (ص) مبـارزه بـا امتیـازات موهوم به صورتهـای مختلف انجـام می گرفت . در آن زمـان اشـراف سـعـی مـی کـردنـد بـا زنـان هـم طـبـقـه خـود ازدواج کننـد. امتیـازات طبقـاتی ، نژاد، مـال و ثـروت ، مـلا۔کـهـای بـرتـری بـود و مـعـیـارهـای فـضـیـلت ، تـقـوا و ایـمـان مـطرح نبـود. رسـول خـدا (ص) بـرای بـرانـدازی رسـوم و عادتهـای جـاهلی و جـایگزینی ضـابطه هـای صحیح بـه جـای آن ، تـلاش وسـیعی به کار بست . امام سجاد (ع) به پیروی از سیره اجداد پاک خود این مبارزه را ادامه داد. روزی امـام سـجـاد (ع) زن مؤ منی راخواسـتگاری وبـا او ازدواج نمود. یکی از دوسـتان صـمیمی امـام چون آن زن را نمی شـناخت و می ترسـید که مطـابق معیارهـای مرسوم چنین زنی در شاءن امام نباشـد از این ازدواج نگران بود آن مرد به پرس وجو از خانواده همسر امـام پرداخـت و مطلع شـد که او از خـانـواده ای در طـایـفـه بـنـی شـیـبـان اسـت و خـانـواده او در آن طـایـفـه از مـقـام ومـوقعیت بالایی برخوردارند. پس خدمت امام رسـید و عرض کرد: (فدایت شوم ؛ من به خاطر ازدواج شما با این خانم ، پیوسته نگران بودم و بـا خودم می گفتم : امـام با یک زن ناشـناس ازدواج کرده است و مردم نیز چنین می گفتنـد تا اینکه پس از تحقیق او را شـنـاخـتـم کـه از خـانـواده ای بـلـنـد مـرتـبـه در بنی شیبان است .) امـام فرمـود: (من تـو راخوش فکرتر از این می دانسـتم ، بـدان که خداونـد، پستی رابه واسطه اسلام برطرف و نقص را به کـمـال و بخیل را به کریم مبدّل ساخته است .پس مسلمان ، پست ولئیم نیست و پستی ولئامت فقط همان پستی جاهلیت است .) سیـره پیامبر (ص) در مبارزه با امتیازات جاهلی ، ازدواج با کنیزان عفیف و پاکدامن و زن

دادن به بردگان مسلمان و مؤ من بود تا درعمل نشان دهد که برده بودن و کنیز بودن ، سبب پستی مقام نیست و تنها آزاد بودن نیز بزرگی و فضیلت محسوب نمی شود؛ بلکه کرامت در ایمان و تقواست . متاءسفانه پس از رسول خدا (ص) دوباره امتیازات جاهلی زنده شد و امام سجاد علیه السلام برای زنده کردن سنّت جدّش و میراندن امتیازات جاهلی باکنیزان ازدواج می نمود. در یک مورد، وقتی امام باکنیزی ازدواج کرد، عبدالملک مروان مطلع شد و با فرستادن نامه ای آن حضرت را سرزنش نموده ، نوشت . (تو شوهر کنیزان شده ای ؛ در حالی که می دانم در بین همردیفان تو در قریش کسانی هستند که می توانی به دامادی آنها سرافراز شده و فرزندان نجیبی به دست آوری . توبا این ازدواج نه جانب خود را نگه داشته ای و نه به فرزندانت عنایت کرده ای .) امام سجاد (ع) در جواب نوشت : (نامه تو به دستم رسید. به خاطر ازدواج با کنیزی سرزنشم کرده ای ! خداوند به واسطه اسلام پستی را زایل نموده و نقص را به کمال و بخیل را به کریم مبدّل ساخته است ، بر مسلمان ،پستی نیست ! پستی فقط پستی جاهلیت است . رسول خدا (ص) نیز غلامان خود را زن داد و با کنیزان خود ازدواج نمود. اینکه گمان برده ای که در قریش کسانی هستند که به ازدواج با آنها سربلند شوم وفرزندانی نجیب به دست آورم ،بدان که در عظمت ، کرامت و بزرگواری کسی بالاتر از رسول خدا (ص) نیست ـ و من وابسته ایشان هستم و کمبودی ندارم ـ این کنیز، ملک من بود که از ملکیّت من ـ با آزاد شدن ـ خارج شد و او را به خواست خدا وبرای به دست آوردن رضای خدا آزاد کردم ، سپس به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ـ ازدواج ـ او را به سوی خود بازگرداندم و کسی که در دین خدا پاکیزه باشد این کارها به او نقضی نمی رساند.)

همسران امام صادق (ع)

یکی از همسران امام صادق (ع)، فاطمه دختر حسین الاصغر (عموی امام صادق) بود. او مادر اسماعیل ، عبدالله افطح وام فروه بود. همسران دیگر امام صادق کنیزانی بودند که جز حمیده بربریه (که شرح حال او گذشت) از زندگی آنان اطلاعی در دست نیست . سعیده ، کنیز آزاد شده امام صادق (ع) این زن بزرگ که امام او را خرید و آزاد کرد. نزد امام صادق (ع) از مقام ومنزلت والایی برخوردار بود. او از بانوان فاضل و عالم عصر خود بود و همیشه در پی کسب فضل و دانش از محضر امام صادق (ع) بود. وی در امانت داری و مورد اعتماد بودن بحدّی بود که وصیت رسول خدا (ص) در نزد او ماند. او در نزدیکی منزل امام صادق (ع) سکونت داشت و گفته اند که دیده نشد مگر در مسجد رسول خدا (ص) که به حضرت سلام می کرد در حالی که از زیارت بیت الله الحرام آمده بود یا عازم زیات بیت الله بود. آخرین کلام او به هنگام مرگ این بود: (به ثواب الهی راضی شدیم و از عقاب ، مصون ماندیم .) بهترین دلیل فضل ، عظمت ، مقام معنوی و بزرگی شاءن این بانو، گفته امام صادق (ع) خطاب به وی است که فرمود: (از خداوندی که تو را در دنیا به من شناساند می خواهم که در آخرت ، تو را همسر من قرار دهد.)

همسران امام کاظم (ع)

در تاریخ برای امام کاظم علیه السلام فرزندان متعددی ذکر شده است که مادران آنها کنیز بوده اند و برای آن بزرگوار همسری از زنان آزاد ثبت نشده است . ام احمد این بانو، مادر احمد بن موسی بن جعفر (ع) معروف به شاه چراغ (مدفون در شیراز) می باشد. او از زنان محترم عصر خود بود و اُم احمد خوانده می شد وی کنیزی بود که به مقام و مرتبه بلندی رسیده بود. الف ـ امانتدار ودایع امامت : وقتی امام کاظم (ع) به سوی بغداد رهسپار شد، ودایع امامت را به این بانو سپرد و فرمود: (هر وقت کسی آمد و این امانتها را از تو طلب کرد، بدان در آن وقت من به شهادت رسیده ام و او خلیفه بعد از من و اطاعتش بر تو و سایر مردم

واجب است .) وقتی هارون علیه اللعنه امام را در بغداد مسموم ساخت و آن حضرت شهید شد، امام رضا (ع) نزد ام احمد رفت و ودایع را از او طلب نمود. ام احمد عرض کرد: (پدرت شهید شد؟) امام فرمود: (آری ، الا ن از دفن ایشان فارغ شده ام . اماناتی که به تو سپرده به من تحویل ده که من جانشین او و امام بر حق برتمام جنّ و انس هستم .) ام احمد امانتها را به امام رضا (ع) ردّ کرد و با حضرت بیعت نمود و به ماتم نشست . وقتی خبر شهادت امام کاظم علیه السلام در شهر مدینه منتشر شد، مردم درخانه ام احمد اجتماع کردند و با فرزندش احمد به سوی مسجد روانه شدند. احمد بن موسی ، عالمی بزرگ و بلند مرتبه و غرق در عبادت و اطاعت خدا بود و چون مردم کراماتی از او دیدند او را امام بعد از پدرش پنداشتند و بدین جهت با او بیعت کردند. وقتی بیعت تمام شد، احمد بر منبر رفت و گفت : (همان طور که همه شما در بیعت من هستید، من هم در بیعت برادرم حضرت رضا (ع) هستم . او امام و خلیفه بعد از پدرم و ولیّ خداست و بر من و شما اطاعت او واجب است سپس همگی خدمت امام رضا (ع) رسیدند و تجدید بیعت کردند.)(۳۷۱) ام احمد نزد امام رضا (ع) از مقام و منزلت والایی برخوردار بود، باید چنین باشد، چه اینکه امام کاظم علیه السلام او را برای حفظ اسرار و ودایع امامت و ردّ آن به اهلش ، صالح تشخیص داد. ب ـ شاهد بر وصیّت امام (ع): امام کاظم (ع) در وصیّتنامه خود از بین همسرانش فقط نام ام احمد را برده است . و در اواخر وصیتنامه می نویسد: (کنیزانی که از من اولاد دارند، هر کدام در منزل و حجاب خود بمانند، در صورت تشخیص فرزندم علی ، آنچه در زندگی من داشتند به آنها بدهد و هر کدام از آنها شوهر کند، دیگر حق ندارد به حرم و خانه من باز گردد مگر فرزندم راءی دیگری بدهد و دخترانم نیز جز به راءی او حق ازدواج ندارند و هیچ عمو و برادر وسلطانی حق ندارد آنها را شوهر دهد و اگر این کار را بکند با خدا و رسولش مخالفت کرده وبا حکم خدایی جنگیده است چه آنکه وی در مورد ازدواج فامیل خویش بیناتر است . اگر بخواهد شوهر دهد و اگر بخواهد ترک کند، مختار است . من به زنانم همچنان که در اینجا نوشته ام وصیت کرده ام و خداوند را بر آنها شاهد قرار داده ام و علی (ع) و ام احمد هم گواه است .) آن گاه وصیت را پیچاند و مهر کرد. پس از شهادت امام کاظم (ع) فرزندش عباس مدعی شد که در این وصیتنامه مطالبی به سود ما هست و برادرم می خواهد از ما پنهان کندو خودش تنها از آن استفاده کند و بدین بهانه مهر وصیتنامه را برداشت و آن را باز کرد و با خواندن آن خود را رسوا کرد و فضیلت امام بیشتر روشن شد. ام احمد که شاهد وصیّت بود، در مجلس قاضی حاضر شد ولی آنها ادعا کردند که این زن ، ام احمد نیست ، از ین رو برای شناختنش نقاب از چهره او برداشتند. ام احمد گفت : (به خداقسم ، آقایم موسی بن جعفر(ع) فرمود: ترا به زور می گیرند و به مجالس می برند.) اسحاق بن جعفر به او پرخاش کرد و گفت : (ساکت باش .) سپس امام رضا (ع) آنها را نصیحت کرد، ولی عباس همچنان بر موضع ناحق خود استوار بود. این روایت بخوبی نشان دهنده مقام و فضیلت این بانوی عالی قدر است . ام الفضل (زینب) همسر امام جواد علیه السلام ماءمون خلیفه عباسی ، پس از شهادت امام رضا علیه السلام به دلایلی اقدام به ازدواج دختر خود زینب معروف به ام الفضل با محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) نمود از جمله برای رفع اتهام شهادت امام رضا از خویش و نیز برای جلب نظر علوی ها و رفع کدورت بین آنان و بنی عباس . چنین اقدامی از دیدگاه او هم جنبه طایفه ای داشت و هم بعد سیاسی ، در گذشته تاریخ عرب و اسلام نیز وصلت دو طایفه جهت ایجاد انس و الفت بین دو خاندان ، یا حل مشکل سیاسی طوایف و خاندانهای مخالف صورت می گرفته است . تا زمان حیات ماءمون مشکل اساسی برای این وصلت پدید نیامد، گرچه گهگاهی ام الفضل نزد پدر خود از این ازدواج ابراز ناخرسندی کرده بود ولی با تذکرات ماءمون زندگی مشترک آنان ادامه یافت . اما پس از مرگ ماءمون و روی کار آمدن معتصم ، سیاست دستگاه خلافت مبنی بر مدارا با اهل بیت پیامبر تغییر یافت و معتصم درصدد قتل امام جواد علیه السلام برآمد و با توجه به زمینه های قبلی نارضایی ام الفضل ، وی واسطه اعمال این اراده شوم خلیفه قرار گرفت .

دختران و سایر بانوان خاندان اهل بیت

دختران رسول خدا (ص)

مورّخان دختران رسول خدا (ص) را به این شرح برشمرده اند: زینب ، ام کلثوم ، رقیّه و حضرت فاطمه سلام الله علیها که مادر همه آنان حضرت خدیجه بوده است . ناگفته نماند که اختلاف است در اینکه آیا این دختران ـ جز حضرت زهرا (س) ـ دختران آن حضرت بوده اند یا بیوه های آن گرامی ، یعنی دختران حضرت خدیجه از شوهران قبلی اش بوده اند و یا دختران هاله ، خواهر خدیجه بوده اند که به علت فقر و تنگدستی ، تحت حمایت خدیجه بوده و پس از وفات او، دخترانش به نام دختران خدیجه معروف شده اند. نقلهای تاریخی متعددی دلالت دارد که آنان دختران پیامبر نبوده اند. الف ـ رقیه و امّ کلثوم : گفته اند که رقیه و ام کلثوم قبل از بعثت به عقد پسران ابولهب درآمدند. پس از بعثت رسول خدا (ص) ابولهب از دشمنان سرسخت آن حضرت گردید و با آن حضرت به مبارزه پرداخت . سوره شریف ، (لهب) در تقبیح و نفرین او نازل گردید (تَبَّتْ یَدا اَبی لَهَبٍ...). ابولهب از سر کینه و دشمنی ، به پسرانش دستور داد که دختران پیامبر را طلاق دهند. پس از طلاق پسران ابولهب ، عثمان با امّ کلثوم ازدواج کرد و قبل از اینکه با او عروسی کند، از دنیا رفت . بعد از وفات امّ کلثوم ، عثمان با رقیه ازدواج کرد و با او به حبشه هجرت نمود و بعد از حبشه به مدینه آمدند. پس از جنگ خندق ، مغیرهٔ بن ابی العاص ، عموی عثمان که به خواب رفته و از سپاهیان عقب مانده بود، به صورت ناشناس و پنهانی وارد مدینه شد و به منزل عثمان آمد. او همان کسی است که پیشتر به دروغ شایع کرده بود که در اُحد پیامبر را مجروح کرده و حمزه را کشته است . رقیه از آمدن او با اطلاع شد و خواست مسلمانان را اطلاع دهد، ولی عثمان مانع او شد و مغیره را خدمت پیامبر برد و با اصرار فراوان سه روز برای او امان گرفت تا ازمدینه خارج شود. مغیره نتوانست طی سه روز از مدینه خارج شود و بعد از تمام شدن مدت امان ، فرستادگان رسول خدا، او را به قتل رساندند. عثمان رقیه را متهم کرد که مخفیگاه مغیره را به پدرش اطلاع داده است و او را بشدت کتک زد. بر اثر شدت جراحات وارده و ضرب و جرح ، رقیه دار فانی را وداع گفت . هنگام دفن رقیه پیامبر و اصحاب بالای قبر او بودند، حضرت فرمود: (هر کس امشب عمل زناشویی کرده است ، داخل قبر نشود.) ناقلان این حدیث همگی تصریح کرده اند که پیامبر می خواست به این وسیله از رفتن عثمان به درون قبر جلوگیری کند و این منع قطعاً به خاطر خلافی بود که عثمان مرتکب شده و چنان پیامبر را آزرده که او را از داخل شدن در قبر همسرش در حضور عموم مردم منع کرده است . ب ـ زینب : او که بزرگترین دختر رسول خدا (ص) بود، قبل از بعثت پیامبر با پسر خاله اش ، ابوالعاص ، ازدواج کرد. نتیجه ازدواج او با ابوالعاص دو فرزند بود به نام علی و امامه که علی در سنین کودکی وفات نمود وامامه پس از وفات حضرت زهرا سلام الله علیها با امام علی (ع) ازدواج کرد. زینب همچون دیگر خواهرانش به پیامبر ایمان آورد، درحالی که شوهرش بر شرک پایدار بود. پس ازهجرت پیامبر، ابوالعاص که جزو لشکر مشرکان بود، در واقعه بدر به اسارت درآمد. اهل مکه برای نجات اسرای خود، مبالغی به عنوان (فدیه) برای مسلمانان فرستادند. زینب که تا آن زمان درمکه بود، برای فدیه شوهرش ، گردنبندی را که مادرش خدیجه ، هنگام ازدواج به او هدیه داده بود، فرستاد. وقتی چشم رسول خدا (ص) به آن گردنبند که از عقیق یمن بود، افتاد آن را شناخت و غمگین شد و خدیجه را به یادآورد وبرای او طلب رحمت کرده ، فرمود: (چنانچه قبول داشته باشید، ابوالعاص را آزاد کنید و گردنبند زینب را برایش بفرستید.) سپس از ابوالعاص تعهد گرفت که به زینب اجازه مهاجرت به مدینه بدهد. ابوالعاص آزاد شد و به مکه آمد و مطابق وعده ، زینب را به سوی مدینه روانه کرد. ابوالعاص در سال ششم هجری ، یک کاروان تجاری رابه شام برد و در بازگشت از شام ، به اسارت مسلمانان درآمد. ابوالعاص سحرگاه به منزل زینب درآمد و خواست که او را امان دهد. زینب نیز او را امان داد. سپس به محضر پدرش مشرف شد و تقاضا کرد مال التجاره ابوالعاص را دراختیارش قرار دهد تا آنها را به صاحبانش

برگرداند. پیامبر تقاضای دخترش را پذیرفت . ابوالعاص به مکه آمد و اموال رابه صاحبانش تحویل داد. سپس ایمان آورد و مسلمان و مهاجر به سوی پیامبر برگشت . پیامبر او را پذیرفت و همسرش زینب رابه او برگرداند. زینب در سال هشتم هجری از دنیا رفت .

دختران امام علی (ع)

زینب کبری (س)

زینب سلام الله علیها، دختر بزرگ امام علی علیه السلام ، در سال پنجم هجری در مدینه دیده به جهان گشود. پیامبر (ص)، بر این مولود مبارك نام زینب نهاد. پنج ساله بود که پیامبر (ص) رحلت فرمود و کمی بعد دچار فراق مادر شد. با پسر عموی خود عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و ثمره این ازدواج چند دختر و پسر بود. فاضل محقق شیخ محمد جواد مَغْنیّه تاریخ وفات آن مخدّره را پانزدهم رجب سال شصت و پنج نوشته و در مورد محل قبر او می نویسد: (درباره قبر و آرامگاهش اختلاف نموده اند: الف ـ گفته اند درمدینه جدّش رسول الله (ص) دفن و به خاك سپرده شده و مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه آن را برگزیده است . ب ـ گفته اند قبر آن مخدّره در قریه ای از نواحی دمشق است (جایگاه فعلی که معروف و زیارتگاه است) ج ـ گفته اند درمصر دفن شده واین گفتار از گروهی ازمورخان اهل سنت نقل شده ولی علمای ما، آنانکه مورد اعتمادند مانند کلینی ، صدوق ، مفید، طوسی و حلّی (رضوان الله علیهم) درباره قبر او سخنی نگفته اند.) مرحوم فیض الاسلام پس از نقل این کلام می نویسد: (بودن قبر او در شام مشهورتر است .) الف ـ تاریخ زندگی : همچنان که اشاره شد، حضرت زینب (س) در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود و تحت تربیت پدر و مادر قرار گرفت . وی مدارج کمال را پیمود تابه سن بلوغ رسید. امام علی علیه السلام او را به ازدواج (عبدالله بن جعفر طیار) (پسر عموی زینب) درآورد. ب ـ همسر: عبدالله فرزند جعفر طیّار از کسانی است که پیامبر را درک کرده و از اصحاب حضرت امیر (ع) و امام حسن وامام حسین علیهما السلام می باشد. از زیادی جود و بخشش به او لقب (دریای بخشش) داده بودند. و از بخششهای او داستانها نقل کرده +اند. عبدالله مورد علاقه ائمه علیهم السلام بود. امام علی (ع) درجنگ صفین مواظب حفظ جان عبدالله بود و او را از شرکت مستقیم درجنگ نهی کرد. همچنان که امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عباس بن ربیعه را نهی کرد. عبدالله تا زمان امام سجاد (ع) در قید حیات بود و نسبت به ائمه علیهم السلام اعتقاد کامل داشت . روزی در ایام خلافت معاویه ، عبدالله درمجلس او بود. معاویه نسبت به ساحت امام علی (ع) بی ادبی کرد. عبدالله خشمگین شد و به او اعتراض کرد. معاویه ضمن عذرخواهی گفت : (تو پسر ذوالجناحین (لقب جعفر طیار که پیامبر فرمود خداوند به جای دو دست دو بال به او عطا فرمود) و آقای بنی هاشم هستی . عبدالله جواب داد: چنین نیست بلکه سَیّد بنی هاشم حسن و حسین (علیهما السلام) هستند و هیچ کس با آنان در این مقام ادعا ندارد.) معاویه درجلسه دیگری که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نیز حضور داشتند به عبدالله گفت : (چرا این قدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام را احترام می کنی . آنها داناتر از تو نیستند.) عبدالله درجواب گفت : (از پیامبر شنیدم که فرمود: من بر مؤ منین اولی از خودشان هستم و بعد از من علی (ع)، و سپس حسن و سپس حسین ، بعد علی بن الحسین و بعد محمد بن علی و همچنان تا دوازده امام را شمرد که ۹ نفر از آنها فرزندان حسین علیهم السلام هستند.) شواهد مزبور، همگی بر بزرگی قدر و منزلت عبدالله دلالت می کند. صاحب تنقیح المقال گوید: (عبدالله از حضور در صحنه کربلا معذور بود از این رو فرزندانش را برای جنگیدن ، همراه امام حسین (ع) فرستاد.) وقتی خبر شهادت فرزندان عبدالله (محمد وعون) را به او دادند گفت : (انا لله و انالیه راجعون) غلام عبدالله گفت : (این مصیبت از حسین بر ما وارد شد.) عبدالله او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت : (آیا به ساحت امام حسین علیه السلام

چنین جسارت می کنی ؟ به خدا قسم اگر نزد او بودم دوست داشتم از او جدا نشوم تا با او کشته شوم به خدا قسم آنها را فدایی امام حسین (ع) قرار دادم و چون آنها مصیبتهای اباعبدالله راتحمل کرده وفدایی ایشان بوده اند مصیبتشان بر من آسان است .) سپس رو به حاضران کرد و گفت : (گرچه مصیبت امام حسین (ع) بر من سخت است ولی خدا را شکر که اگر خودم نتوانستم او را یاری و همراهی کنم ، دو فرزندم یاور و همراه آن حضرت بودند.) ج ـ کربلا: مهمترین فراز زندگی حضرت زینب ، واقعه کربلا و اتفاقات بعد از آن است . ایشان قبل از جریان کربلا تحت حمایت پدر و برادران خود بود. وقتی امام حسین (ع) حرکت خود را از مدینه آغاز نمود، اهل بیت و از جمله حضرت زینب (س) را به همراه خود برد. گفته اند: حضرت امیر علیه السلام در موقع ازدواجِ دخترش با عبدالله ، در ضمن عقد، شرط کرد که هر گاه امام حسین (ع) خواست به سفری برود، عبدالله مانع همراهی زینب با او نشود. از این رو، وقتی امام به سوی مکه حرکت کرد و عبدالله از انصراف اباعبدالله (ع) ماءیوس شد، محمّد وعون را به همراه مادر خود، در رکاب آن حضرت روانه کرد. کاروان از مدینه به مکه و سپس به کربلاـ آمد. روز عاشورا درگیری حق و باطل اوج گرفت و در نصف روز مردان جبهه حق به خاک و خون غلطیدند. عصر عاشورا ماءموریت اصلی حضرت زینب (س) شروع شد. لشکر ابن زیاد خیمه ها را به آتش کشیدند. این بانوی بزرگوار، به امر امام زمانش ، زنان و کودکانِ آواره و بی سرپرست را در خیمه نیم سوخته ای جمع کرد و به پاسداری از آنها شام غریبان را به صبح آورد. باطلوع آفتاب یازدهم محرم ، زمان حرکت کاروان اسرا فرا رسید. زینب نپذیرفت که کوفیان بی شرم اهل بیت پیامبر (ص) را بر شتران سوار نمایند و از آنها خواست که کنار روند. سپس اهل بیت با کمکِ یکدیگر بر شتران بی جهاز و محمل سوار شدند و تعدادی نیز که شتر نداشتند پیاده به راه افتادند. د ـ کوفه : هنگام ورود به کوفه ، فرا رسید. مردم برای تماشا جمع شده بودند.اهل کوفه به اطفال امام حسین (ع) خرما و گردو دادند. امّ کلثوم آنها را از دست اطفال گرفت و بر زمین ریخت و فریاد زد: (ای اهل کوفه ! صدقه بر ما حرام است .) زنان کوفه با دیدن این منظره گریان شدند. امام سجاد علیه السلام فرمود: (اگر این زنان بر ما گریه می کنند، پس چه کسی ما را کشته است !؟) زینب سلام الله علیها، که از هر زمان و مکان برای ابلاغ پیام شهیدان کربلا بهره می جست ،به جمعیت اشاره کردکه ساکت شوند. نفسها در سینه هاحبس شد و صداها خاموش گردید. آن گاه حضرت زینب (س) با صدای رسا گفت : (ستایش سزاوار خداست و درود حق تعالی بر پیامبر و اهل بیت او یعنی همان پاکان و نیکان جهان باد! ای اهل کوفه ، ای حیله گران وای مکاران وای پیمان شکنان ! آیا گریه می کنید؟ هلاـ که گریه هاتان نیارامد و ناله هاتان فرونشیند. همانا مثل شما مثل آن زنی است که تافته های خود را وامی تابد. شما پیمان خویش را وسیله دغل بازی ساختید. آیا چیزی جز لاف ، خودبینی ، گزاف ، دروغ ، تملق گویی کنیزان ، و گوشه چشم نگری متکبرانه دشمنان ، در شما هست . مَثَل شما مانند سبزه مزبله است یا نقره و زیوری که برگور نهند! هلا! چه بد برای خود پیش آوردید! خدا بر شما خشم کرد و درعذاب ابد گرفتار شدید. بر کشته های ما گریه می کنید و زاری می نمایید؟! آری به خدا! باید گریه کنید که همان گریه سزاوار شماست . بسیار بگریید و کم بخندید که چنان آلوده وگرفتار ننگی عظیم هستید که هرگز نتوانید آن را از خود دور کنید و بشویید! چگونه خون فرزند خاتم نبوت ومعدن رسالت را از خود بزدایید که آقای جوانان بهشت و پایگاه و پناهگاه جمع شما بود؟ دردِ شما را درمان می کرد و حافظ شما از پیشامدهای بد و مرجع شما در اختلافات بود. چه بد باری برای قیامت خود به دوش گرفتید. نابودی بر شما باد. تلاشتان بی نتیجه ماند و دستهاتان از کار افتاد و سرمایه را در معامله از دست دادید. قرین خشم خدا شدید و مُهرخواری و پستی بر جبین شما زده شد. وای بر شما ای اهل کوفه ! می دانید کدام جگری از رسول خد را شکافتید؟ کدام پرده نشینانی را از پرده بیرون کشیدید!؟ چه پرده حرمتی از او دریدید؟! چه خونی از او را ریختید؟! جنایتی کردید که چه بسا آسمانها از (عظمت این مصیبت) فرو ریزد و زمین از هم بپاشد و کوهها باخاک یکسان شود. شما رنج و تیرگی و سرگردانی و بی خودی و زشتی ای

به ظرفیت زمین و آسـمان بـه جا آوردیـد. آیا از اینـکه آسمان خون ببارد تعجب می کنید؟ هر آینه عذاب و شکنجه آخرت خوار کننـده تر و شکننده تر است و شما را یاوری نخواهد بود. مهلت الهی شما را خیره سرنکنـد، زیرا که سرعت و سبقت شما، او را به عجله وانمی دارد وترس از دست رفتن فرصت ندارد و بی شک در کمین ستمگران است .) ه ـ مجلس ابن زیاد: اهل بیت را به مجلس ابن زیاد وارد کردند. حضرت زینب (س) با جامه ای کهنه بطور ناشناس ، با وقار و عظمت و بدون اعتنا به حاکم و اطرافیان در گوشه ای از مجلس نشست . ابن زیاد پرسـید: (کیسـتی) ولی جوابی نشنید. ابن زیاد سه بار سؤ ال خود را تکرار کرد، اما حضرت زینب (س) به منظور تحقیر او جواب نداد. سرانجام یکی از اطرافیان گفت : (او زینب ، دختر علی ابن ابی طالب است .) ابن زیاد که از بی اعتنایی این بانو خشمگین شده بود گفت : (سپاس خدا را که شما را رسوا نمود و اخبارتان را دروغ گردانید.) حضرت زینب جواب داد: (سپاس خدا را که ما را به واسطه پیامبرش گرامی داشت و از آلودگی و پلیدی ، پاک ساخت . همانا گناهکار رسوا می گردد و بدکار دروغ می گوید، و او مانیستیم .) ابن زیاد گفت : (کار خدا را با خاندان خویش چگونه دیدی ؟) حضرت زینب (س) فرمود: (جز نیکویی و خوبی ندیدم . خداوند بر آنها شهادت را مقدّر فرموده بود؛ پس آنان با شجاعت به قتلگاه خویش شتافتند و خداوند بزودی آنهاو تو را جمع خواهد کرد تا در پیشگاه او محاکمه شوید. پس خواهی دید در آن روز رستگاری از آن کیست ؟ ای پسر مرجانه مادر به عزا!) ابن زیاد خشمگین شد و گویا قصد کشتن آن بانو را داشت که با وساطت عمرو بن حُرَیث از قصد خود برگشت و گفت : (خداوند دل مرا با کشته شدن برادر سرکش و دیگر شورشیان و هواخواهان خاندانت آرامش بخشید.) حضرت زینب سلام الله علیها فرمود: (به خدا قسم که بزرگ مراکشتی و فرع و شاخه مرا قطع کردی واصل و ریشه ام را از بن کندی . اگر شفای دل تو در اینها بود، پس شفا یافته ای .) ابن زیاد گفت : (او نیز چون پدرش قافیه پرداز است و مثل او به سجع سخن گوید.) حضرت زینب پاسخ داد: (زن را با قافیه پردازی چه کار؟) حضرت زینب نقش خود را بخوبی ایفا کرد. در همان مجلس ، وقتی که ابن زیاد دستور قتل امام چهارم را داد، با وساطت و جانبازی این بانو از قصدش منصرف شد. دختر امیر مؤ منان در تمام این مدت و در طول مسافرت شام ، علاوه بر انجام وظیفه تبلیغ و نگهداری بیوه زنان و کودکان بی سرپرست ، در حفظ جان امام زمان خود باتمام وجود می کوشید. و ـ مجلس یزید علیه اللعنه : اسرای اهل بیت را از کوفه به شام بردند. وقتی آنها را در مجلس یزید حاضر کردند، سر مقدس امام حسین علیه السلام در تشتی جلوی یزید بود و آن ناپاک با چوب دستی به دندانهای آن حضرت می زد و اشعار کفر آمیز می خواند. حضرت زینب (س) ، خطاب به یزید گفت : (حمد و سپاس تنها خدا را سزد. درود بر رسول خدا و آل او. چه راست فرمود خدا، آنجا که می فرماید: (سرانجام آنها که بدی کردند چه بداست ، چه آنکه آیات خدا را دروغ شمردند و آن را مسخره نمودند.) ای یزید! گمان کردی ، اکنون که راههای زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی و با ما مانند اسیران رفتار کردی ، ما پیش خدا خوار شده ایم و تو گرامی شده ای ؟ و این پیروزی ظاهری تو از آن جهت است که پیش خدا منزلتی داری ؟ بینی بالا گرفته و به گوشه چشم نگاه می کنی و شاد و خرّمی که دنیا به تو رو آورده و امورت منظم شده است ؛ ملک و حکومت ما برایت مصفا گردیده ؟ آرام باش ! آرام باش ! مگر کلام خدا را فراموش کرده ای که می فرماید: (کسانی که کافر شده و به خدا و رسول نگرویده اند مپندارید مهلتی که به آنها می دهیم برای آنها خیر است ، بلکه ما از این جهت به آنها مهلت می دهیم که برگناه خود بیفزایند و برای آنها عذابی دردناک است) ای فرزند آزاد شدگان ! (لقبی که رسول خدا هنگام فتح مکّه به قریش داد) آیا اینکه زنها و کنیزانت را در پس پرده بنشانی و دختران رسول خدا را اسیر وار بگردانی از عدل و داد است ؟ تو پرده حجاب از آنها برگرفتی و چهره آنان را بر اجنبیان آشکار ساختی و به همراهی دشمنان شهر به شهر گرداندی و باعث شدی که اهل هر منزلگاه و سرچشمه ای ، به آنها بنگرند و خویش و بیگانه و مردمان پست در پی دیدار چهره آنان باشند، درحالی که از مردانشان کسی را همراه نداشتند تا یاورشان باشد. چه امید مراقبت و حمایت می رود و به پسر کسی که دهانش جگرهای پاکان را (که نتوانست

بجود) بیرون افکنند (اشاره به کار هند جگر خوار مادر معاویه که خواست جگر حمزه سیدالشهدا را بجود ولی نتوانست) و گوشتش از خون شهدا روییده ؟! او چگونه در دشمنی با ما اهل بیت رسول خدا سستی ورزد، کسی که از روی تکبر و دشمنی و کینه به ما می نگرد؟ تو بدون اینکه خود را گناهکار بدانی و این عملت را جنایتی عظیم بشماری می گویی : ای کاش پدران من (که درجنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند) در اینجا حاضر بودند و از روی شادی بانگ می زدند و چهره هایشان از خرسندی می درخشید و می گفتند: ای یزید دست مریزاد! چوبدستی بردندانهای اباعبدالله ، آقای جوانان بهشت می زنی . چرا چنین نگویی درحالی که با ریختن خون ذرّیّه پیامبر و ستارگان زمین از آل عبدالمطلب زخم را به بن استخوان رساندی و ریشه را کندی ؟ بزرگان قومت را صدا می زنی ؟ بزودی بر جایی که آنها وارد شدند تو هم وارد می شوی و در آن هنگام آرزو می کنی که ای کاش فلج و گنگ بودی و آنچه حالا گفتی ، نمی گفتی و این جنایات را انجام نمی دادی . خدایا، حق ما را از ستمگران بگیر و از برای ما منتقم باش و غضب خود را بر ریزنده خون ما و قاتل حامیان ما، فرود آر. به خدا قسم ای یزید! جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی و با بار سنگین خونهای ریخته شده ذریه پیامبر، و حرمت هتك شده عترتش ، بر آن حضرت وارد خواهی شد، در حالی که خداوند جمعیت متفرقشان را مجتمع می کند، آشفتگی شان راالتیام می دهد و حقشان را می گیرد. (مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده اند امواتند، بلکه زنده و در نزد پروردگار خویش متنعم هستند.) در آن هنگام حکومت و داوری خداوند و خصومت پیامبر با تو و پشتیبانی جبرئیل از پیامبر در این خصومت ، برای تو کافی است . بزودی آن کسی که تو را گمراه کرده و برگردن مسلمانان سوار نمود، خواهد دانست که ستمگران را چه پاداش بدی است و کدام یك از شما جایش بدتر و لشکرش ناتوانتر است . گرچه پیشامدهای ناگوار مرا به سخن گفتن با تو واداشت ، ولی تو را بی مقدار و کوچك و ملامتت را بزرگ وتوبیخ و سرزنش تو را بسیار می دانم ، ولی دیده ها اشکبار و سینه ها سوزان است . واقعاً عجیب است که حزب نجیبان خدا به دست حزب شیطان رطلقا کشته شوند. خون ما از این دستها می چکد و گوشتهای ما از این دهانها می ریزد و گرگها نزد آن بدنهای پاك و پاکیزه می آیند و کفتارها آنها را بر خاك می مالند. ای یزید! اگر امروز ما را غنیمت گرفتی ، بزودی ما را غرامت و تاوان گیرنده می یابی ، در هنگامی که چیزی جز آنچه پیش فرستاده ای نداری و خداوند بر بندگان ظلمی روا نمی دارد. به پیشگاه خدا شکایت می برم و به او تکیه می کنم و تو نیز هر مکری که داری به کارگیر و سعی خویش بنما و از دشمنی فرو گذاری مکن ، که به خدا قسم نام ما را محو نتوانی کرد و وحی ما را از بین نتوانی برد و سرانجام کارما را درك نتوانی کرد و ننگ این حادثه را از خود نتوانی شست . آیا جز این است که نظر و راءیت خطا و روزگارت کوتاه و جمعیتت نابود است ؛ در روزی که منادی ندا کند: (آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمگران است .) حمد و سپاس سزاوار خداوند، پروردگار عالمیان است که اوّل و آغاز ما را به سعادت ونیکبختی و مغفرت و آخر کارما را به شهادت و رحمت ختم کرد. از خداوند می خواهم که ثواب آنها را کامل کند و بر آنها زیاد گرداند و ما را جایگزین خوبی برای آنها قرار دهد که همانا او مهربان و رئوف است وهمو ما را بس است و چه خوب وکیلی است .) این خطبه آتشین و کوبنده و در پی آن خطبه امام سجاد علیه السلام ، سبب انقلاب فکری در شام شد. شامیان متوجه شدند که چه جنایتی به دست آنها انجام گرفته است . یزید که متوجه اثر این روشنگریها شده بود، بسرعت چهره عوض کرد و گناه واقعه را به گردن عبیدالله بن زیاد انداخت و از او برائت و بیزاری جست . اسرا مدتی در دمشق بودند. سپس یزید دستور داد آنها رامحترمانه به طرف مدینه حرکت دهند. سرانجام ، این سفر اندوهناك با بارهای غمی که به جا گذاشت ، به پایان رسید و کاروان اهل بیت به مدینه وارد شد. حال ، محرم و صفر سال ۶۱ هجری سپری شده و ماءموریت حضرت زینب (س) شکل تازه ای به خود می گیرد و می رود تا جزئیات غم انگیز حادثه خونبار کربلا را برای آیندگان تاریخ ثبت و ضبط نماید، تا خود به عیان ببینند که سرنوشت ظالمان و پایمال کنندگان حقوق عترت پیامبر، جز خواری و ذلت چیزی نیست . ز ـ علم : حضرت زینب با قدم گذاشتن در راه

تهذیب نفس ، مورد لطف پروردگار قرار گرفت . وی از جدّ، پدر، مادر و برادرانش که متّصل به منبع علم الهی بودند، کسب فیض کرد و به درجه ای از علم دست یافت که رتبه او را از دیگر مردم ممتاز ساخت . اضافه براین ، بر اساس روایتی از امام سجاد علیه السلام ، آن حضرت از علم لدنی و افاضی خداوند نیز بهره مند بوده است . زینب کبری علیها السلام برای زنان ، در جلسات مختلف ، فقه و تفسیر قرآن می گفت و مدتی درمدینه از جانب امام سجاد (ع) در زمینه احکام الهی و فتوا، نیابت داشت . همچنین روایات زیادی از جمله (خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها) را نقل نموده است . ح ـ حجاب : درمورد رعایت حجاب و پوشیدگی درخاندان عصمت و طهارت احتیاج به شاهد آوردن نیست ، چون آنجا بیت وحی و مظهر پاکی و عفاف بود. مرحوم مامقانی در شرح حال آن بانوی بزرگ می نویسد: زینب ، و کیست زینب ؟ و چه دانی که چه شخصیتی است زینب ؟ او عقیله بنی هاشم است و در صفات پسندیده و اخلاقیات نیکو به مرتبه ای رسیده بود که پس از مادرش فاطمه زهرا، کسی به مقام او نمی رسد و به حق می توان او را (صدّیقه) صغری نامید. درحجاب و عفاف آن چنان بود که از زمان پدر و دو برادرش ، تا روز عاشورا هیچ مردی او را ندید. ط ـ قدر دانی از خدمات دیگران : یکی از اخلاق نیکو، شکر نعمت و قدردانی کردن از خدمات دیگران است . وقتی اهل بیت از شام به مدینه برگردانده شدند، ماءموران در این سفر نسبت به آنها از هیچ احترامی فرو گذار نکردند. ام کلثوم به خواهرش زینب عرض کرد: این آقا (سرکرده ماءمورین) به ما نیکی کرد و ادای حق او بر ما واجب است . چیزی نزد شما هست تا به او صِله کنیم . حضرت فرمود: (واللّه جز زیور آلاتمان چیزی نداریم . پس زیور آلات را به او صله کردند، ولی او قبول نکرد.) ی ـ تحمل مصائب واحتساب : مصیبتهایی که بر بانو زینب کبری (س) وارد شد، از حد قلم وبیان ، خارج است ؛ مصیبتهایی سنگین و پی در پی که هر کوه استواری رامتلاشی می کرد، ولی این بانوی بزرگوار همه این مصائب را تحمل کرد و در صحنه امتحان نقش خود را بخوبی ایفا نمود. در صبر و احتساب او همین بس که بر شهادت چند برادر و برادر زاده و دو فرزند خود به نیکی صبر کرد و در عصر عاشورا هنگامی که در قتلگاه بر بالای جنازه برادر قرار گرفت رو به آسمان کرد و گفت : (خداوندا این قلیل قربانی از ما بپذیر). وقتی خواستند اهل بیت رابه سوی کوفه ببرند آنها را از کنار قتلگاه عبور دادند. امام سجاد علیه السلام پیکر غرقه به خون پدر را دید که اجساد مطهّر اصحاب ، اطراف او افتاده بودند. این منظره تاءثیر عجیبی در روحیه آن حضرت گذارد، بطوری که از شدّت مصیبت به خود می پیچید. حضرت زینب (س) با مشاهده غم و اندوه برادر زاده خود به آن حضرت فرمود: (ای بازمانده جد و پدر و برادرانم ! چه شده که می بینم از شدت اندوه جان خود را فدا می کنی ؟) امام سجاد علیه السلام فرمود: (چگونه بی تابی نکنم در حالی که پدر، برادران ، عموها و پسر عموهایم را در خون غلطان ، و عریان و بدون کفن در بیابان می بینم ونه کسی بر بالین آنها می رود و نه انسانی گرد آنها می گردد.) حضرت زینب (س) عرض کرد: (آنچه می بینی تو را به بی تابی واندارد. به خدا قسم این عهدی است از رسول خدا (ص) با جد و پدر و عمویت .) ک ـ رضا به قضای الهی : این بانو از آن چنان مقامی در زمینه (رضا) برخوردار بود که با وجود عظمتِ مصیبتِ عاشورا و مصائب اسارت ، وقتی ابن زیاد پرسید: (رفتار خدا را با اهل بیت خود چگونه دیدی ؟) فرمود: (ما رَاءَیْتُ اِلاّ جَمیلاً) جز خوبی و زیبایی ندیدم . همچنین در مجلس یزید ملعون درضمن خطبه این چنین فرمود: (حمد و سپاس خدای را که پروردگار دو جهان است او که اوّل و آغاز کار ما را به سعادت و نیکبختی و آخر کار ما را به شهادت و رحمت ختم کرد.) در کتاب خصایص حسینیه چنین آمده است که وقتی خیمه ها را آتش زدند، حضرت زینب (س) خود را آماده کرده بود که اگر مشیّت الهی بر سوختن آنهاست ، همچنان که بر شهادت امام حسین (ع) بود، در خیمه بماند تا مشیّت خدا جاری شود، از این رو برای کسب تکلیف از امام زمان خود سؤ ال کرد: (فرزند برادر چه کنیم ؟ امام سجاد (ع) فرمود: خود را نجات دهید.) ل ـ شجاعت : شجاعت حضرت زینب کبری سلام الله علیها همچون دیگر فضایل او درخشان و تابنده بود. آن حضرت در حالی که عزیزترین نزدیکانش در نصف روز شهید شده بودند و منزل به منزل همراه با زنان و

کودکان خاندان رسالت به اسیری رفته بود، شجاعانه و پر صلابت و با بی اعتنایی خاصی به مجلس عبیداللّه وارد شد. و برای تحقیر ابن زیاد، جواب او را نداد و بدون اینکه از او اجازه بگیرد، نشست . با شجاعت تمام آن چنان خطبه ای خواند که هیچ مرد شجاعی در آن زمان و مکان ، قدرت گفتن حتّی بعضی از جملات آن را نداشت . در شام نیز به مجلس یزید وارد شد و آن خطبه آتشین را خواند و بساط حکومت یزیدیان را متزلزل ساخت . در آن مجلس ، وقتی ، مردی شامی از یزید ملعون خواست که دختر امام حسین علیه السلام را به عنوان (کنیز) به او ببخشد، بر سر مرد شامی فریاد کشید که : (با این درخواست نابجایت) پستی ورزیدی ، خداوند این دختر را نه برای تو قرار داده و نه برای امیر تو! یزید از این جمله خشمگین شده ، گفت : (به خدا قسم جاریه قرار دادن این دختر برای من آسان است و اگر بخواهم ، این کار را می کنم . حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند: به خدا قسم حق چنین کاری را نداری مگر از دین ما خارج شده و دیانت دیگری را انتخاب کنی !) م ـ سخنوری : در مورد سخنوری حضرت زینب (س) کافی است به دو خطبه کوبنده ای که در مجلس ابن زیاد و یزید علیهما لعنهٔ الله انشا کرد، نظری بیفکنیم که همگان را به حیرت واداشته است . (حذلم بن کثیر) که خود یکی از سخنوران و فصیحان عرب است ، از فصاحت و سخنوری این بانو در کوفه متعجب شده ، بطوری که شبیهی جز امام علی علیه السلام ، برای آن بانو نیافته و گفته است : (گویا از زبان امام علی (ع) آهنگ سخن می نمود.) ن ـ عبادت : حضرت زینب از حیث عبادت همچون مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها بود. هر شب نماز شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد. در تمام عمر نماز شب او ترک نشد، حتی شب یازدهم محرم . از امام زین العابدین (ع) روایت شده است که شب یازدهم محرّم ، عمه ام را دیدم که نشسته نماز شب می خواند. در روایت دیگر فرمود: (عمه ام زینب با آن همه اندوه و مصیبت در راه شام نیز نافله های شب را ترک نکرد.) امام حسین علیه السلام در وداع آخر، خطاب به حضرت زینب (س) گفت : (ای خواهر! مرا در نماز شب فراموش مکن !) امام سجاد (ع)می فرمود: (در بین راه شام دیدم که عمه ام نماز را نشسته می خواند. سبب پرسیدم . فرمود: چون سه شب است که بسیار گرسنه ام و ضعف شدیدی بدنم را فرا گرفته است . امام می فرمود: علت آن ، کم بودن طعام بود که چون کودکان سیر نمی شدند. عمه ام زینب سهمیه خود را بین آنان قسمت می نمود. جیره هر نفر در شبانه روز یک قرص نان بود.) حضرت زینب سلام الله علیها مورد احترام اهل بیت علیهم السلام بود. وقتی بر برادرش امام حسین (ع) وارد می شد آن حضرت برای احترام او از جا بلند می شد و خواهر را در جای خود می نشاند.

امّ کلثوم

امّ کلثوم ، دومین دختر امام علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) است . او در سال ششم هجری متولد شد. از زنان فاضل ، بلیغ ، فهیم و بلند مرتبه از خاندان بنی هاشم و همسر عون بن جعفر بن ابیطالب بود. در سال ۵۴ هجری در مدینه وفات یافت او نیز همانند خواهرش زینب کبری شیرزنی بود که در دامان مادری چون زهرا (س) و تحت نظارت پدری چون امیر مؤ منان بزرگ شد و از زنان قهرمان تاریخ گردید. در اینجا با نگاهی کوتاه و گذرا زندگی این بانوی بزرگوار را بررسی می کنیم . الف ـ شهامت وبلاغت : امّ کلثوم همراه برادرش اباعبدالله الحسین (ع) به کربلا آمد. سرانجام ، روز عاشورا با تمام مصیبتهای خونبارش به پایان رسید. آن شب امّ کلثوم در کنار خواهرش زینب ، به پرستاری و نگهداری اطفال پرداخت . روز بعد قافله اسرا به سوی کوفه حرکت داده شد. هنگام ورود به کوفه ، امّ کلثوم در حالی که نان و خرمای مردم کوفه را به میان آنها پرتاب کرد، فریاد زد: (ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است !) سپس در حالی که صدایش به گریه بلند بود کوفیان رامخاطب قرار داد و فرمود: (ای مردم کوفه ! بدی و رسوایی بر شما باد! شما را چه شده است که حسین را یاری نکردید و او را کشتید و اموال ودارایی اش را غارت کردید و تصرف نمودید و اهل بیتش را به اسارت گرفتید و حال بر او گریه می کنید؟! هلاک وتباهی

و دوری از رحمت خدا بر شما باد! آیامی دانید چه جنایت بزرگی مرتکب شده وچه گناه و بار سنگینی بر پشت خود نهاده اید و چه خونهایی ریخته و چه پرده نشینان بزرگواری را مصیبت زده کردید و چه دخترانی را جامه ربوده و چه اموالی راغارت کرده اید؟! بهترین مردم بعد از رسول خدا را کشتید. رحم از دلهای شما رخت بر بسته است . آگاه باشید که حزب و گروه خدارستگارانند و حزب و گروه شیطان از زیانکاران .) سپس اشعاری به این مضمون خواند: (برادرم را به ستم کشتید، بزودی آتشی سوزان شما را در بر گیرد. خونی را ریختید که خدا و قرآن و پیامبر ریختن آن راحرام کرده بودند. پس شما را به آتش دوزخ بشارت باد که به یقین در آن جاویدان خواهید ماند تا زنده ام در مرگ برادرم گریان خواهم بود. چه او بهترین کسی بود که بعد از پیامبر به دنیا آمد. دیده گانم در این مصیبت آن چنان اشکی فراوان بر گونه ریزند که هرگز نخشکد.) سخنان و مرثیه آن بانو آن چنان نافذ وموثر بود که تمام شنوندگان را دگرگون ساخت . راوی گوید: (هیچ مرد و زنی از آن روز گریان تردیده نشده است .) ب ـ شجاعت : درمجلس ابن زیاد، وقتی آن نانجیب در مکالمه با حضرت زینب کبری (س) از کشته شدن امام حسین علیه السلام اظهار خوشحالی کرد، امّ کلثوم خطاب به اوگفت : (ای پسر زیاد! اگر چشم توبه قتل امام حسین (ع) روشن گردید، بدان که هر آینه چشم رسول به دیدار او روشن می شد و حضرت او را بوسید و لبهای او را می مکید و حسین و برادرش را بر دوش خود سوار می کرد. پس (ای ملعون) خود رابرای جواب فردا آماده کن .) جریان زیر نمونه دیگری از شجاعت آن بانو است : هنگام ورود به شام ، شمر در حالی که سر امام حسین (ع) را بر سر نیزه داشت گفت : (من صاحب نیزه بلندم ، من ، قاتل صاحب دین اصیل ، منم کشنده فرزند سیدالوصیین که سرش را برای امیر المؤ منین یزید آورده ام .) امّ کلثوم جواب داد: (ای لعین ، فرزند لعین ! خاک بر دهانت ! لعنت خدا بر گروه ستمگران ! تو به کشتن کسی افتخار می کنی که جبرئیل و میکائیل در گهواره ذکر خواب برای او می گفتند: کسی که اسم او بر سرا پرده عرش پروردگار نوشته شده است و کسی که خدا، پیامبران مرسل را به جدّ او ختم کرد و به وسیله پدرش مشرکان را ریشه کن نمود. پس کجاست مثل جدّ من محمّد مصطفی (ص) و پدرم علی مرتضی (ع) و مادرم فاطمه زهرا (س) ؟) خولی گفت : (تو هرگز از شجاعت سربرنتابی ، زیرا دختر مرد شجاعی هستی .) ج ـ عفت : وقتی اسرا را به شام وارد می کردند مردم برای نظاره آنها جمع شده بودند. امّ کلثوم به شمر رو کرد و گفت : (ما را از دروازه ای که مردمان کمتری آنجا اجتماع کرده اند وارد کن و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شوند و کمتر به حرم رسول خدا بنگرند.) شمر، که مقصود آن بانو را فهمید، به خاطر سرشت ناپاکی که داشت بر عکس عمل کرد. امّ کلثوم هنگام ورود به مدینه با خواندن اشعاری به بیان واقعه کربلا پرداخت .

دختران امام حسن (ع)

امام حسن (ع) چهار دختر داشت که یکی از آنها فاطمه معروف به (ام عبداللّه) همسر امام زین العابدین و مادر امام باقر(ع) بود شرح حال او قبلاً ـ ذکر شد. یکی دیگر از دختران امام حسن ، رقیه همسر عبید الله بن عباس بن امیر مؤ منان بود. در کتب تاریخ و شرح حال از او به (عقیله) تعبیر شده که از آن معلوم می شود از زنان بزرگ و با فضیلت بوده است از شرح حال او و دیگر خواهرانش اطلاع بیشتری در دست نیست .

فاطمه دختر امام حسین (ع)

فاطمه دختر بزرگ امام حسین (ع) از زنان عالم ، فاضل و بزرگوار اهل بیت است . نام مادرش (ام اسحاق) بود. این بانوی بزرگوار تحت تربیت امام حسین (ع) پرورش یافت و به مراتب والای ایمان نایل شد با پسر عمویش حسن مثنی

(فرزند امام حسن) ازدواج کرد و فرزندانی ثمره این ازدواج بودند که بعد از قیام عاشورا پرچم انقلاب علیه اُمویان و عباسیان رابر افراشته داشتند. وی همراه پدر و بقیه خاندان خود به کربلا آمد و از آنجا به اسارت به شام رفت و در تحمّل مصیبتها و رساندن پیام شهدای عاشورا همراه عمه اش زینب سلام الله علیهابود. الف ـ همسر فاطمه : حسن بن حسن مردی بزرگوار، دانشمند و پارسابود. او همراه عموی خود در صحنه کربلا حاضر شد و با دشمنان دین جنگید. چون امام حسین (ع) و اصحاب کربلا شهید و اهل بیت اسیرشدند او رادر میان کشته ها یافتند در حالی که هنوز زنده بود. یکی از اقوام مادری او شفاعت کرد و نگذاشت او رابکشند. او وصی پدرش و متولی صدقات آن حضرت بود. در سن ۳۵ سالگی بر اثر دسیسه ولیدبن عبدالملک مسموم شد و دارفانی را وداع گفت . فاطمه بر بالای قبر او چادر زد و یک سال از عمر خود را بر سر قبر او گذراند در حالی که روزها روزه بوده و شبها تا صبح به نماز مشغول بود. بانو فاطمه در سال ۱۱۷ هجری در مدینه از دنیا رفت و عمر او در آن وقت از هفتاد گذشته بود. ب ـ عبادت و بندگی : عبادت مظهر اعلای ارتباط با مبداء، مناجات و نجوا با کمال مطلق و محبوب بندگان خداست و اهل بیت علیهم السلام در این وادی از همه سبقت گرفته اند. این بانو همچون اهل بیت علیهم السلام به عبادت و راز و نیاز با خالق جهان علاقه خاصی داشت . امام حسین (ع) درباره این بانوی بزرگوار فرمود: (در دین داری چنان است که شب راسراسر به عبادت به سر می برد و روز را به روزه .) ج ـ علم : فاطمه از زنان دانشمند اهل بیت است و روایات زیادی از او نقل شده است . د ـ امانتدار ودایع امامت : امانت هرچه مهمتر و با ارزشتر باشد، امانتدار مطمئن و با اعتمادتری را می طلبد، پس هنگامی که آن امانت از ودایع امامت باشد باید آن را به امینی سپرند که از مقامی بس ارجمند و عالی در زمینه اطمینان ، امانتداری ، ایمان و تقوا برخوردار باشد. در طول تاریخ فقط بانوان انگشت شماری به چنین مقامی رسیده و چنین شایستگی از خود نشان داده اند. یکی از این بانوان ، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بود. امام باقر علیه السلام فرمود: چون هنگام شهادت حسین بن علی (ع) فرا رسید، دختر بزرگش ، فاطمه راطلبید و کتابی پیچیده و وصیتنامه ای آشکار به او داد؛ چون امام زین العابدین (ع)بیمار شده بود و در ظاهر امیدی به حیات ایشان نبود. سپس فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین (ع) داد. به خدا قسم ! آن نوشته به ما رسید. راوی گوید عرض کردم : (فدایت شوم در آن کتاب چه نوشته بود؟ فرمود: به خدا قسم آنچه از زمان خلقت آدم (ع) تا به آخر رسیدن دنیا مورد احتیاج اولاد آدم است در آن موجود است . به خدا، احکام حدود حتی جریمه خراش در آن ثبت است .) این حدیث به خوبی اثبات کننده شاءن آن بزرگوار است زیرا به خاطر شرایط نامناسب و احتمال خطر، امانت را به صاحب آن ـ حضرت سجاد ـ بسپارد و حضرت زینب سلام الله علیها نیز برای نگهداری این امانت ، در معرض خطر بیشتری بود، کسی که در نظر امام شایستگی حفظ آن و تحویل به امام بعد را داشت ، حضرت فاطمه بود. ه –مادر انقلابیون : این بانو نه تنها خود از شجاعت و شهامت والایی برخوردار بود، بلکه علاوه بر آن مادر جوانانی است که بعد از واقعه عاشورا پرچمدار قیام علیه حاکمان ستمگر زمان بودند. فرزندان این بانو، سادات حسنی (همچون عبدالله بن حسن مثنی و برادرانش حسن و ابراهیم و اولاد این بزرگواران) در طول دوران بنی امیه و بنی عباس ، پرچم قیام و مبارزه را در جای جای جهان اسلام برافراشتند و خواب خوش از چشم خلفای جور ربودند و نگذاشتند آب خوش از گلویشان پایین برود. راوی گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم . امام به من فرمود: (یا شما شناختی از آل حسن که پیش از ما خروج کردند، دارید؟ گزارش کارهای آنان به ما می رسید. ما نمی خواستیم در این باره سخنی بگوییم و از خدا خواستیم که آنان را در عافیت قرار دهد. اما آنان را با عافیت چه کار؟) سپس با صدای بلند گریه کرد و فرمود: (پدرم از فاطمه دختر امام حسین روایت کرد که گفت : از پدرم امام حسین (ع) شنیدم فرمود: ای فاطمه ! از نسل تو کسانی هستند که در کنار فرات به قتل می رسند یا زخمی می شوند، نه گذشتگان به مقام آنان نائل شده اند و نه آیندگان می توانند به مقامشان نایل شوند و از نسل فاطمه بنت الحسین (ع) جز این افراد کسی باقی نمانده بود. و ـ بلاغت و سخنوری : از خصوصیت بارز اهل

بیت علیهم السلام بلاغت آنهاست . آن مبلغان احکام الهی ، بلاغت و فصاحت را به عنوان ابزاری در خدمت تبلیغ گرفتند و از این ابزار بهترین استفاده راکردند. بانو فاطمه نیز در بلاغت و سخنوری همچون دیگر اهل بیت سرآمد عصر خویش بود. پس از خطبه عمه اش زینب علیهماالسلام در کوفه با صدای رسا فرمود: سپاس برای خدا، سپاسی به شماره ریگها و سنگها و هموزن آنچه از روی زمین تا عرش اوست . او را حمد می کنم و به او ایمان دارم و توکّلم به اوست . شهادت می دهم که خدا یکی است و شریکی برای او نیست و محمد صلی اللّهُ عَلیهِ وَ الِه بنده و پیامبر اوست . گواهی میدهم که فرزندان او رادر کنار فرات سر بریدند، بی آنکه خونی از آنان طلبکار باشند و خونخواهی کنند. پروردگارا به تو پناه می برم از اینکه به ذات مقدس تو دروغ و افتراببندیم یا برخلاف آنچه به پیامبرت دستور فرمودی که : از مردم برای وصی خود علی بن ابی طالب بیعت بگیرد، سخنی بگویم . همان علی بن ابی طالب که حقش را غصب کردند و او رابیگناه کشتند چنان که دیروز نیز گروهی که با زبان مسلمان و در دل کافر بودند، فرزند او را در کربلا شهید کردند. نابود باد قومی که در حیات و به وقت تسلیم جان بر او ستمها کردند، تا اینکه تو او رابا مناقب ستوده و طبیعتی پاکیزه و با فضایل اخلاقی معروف و مناقب مشهور به جوار رحمت خود بردی . خداوندا تو می دانی که ملامت هیچ ملامتگری او را از عبودیت تو باز نداشت . تو او را در کودکی به اسلام رهنمون شدی و چون بزرگ شد مناقب او را ستودی . او همواره در راه تو و برای خوشنودی پیامبر تو، امت رانصیحت کرد تا آنکه او را به سوی خود باز گرفتی ، او به دنیا بی اعتنا و به آخرت راغب بوده و در راه تو همواره با دشمنان مبارزه کرد. تو از او خوشنود شدی و او رابرگزیدی و به راه راست هدایت فرمودی . ای مردم کوفه ! ای اهل مکر و خدعه ! خداوند ما رابا شما آزمایش کرد و شما را با ما. مارابه واسطه این امتحان به نیکی ستود و فهم و علم خود را به امانت به ما سپرد. پس ما گنجینه علم و فهم و حکمت او هستیم . ما در همه شهرها حجت خداوند در روی زمینیم . خداوند مارا به کرامت خود بزرگ داشت و به واسطه محمد صلی اللّهُ علیه و اله بر بسیاری از خلق خود برتری داد. شما ما را تکذیب و تکفیر کردید، ریختن خونمان رامباح و جنگ با مارا حلال و غارت اموالمان راجایز دانستید. گویا ما از اسیران ترکستان و کابلیم ! دیروز جد ما را کشتید و هنوز خون ما بر اثر کینه های دیرین شما از شمشیرهایتان می چکد و از بهتانی که بر خدا بستید و خدعه و مکری که نمودید چشمهای شما روشن و دلهای شما خوشحال و شادمان است . ولی بدانید که خداوند بهترین مکر کنندگان است . شما از ریختن خون ما و چپاول و غارت اموال ما خشنود نباشید، چرا که این مصایب پیش از این در کتاب (الهی) نوشته شده و بر خداوند سهل و آسان است تا (با علم به اینکه این مصیبتها تقدیر خداوند است) بر آنچه از دست داده ایدملول و افسرده نشوید و از منافع و سودهایی که به شما داده است خشنود نباشید زیرا خداوند حیله گران و گردنکشان رادوست نمی دارد. ای اهل کوفه هلاکت بر شما باد! منتظر لعنت و عذاب خداباشید که به همین زودی ، پی در پی از آسمان بر شما وارد خواهد شد و شما را به کیفر کارهایتان معذّب خواهد نمود و بعضی از شما رابه دست بعضی دیگر مبتلا کرده و از شما انتقام خواهد کشید. آنگاه به سزای این ستمها که در حق مانمودید، روز قیامت در آتش دردناک دوزخ همیشه و جاودان خواهید بود. هان که لعنت خدابر ستمکاران باد! وای بر شمااى کوفیان ! آیا می دانید با کدامین دست مارا نشان تیر و شمشیر ساختید و با کدام نفس به جنگ ما پرداختید و با کدام پا به جنگ ما گام نهادید؟ به خدا سوگند دلهای شما را قساوت گرفته ، جگرهای شما سخت و خشن شده ، سینه هایتان از علم بی بهره مانده و چشم و گوشتان از کار افتاده است . ای اهل کوفه ! شیطان شما رافریب داد و از راه راست منحرف ساخت و پرده جهل ، مقابل دیدگان شما کشید، بگونه ای که دیگر هدایت نخواهید شد. ای اهل کوفه ! هلاکت بر شما باد! آیا می دانید کدام خون از پیامبر خدا به گردن شماست و او آن را از شما طلب خواهد کرد؟ و نیز آن دشمنیهایی که با برادرش علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان و عترت او کردید و بعضی از شما به این جنایتها افتخار نیز نموده اند و می گویند: ما علی (ع) و فرزندان علی (ع) را با شمشیرهای هندی و نیزه ها کشتیم و خاندانش را اسیر گرفتیم چونان اسیران ترک و آنها رابا

سرنیزه ها زدیم چه زدنی ! سنگ و خاک بر دهانت ای کسی که به کشتن مردمانی که خداوند آنها را از هر آلودگی پاک داشته و پاکیزه شان گردانیده است ، افتخار می کنی . ای ناپاک ! دهان ببند و مانند سگ بر جای فرو نشین ، چنان که پدرت نشست . همانا برای هر کس کاری است که انجام داده و از پیش فرستاده است . وای بر شما! آیا به ما بر چیزی که خداوند مارا به آن برتری داده است حسد می برید... ما را گناهی نیست جز اینکه دریای کرم ما روزگار را به خروش آورده است و دریای فضل شما با دعا نیز قابل مکیدن نیست ! این فضل خداوند است و اوست صاحب فضل بزرگ که به هر کس خواهد عطا فرماید و کسی را که خداوند از نور خود بی بهره گرداند، پیوسته در تاریکی خواهد بود.)

سکینه دختر امام حسین (ع)

سکینه دختر امام حسین (ع) از بانوانی است که در کربلا حضور داشت و سپس همراه دیگر بانوان اهل بیت به اسارت رفت . نام او آمنه و نام مادرش رباب بود. وی از زنان بزرگ اهل بیت علیهم السلام بود. صفات کمال و خصال نیک و پسندیده او شهرت داشت . ایمانش به مرحله کمال و اطمینان قلبی رسیده بود و لقب سکینه یادآور سکون و وقار اوست .(۴۳۱) الف ـ محو جمال سرمدی : بانو سکینه مرواریدی بود که در صدف قداست پرورش یافت و گوهر جهان افروزی از خزانه ولایت بود. مربی او خامس آل عبا، سیدالشهداء (ع) بود. او با گوش جان تعالیم پدر را فرا گرفت و در میدان علم و عمل پیش تاخت تا به مرحله ای رسید که جز به عالم قدس و فناء فی الله توجه نداشت . زهد می ورزید و به عبادت حق تعالی و مناجات و راز و نیاز با او مشغول و غرق در انوار جلال و جمال الهی بود. امام حسین (ع) درباره شاءن سکینه فرمود: (اَمَّا سُکَیْنَةُ فَغالِبٌ عَلَیْهَا الاِْ سْتِغْراقُ مَعَ اللّهِ تَعالی) غرق شدن با خدای تعالی بر او غلبه دارد. آری انسان چون عشق محبوبی بر جانش نشست ، دیگر چیزی غیر از معشوق نمی بیند و چون متوجه اوست حواس ظاهرش از کار می افتد. همان طور که زنان میهمان زلیخا چون چشمشان به جمال یوسف صدّیق افتاد، دست از ترنج نشناخته ، دستها بریدند. این بریدگی و انقطاع حتی در عشق ظاهری وجود دارد تا چه رسد به عشق حقیقی . بیان مقام استغراق مع الله از قلم کسانی بر می آید که خود در آن وادی باشند. ب ـ عفاف : اهل بیت ، اسوه بشریتند و انسانها باید درس چگونه بودن رااز آنها بیاموزند. سکینه یکی از این اسوه هاست که به زنان جامعه اسلامی درس عفت ، حجاب و حیا می آموزد. راوی گوید: وقتی اسرا را به شام وارد کردند آنها بر شتران بی جهاز سوار بودند دختر جوانی سوار بر شتری لاغر و بی روپوش و جهاز در حالی که نقابی بر صورت داشت جلو آمد و صداکرد: (وا محمداه وا جداه و...) به سوی او رفتم . فریادی زد و از حال رفت . وقتی به هوش آمد عرض کردم : (ای بانوی من چرا فریاد زدی ؟ ـ آیا از خدا و پیامبرش حیا نمی کنی به حرم رسول خدا می نگری ؟ ـ به خدا با نظر ریبه به شما نگاه نکردم . ـ تو کیستی ؟ ـ سهل بن سعید از دوستان شما هستم . اگر از من خدمتی بر می آید، فرمان بده تا انجام دهم .) آن بانو خود را معرفی کرد و فرمود: (اگر می توانی به نیزه داری که این سر را حمل می کند بگو که تا سر را با فاصله بیشتری از ما حمل کند تا مردم به نظاره آن سر مبارک مشغول شوند و کمتر به حرم رسول خدا نگاه کنند.) آری آن بانو گرچه مصیبت دیده و اسیر است ، ولی همچنان حافظ حجاب و عفت خود بود. و از اینکه در معرض دید اجنبی باشد رنج می برد. ج ـ در کربلا: بانو سکینه در دوران جوانی در کربلا حاضر شد. او به همراه پدر و برادرانش و دیگر افراد اهل بیت در آن صحنه دلخراش حضور یافت . امام حسین علیه السلام نسبت به سکینه محبت خاصی داشت و درباره سکینه و مادرش رباب فرمود: آن خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند. بانو سکینه که مصیبت دیده شوهر، برادران ، عموها و عمو زادگان خود بود، هنگام آخرین وداع امام حسین (ع) نتوانست وداع را تحمل کند؛ با اشک روان اندوه بار و حیران بر پدر می نگرد. آن حضرت با مشاهده دخترش فرمود: (ای سکینه ! پس از من بزودی گریه تو بسیار خواهد بود، آنگاه که مرگ ، مرادر یابد، با اشکی که از حسرت می ریزی دل مرامسوزان تا روح

در کالبـد من است . پس آنگـاه که کشته شـدم ای بهترین زنـان ، تو به کاری که انجام می دهی (عزاداری) سـزاوارتری .) پـدر بـه میـدان رفـت و بـه شـهادت رسـیـد. دشـمـن خیـمـه هـا را آتـش زد. اهـل بـیـت شـب یـازدهـم را بـا هراس و وحشت به صبح آوردنـد. صبحگاهان آنـان را به سوی کوفه حرکت دادنـد. کـاروان اسیران را از کنار قتلگاه عبور دادنـد. سکینه جنازه پـدر را در آغوش گرفت و با او به نجوا پرداخت . در این هنگام از حلقوم پـدر شـنید که فرمود: (شـیعیان من ! هر زمان آب گوارایی نوشـیدید مرا به یـاد آوریـد و هر وقت حکایت غریب یا شـهیدی را شـنیدید بر من بگرییـد. آن قـوم سـتـم پـیـشـه بـه اجـبـار سـکـیـنـه را از جنـازه پـدر جـدا کـردنـد و هـمـراه بـا بـقـیـه اهـل بیت به سوی کوفه حرکت دادنـد. د -وفات : بـانـو سـکـینـه در زمان حیات پـدر بزرگوارش با پسـر عموی خود عبـدالله اکبر فرزندامام حسن مجـتبی (ع) ازدواج کرد. عبدالله در روز عاشورا در رکاب امام جنگید و به شـهادت رسـید. سکینه سال ۱۱۷ هجری دار فـانی را وداع گفت در آن زمـان خالـدبن عبـدالملک حـاکم مـدینه بود. به او خبر دادنـد و اجـازه دفـن خـواسـتـنـد. خالد پیام داد که صبر کنید تامن حاضـر شوم و بر جنازه او نماز گـزارم . قـصـد خالد این بود که مـدتی از وفات بگذرد و جسد آن بانو بو بگیرد؛ از این رو، دسـت بـه دست مالید تا روز به سـر آمد. محمد نفس زکیه خواهر زاده سکینه ، چهارصـد دینار به عـطـاری داد تا مجمرهای بوی خوش در اطراف نعش گذارد و این توطئه خالد نقش بر آب گردد. پـس از آن ، جـمـعـیـّت گـروه گـروه بـر آن جنازه پاک نماز خوانده و او رادفن کردند. رضوان و برکات خدا بر او باد.

عروس امام سجاد(ع) (همسر زید شهید)

نام او ریطه ، دختر ابوهاشم عبـدالله بن محمـد حنفیه ، و مادر یحیی بن زیـد است . این زن بزرگ ، مـصـیـبـت شـهـادت شـوهـر و فـرزنـد خـود زیـد و یـحـیـی را دیـده و بـرای رضـای خـدا تحمـل کرد. وقـتی فرزنـدش را شـهید کردنـد و سـرش را برای ولیـدبن عبدالملک اموی فرسـتادند، دسـتور داد که آن را به مدینه برده ، در دامن مادرش بیندازد. وقتی سر یحیی رادر دامن مادر گذاشتند، نگاه پر عاطفه ای به آن کرد و به سـینه چسبانید و از ته دل آه سوزناکی کشید و گفت : (مـدتـی طـولانـی او را از مـن دور کـردیـد و حالا کشـته او را به من هدیه می کنید، درود خدا در هر صبح و شام بر او و پدرانش باد.) شـیخ طریحی در(منتخب) نقل می کند که همسـر جناب زید را دسـتگیر کردند و چنان اعضایش رادر هـم کـوفـتـنـد کـه بـه واسـطـه آن ضـربـات ، روح از بـدنـش پـرواز نـمـود. رحـمـت الله علیها

ام سلمه

او دخـتـر امـام بـاقـر(ع) هـمـسـر مـحـمـد ارقـط ـ نـوه امـام سجاد(ع) ـ بوده است . وقتی فرزندش اسـمـاعـیـل مـریـض شد، خدمت امام صادق (ع) رسـید و از آن حضـرت خواست تا دعایی برای شـفای فرزنـدش بـه او بـیـامـوزد. امـام بـه او دعـایـی آمـوخـت کـه فـرزنـد بـه واسطه آن شفا یافت .

عایشه نَبَویّه ، دختر امام صادق (ع)+++ـ نـبـویه گفته اند تا با عایشه همسـر پیامبر(ص) اشـتباه نشود. (اعیان الشـیعه ، ج ۷، ص ۴۰۵.)+++

چـنـانـکـه گـذشـت نـام دخـتـران امـام صـادق (ع) ام فـروه ، اسـمـا و فـاطـمـه بـوده است . بـه احـتـمـال زیـاد عـایـشـه نام ام فروه می باشد.(۴۴۲) بنابراین مادرش فاطمه ، نوه امام سـجـاد(ع) اسـت . عـایـشـه از زنـان ، بـزرگ عـابـد و فاضل عصر خود بود. او در دعای خود می گفت : (وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ لَئِنْ اَدْخَلْتَنِی النّارَ لاَ خُذَنَّ تَوْحیدی بِیَدی وَ اَدُورُ بِه عَلی اَهْلِ النّارِ وَ اَقُولُ لَهُمْ وَ حَّدْتُهُ فَعَذَّبَنی) (الهـی ! بـه عـزت و جلالـت قسم ، اگر مرابه جهنم ببری من توحیـدم رابه دست گرفته و در بین اهل آتش می چرخم و به

آنها می گویم : او رابه یکتایی شناختم و او مرا عذاب کرد.) این بانوی بزرگوار در سال ۱۴۵ در مصر وفات کرد و در همانجا به خاک سپرده شد. قبر او از همان زمان ، مزار عام و خاص گردید و اهل مصر نسبت به او اعتقاد خاصی داشته ، به زیارت قبر او تبرک می جویند.

این خانم ، همسر اسحاق فرزند امام صادق (ع) است . نفیسه فرزند حسن بن زید بن امام حسن (ع)، می باشد. او در سال ۱۴۵ در مکه متولد و بزرگ شد. سپس به مدینه آمد و بیشتر اوقات خود را به نماز و روزه می گذرانید همیشه همراه حرم پیامبر بود. سی مرتبه به حج مشرف شد که بیشتر آن با پای پیاده بود. از خوف خدا بسیار گریه می کرد و می گفت :

(اِلهی وَ سَیِّدی مَتِّعْنی وَ فَرِّحْنی بِرِضاکَ عَنّی فَلا سَبَبَ لی اَتَسَبَّبُ بِهِ یَحْجُبُکَ عَنّی) ای خدای من ! ای آقای من ! مرا به رضایت خود بهره مند و مسرورم کن که مرا هیچ وسیله ای نیست که با توسل به آن از تو پوشیده شوم (و از قهر و خشمت در امان بمانم .) برادرزاده اش ـ زینب ـ گوید: چهل سال به عمه ام نفیسه خدمت کرده ام و در این مدت ندیدم که شب را بخوابد و یا روز را روزه نباشد. به او گفتم : (آیا با خودت مدارا نمی کنی ؟) گفت : (چگونه مدارا کنم و حال آنکه عقبه ها و گردنه هایی در پیش است . که جز رستگاران نمی توانند از آن عبور کنند. از زینب پرسیدند: (که بانو نفیسه چه غذایی می خورد؟) گفت : (او در هر روز یک وعده غذا می خورد و سبدی جلوی جانماز او آویزان بود که هرچه می خاست در آن یافت می شد و من نمی دانستم که چه کسی آنها رابرای او می آورد و تعجب می کردم . پس آن بانو به من گفت : هر کس که با خدا باشد و در راه خدا استقامت کند جهان آفرینش در دست او و تحت اختیار او خواهد بود. زینب گوید: عمه ام حافظ قرآن بود و تفسیر آن را می دانست . او قرآن می خواند و گریه می کرد. در دعای خود می گفت : خدایا! زیارت حضرت ابراهیم خلیل را برای من میسر گردان .) (دعای او مستجاب شد) با شوهرش به حج رفتند و از آنجا به زیارت قبر حضرت ابراهیم مشرف گردیدند و در مصر ساکن شدند. در مصر کراماتی از او ظاهر شد، از جمله اینکه در همسایگی او خانواده ای یهودی ساکن بودند که دختری زمین گیر داشتند. این دختر یهودی به آب وضوی بانو نفیسه تبرک جست و شفا یافت . وقتی خبر این کرامت منتشر شد، توجه مردم نسبت به او چند برابر گردید، به طوری که مردم شهر برای زیارت او هجوم می آوردند. ازدحام زایرین برای بانو مشکلاتی پیش آورد که ناچار شد تصمیم به بازگشت بگیرد. مردم پافشاری کردند که در مصر بماند ولی آن بانو اصرار در رفتن داشت . مردم به امیر مصر متوسل شدند که شفاعت کند و تقاضانماید که بانو از قصد مراجعت منصرف شود. امیر که مرد نیکی بود، خدمت نفیسه رسید و تقاضای خود واهل مصر را به اطلاع او رساند و خواهش کرد که در مصر بماند. بانو نفیسه گفت : (من قصد داشتم پیش شما باشم ولی من زنی ضعیف هستم و مردم ، زیاد بر من وارد می شوند و مراز دعا و عبادت باز می دارند. علاوه بر این خانه من کوچک است و گنجایش این جمعیت را ندارد.) امیر گفت : (من مشکلاتی که فرمودی رفع می کنم . در مورد خانه ، من خانه وسیعی دارم ، خدارا گواه می گیرم که آن را به تو بخشیدم و امیدوارم با رد آن مرا خجالت زده نکنی و در مورد فراوانی جمعیت که شما را از عبادات و تهیه زاد و توشه آخرت باز داشته ، پیشنهادم این است که شنبه و چهار شنبه را به دیدار مردم اختصاص دهی .) نفیسه پیشنهاد او راقبول کرد و در مصر ماند. این بانوی بزرگوار در مصر بود تا اینکه دار فانی را وداع گفت . نقل شده است که این زن بزرگ قبری در خانه خود کنده بود و در آن قبر، بسیار نماز و قرآن می خواند، به طوری که ۱۹۰ بار و به قولی ۱۶۰۰ بار و به قولی ۲۰۰۰ بار قرآن را در آن قبر ختم نموده در وقت احتضار، روزه بود. پزشکان از او خواستند که افطار کند. او در جواب گفت : (وا عجبا! سی سال است که از خداوند مساءلت می کنم که با حالت روزه از دنیا بروم و اکنون که روزه هستم افطار کنم !) سپس شروع به خواندن سوره شریفه انعام کرد و وقتی به آیه شریفه (قُل لِمَنْ ما فِی السَمواتِ وَ الاَرْضِ قُلْ لِلّهِ کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الَّرحْمَهً) یا به قولی به آیه شریفه (لَهُمْ دارُ السَّلام عِنْدَ رَبِّهِمْ). رسیده جان به جان

آفرین تسلیم کرد. همسرش خواست نفیسه را برای دفن به مدینه بیاورد، ولی مردم مصر اصرار داشتند که او را در مصر دفن نماید. اسحاق راضی نمی شد تا اینکه در خواب ، جدش پیامبر خدا(ص) رادید که فرمود: (در مورد نفیسه با مردم مصر معارضه مکن که همانا رحمت خدا به برکت او برایشان نازل می شود.) اسحاق او را در مصر دفن کرد و مزار او تا به حال زیارتگاه خاص و عام بوده و معروف است که دعا در نزد قبر او مستجاب می شود. در شب وفات او از هر خانه ای در مصر صدای گریه بلند بود و شمعهای فراوانی روشن . غصه و اندوه سراسر مصر را فرا گرفت . نفیسه از زنان عالم اهل بیت علیهم السلام بود و احادیثی از او روایت شده است و جماعتی از جمله شافعی از ائمه اهل سنت از او حدیث نقل کرده اند.

دختران امام کاظم (ع)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چند دختر به نام فاطمه داشت . فاطمه

معصومه (س) بزرگترینشان بود. ایشان در اوّل ذیقعده سال ۱۷۳ هجری قمری در مدینه متولد شد. ظاهراً مادرش (نجمه) مادر امام رضا (ع) باشد. این بانوی معظم در سال ۲۰۱ هجری ، از مدینه به همراه چند تن از برادرانش و چند خدمه به قصد زیارت برادر خود امام رضا(ع) خارج شد در بین راه چون به ساوه رسید، بیمار شد. وقتی خبر ورود او به آل سعد از بزرگان قم رسید، همه تصمیم گرفتند خدمت بانو مشرف شوند و از محضرش تقاضا کنند به قم تشریف بیاورد. موسی بن خزرج ، بزرگ ایشان ، همان شب به ساوه رفت و با جلب موافقت آن بانو حضرتش را به قم آورد. حضرت معصومه (س) مدت کمی بعد از ورود به قم در اثر کسالت بدرود حیات گفت و موسی بن خزرج آن حضرت را در باغ اختصاصی خود به نام بابلان در کنار رودخانه دفن نمود و آن باغ را وقف قبرستان کرد که به مقبره بابلان معروف گردید. نقل شده ، بعد از غسل و تکفین ، او را کنار مقبره آوردند. در این وقت آل سعد با هم اختلاف کردند که چه کسی در قبر وارد شود و آن بانو را دفن کند. سرانجام ، اتفاق کردند که خادم پیری از ایشان به نام قادر که مرد صالحی بود این وظیفه را انجام دهد. در این بین دیدند دو سوار که چهره پوشیده بودند از جانب بیابان رسیده و از اسب پیاده شدند و بر آن بانو نماز گزاردند و وی را دفن کردند و بازگشتند و کسی آنها رانشناخت . از تاریخ زندگی این بانوی عزیز و مدت عمر او اطلاع دقیقی در دست نیست . ۱ ـ حضرت معصومه (ص) در آینه روایات حضرت فاطمه معصومه نخبه دودمان نبوت و زبده خاندان امامت بود. در بلندی مقام و منزلت ، جلالت ، عفاف و کرامت در بین معاصران خود، یگانه بود و در میان امام زادگان ، تنها کسی است که به پاداش زیارت تربتش ، بهشت را واجب شمرده اند. روایاتی که در مورد این بانو وارد شده بیانگر عظمت و جلالت قدر اوست . از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: (خداوند جل جلاله را حرمی است و آن مکه مکرمه است و رسول خدا(ص) راحرمی است و آن مدینه است و امیرالمؤ منین (ع) راحرمی است و آن کوفه است و ما را حرمی است و آن قم است و بزودی بانویی از فرزندان من به نام فاطمه در آن مدفون می شود که هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.) حضرت صادق (ع) زمانی این کلام را فرمود که همسرش هنوز به امام کاظم (ع) حامله نشده بود. شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از امام رضا (ع)نقل کرده که راوی در مورد شاءن دختر موسی بن جعفر (ع) سؤ ال کرد و حضرت فرمود: (هرکس او را زیارت کند بهشت برای اوست .) امام رضا(ع) به سعد اشعری فرمود: (ای سعد! قبری از ما، در نزد شماست .) سعد گفت : (فدایت شوم ! قبر فاطمه دختر موسی بن جعفر (ع)؟) امام فرمود: (آری هرکس با شناخت شاءن و منزلت او را زیارت کند، بهشت از آن اوست .) در کامل الزیارة از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: (هر کس عمه ام را در قم زیارت کند، بهشت از آن اوست .) ۲ ـ زیارت نامه حضرت معصومه (س) امام رضا (ع) به سعداشعری فرمود: (چون نزد قبر آن

حضرت رسیدی روبه قبله بایست و ۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ مرتبه الحمد لله بگو، سپس ادامه بده : السلام علی آدم صفوة الله ... (بعد از سلام بر پیامبران و ائمه علیهم السلام ، خطاب به آن بانو بگو) السلام علیک یا بنت رسول الله ... . سلام بر تو ای دختر رسول خدا، سلام بر تو ای دختر فاطمه زهرا و خدیجه کبری ، سلام بر تو ای دختر امیر المؤ منین (ع)، سلام بر تو ای دختر حسن و حسین ، سلام بر تو ای دختر ولی خدا، سلام بر تو ای خواهر ولی خدا، سلام بر تو ای عمه ولی خدا، سلام بر تو ای دختر موسی بن جعفر (ع) و رحمت و برکات خدا بر تو باد. خداوند بین ما و شما در بهشت رابطه وشناسایی برقرار کند و مارا در زمره شما محشور گرداند و بر حوض پیامبر شما وارد سازد و از دست امیر مؤ منان سیراب گرداند. از خدا می خواهم که دوران سرور و فرج شما را به ما نشان دهد و ما را با شما در زمره جدتان محشور سازد و معرفت شما را از قلوب ما نگیرد که البته او خدای قادر و تواناست ... ای فاطمه معصومه ! مرا در داخل شدن به بهشت شفاعت کن که تو رانزد خداوند متعال ، شاءن و مقام بلندی است ...) در حرم حضرت معصومه زنانی از اهل بیت علیهم السلام مدفونند که عبارتند از: ۱ ـ میمونه خواهر حضرت معصومه ۲ ـ زینب دختر امام جواد(ع) ۳ ـ میمونه دختر دیگر امام جواد ۴ ـ ام محمد دختر موسی مُبَرقَع پسر امام جواد(ع) ۵ ـ میمونه دختر دیگر موسی مبرقع ۶ ـ بریهه دختر دیگر موسی مبرقع ۷ ـ ام اسحاق ، جاریه محمد بن موسی مبرقع ۸ ـ ام حبیب دختر احمدبن موسی مبرقع ۹ ـ ام حبیب جاریه محمدبن احمد بن موسی مبرقع

آمنه

در اعلام النسا آمده است که آمنه دختر امام کاظم (ع) از عابدان ، صالحان و پرهیزگاران عصر خود بود و مشهدی معروف (در مصر) منسوب به اوست و از خادم او نقل شده است که شب از قبرآن بانو، صدای قرائت قرآن شنیده است . در(نورالابصار)، آمنه در زمره مدفونین در مصر ثبت شده و از خادم او نقل کرده است که روزی مردی بیست رطل (واحد وزن) روغن زیتون آورد و از خادم تقاضا کردکه تمام آنها رادر یک شب در فانوسها بریزد. خادم روغن رادر قندیلها ریخت ، ولی با تعجب مشاهده کرد که هیچ یک از آنها روشن نشد. متحیر و مبهوت ماند. شب در خواب بانو را دید که به او فرمود: (این روغن را به صاحبش بازگردان و بپرس که این روغن را از کجا کسب کرده است زیرا ما تنها چیز طیب و پاکیزه را می پذیریم . خادم نزد صاحب روغن رفت و قصه را باز گفت . آن مرد فرموده خاتون را تصدیق کرد و اعتراف نمود که روغن را از طریق حلال کسب نکرده است .)

این بانو از مخدرات نامی و از بانوان بزرگ اهل بیت بوده است و از فضایل او همین بس که امام رضا علیه السلام از او تقاضا کرد که در هنگام ولادت امام جواد (ع)، در کنار همسرش باشد و او رایاری کند.

حکیمه نقل می کند: (روزی امام رضا (ع) مرا طلبید و فرمود: ای حکیمه ! امشب زمان ولادت فرزندم می باشد، می خواهم تو هم حاضر باشی . شب هنگام امام (ع) مرا با قابله و همسرش در حجره ای وارد کرد و چراغی نزد ما افروخت و بیرون رفت و درب را بست . هنگام وضع حمل ، چراغ خاموش شد و من نگران شدم که ناگاه امام جواد(ع) متولد شد، در حالی که چیز نازکی مانند لباس او را پوشیده بود و نوری از آن حضرت پرتو افکن شد که خانه راروشن نمود و ما در پرتوش آن وجود مبارك راملاحظه کردیم . من آن حضرت را برداشته ، دردامن گذاردم و آن پوشش راجدا کردم و او را در لباس پیچیدم . امام رضا (ع) تشریف آورد و در راباز کرد و آن مولود مبارك را گرفته در گهواره گذارد و به من فرمود: ملازم گهواره باش . در روز سوم ، آن مولود چشم به سوی آسمان گشود و فرمود: شهادت می دهم که جز خدای یکتا معبودی نیست و محمد رسول و فرستاده اوست . من از شنیدن این جملات از طفل سه روزه ، وحشت زده شدم و خدمت امام

رفتم و مشاهداتم را توضیح دادم . امام رضا(ع) فرمود: از عجایب احوال او بیشتر از این مشاهده خواهی کرد. از شرح حال دیگر دختران امام کاظم (ع) چیزی در تاریخ ثبت نشده و فقط نام آنها ذکر گردیده است .

در نام و تعداد فرزندان حضرت رضا اختلاف است . عده ای اولاد آن حضرت را منحصر در امام جواد می دانند و برخی چند فرزند دیگر از جمله یک دختر برای آن حضرت ذکر

می کنند. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام از دختر امام رضا(ع) به نام فاطمه حدیث نقل کرده است و در کتب انساب نیز برای امام رضا(ع) دختری به نام فاطمه ذکر شده که همسر یکی از نوادگان جعفر طیّار بوده است . روایت فاطمه روایاتی از این بانو در کتابهای حدیث نقل و ثبت شده ، از آن جمله این حدیث شریف است که او از پدرش امام رضا(ع) و آن حضرت از پدرانش از رسول خدا(ص) نقل کرده است که فرمود: (مَنْ کَفَّ غَضَبَهُ کَفَّ اللّهُ عَنْهُ عَذا بَهُ وَ مَنْ حَسَّنَ خُلْقَهُ بَلَغَهُ اللّهُ دَرَجَةَ الصّائِمِ الْقائِمِ) هر کس غضب خود رانگه دارد خداوند تعالی از او عذابش رانگه دارد و هر کس خلقش رانیکو گرداند خداوند او را به درجه کسی که روزه دار و قائم به عبادت است ، می رساند.

دختران امام جواد (ع)

حکیمه خاتون زنی پاکدامن ، عابد، دانشمند و کریم بود.

مقبره او در ضریح مطهر عسگریین علیهماالسلام در سامرا ظاهر و مشهور است . علامه مجلسی در بحارالانوار نوشته است که تعجب است که چرا علما زیارتی برای او نقل نکرده اند با اینکه عظمت و منزلت او همچون خورشید ظاهر است همچنین آیت الله وحید بهبهانی اظهار تعجب کرده که چرا متعرض زیارت او نشده اند. ما مقانی می نویسد: عجیب تر اینکه شیخ مفید در (ارشاد) هنگام ذکر فرزندان امام جواد (ع) نام او رانبرده است . این بانوی بزرگوار هنگام ولادت امام زمان (ع) شرف حضور داشته و در زمره خواص ائمه علیهم السلام و محرم اسرار و راز دار آنها بوده و در زمان امام عسگری (ع) بدفعات خدمت امام زمان (ع) رسیده و حضرت را زیارت کرده است . او را از سفیران و ابواب امام حسن عسگری (ع) شمرده اند و مردم بعد از وفات امام حسن عسگری (ع) به او مراجعه می کرده +اند. شیخ عباس قمی می نویسد: در کتاب (هدیهٔ الزائرین) فضایل حکیمه دختر امام محمد تقی (ع) راکه قبر شریفش پایین پا، چسبیده به ضریح عسگریین (ع) است ، نقل کردیم و گفتیم که در کتابهای مزار، زیارت مخصوصی برای آن بانو ذکر نشده است ، با اینکه مرتبه بلندی دارد. پس سزاوار است او را با الفاظی که در زیارت اولاد ائمه (ع) نقل شده زیارت کنند یا با زیارتنامه عمه اش فاطمه معصومه ، دختر موسی بن جعفر(ع) او را زیارت کنند. امام هادی (ع) نرجس ، مادر امام زمان (ع) رابه حکیمه سپرد که به او معارف دین و احکام شرع بیاموزد و با آداب اسلام او را تربیت کند. این خود نشان دهنده اخلاق پسندیده و تربیت عالی و علم و کمال حکیمه خاتون است که به مقام معلمی همسر امام حسن عسگری و مادر امام زمان عج نایل شده است . محمد بن عبدالله مطهری گوید: پس از وفات امام حسن عسگری (ع) و اختلاف و سرگردانی مردم در امر امامت و جانشینی آن حضرت ، تصمیم گرفتم که خدمت حکیمه خاتون مشرف شوم و در مورد امام زمان علیه السلام از او سؤ ال کنم . وقتی بر او وارد شدم ، دستور نشستن داد و فرمود: (ای محمد! خداوند تبارك و تعالی زمین را از حجت ناطق یا صامت خالی نخواهد گذاشت و امامت را در دو برادر جز امام حسن و حسین علیهما السلام قرار نمی دهد و این به خاطر فضیلت قائل شدن برای آن دو بزرگوار است و اینکه معلوم کند که همچون آن دو بر زمین ظاهر نخواهد شد. خداوند اولاد امام حسین (ع) را به فضیلت امامت بر اولاد امام حسن (ع)

برتری داد؛ همچنان که اولاد هارون را بر اولاد موسی برتری داد؛ اگر چه موسی بر هارون حجت و امام بود ولی فضل امامت برای فرزندان هارون تا قیامت باقی ماند. تقدیر خداوند بر این است که مردم در امر امامت ، دچار حیرت شوند تا طرفداران باطل به شک افتند و طرفداران حق ، پاک و خالص شوند و برای مردم اتمام حجت شده باشد و در پیشگاه خدا عذر نداشته باشند و این حیرت و سرگردانی در امر امامت بعد از امام حسن عسگری (ع) نیز مقدر بود. راوی گوید عرض کردم : ای بانوی من ! آیا برای امام حسن عسگری (ع) فرزندی هست ؟ فرمود: اگر فرزندی نباشد پس حجت بعد از او که خواهد بود؟ و حال آنکه گفتم امامت بعد از امام حسن و امام حسین (ع) هیچ گاه در دو برادر جمع نمی شود.) سپس راوی تقاضا کرد که جریان ولادت امام زمان (ع) را برایش نقل کند و آن بانو تفصیل جریان رابیان کرد. محمدبن قاسم علوی گوید: با جماعتی خدمت حکیمه رسیدیم .چون نظرش به ما افتاد گفت : (آمده اید از میلاد حجهٔ بن الحسن علیه السلام سؤ ال کنید. دیشب نزد من بود و خبر آمدن شما را داد.)

خدیجه

وی از بانوان عارف به امامت و معتقد به ائمه دوازده گانه و عالم به اخبار اهل بیت و راوی اخبار بوده است . احمد بن ابراهیم گوید: پس از شهادت امام حسن عسگری (ع) بر خدیجه دختر امام جواد وارد شدم و از اعتقادش (در مورد امامت) سؤ ال کردم . ایشان امامانش را نام برد تا اینکه فرمود: حجهٔ بن الحسن العسگری (ع) عرض کردم : (بانوی من ! شما آن حضرت رادیده اید یا از طریق روایات اعتقاد پیداکرده اید. فرمود: از طریق امام حسن عسگری (ع) که بعد از ولادت آن بزرگوار، خبر ولادت رابرای مادرش نوشت) سپس آن بانو فرمود: (شما اصحاب اخبار هستید؛ مگر روایت نمی کنید که نهمین فرزند امام حسین (ع) میراثش تقسیم می شود در حالی که خودش زنده است .)

نقش زنان در صحنه های مختلف

نقش زنان درصحنه های نظامی

اشاره

در این فصل ، فعالیتهای زنان صدر اسلام در صحنه های نظامی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی مطرح می شود. در بخش اول نمونه هایی از فعالیتهای زنان در صحنه های نظامی بررسی خواهد شد. در بخش دوم نمونه هایی از نقش زنان در صحنه های سیاسی اجتماعی مطرح می گردد. در بخش سوم نقش آنان در صحنه های فرهنگی صدر اسلام ، مورد توجه قرار می گیرد. در بخش چهارم بعضی از زنانی که در ایمان و محبت به امامان علیهم السلام ، الگو هستند مد نظر قرار می گیرند.

اولین شهید اسلام

کافران قریش برای مقابله با اسلام نقشه های فراوانی کشیدند که از جمله آنها آزار و شکنجه مسلمانان بود؛ به این امید که آنان دست از ایمان خود کشیده ، پیامبر راتنها گذارند. آنان مسلمانان را در حد مرگ شکنجه می کردند. خانواده یاسر، از جمله قربانیان این نقشه خطرناک بود، که ابتدا(سمیّه) و سپس (یاسر) ـ مادر و پدر عمار یاسر ـ در زیر شکنجه به شهادت رسیدند.

الف ـ نسیبه مازنیّه :

در جنگ احد، چند زن از خود شهامتی نشان دادند که اسم آنها در تاریخ اسلام باقی مانده است . یکی از این زنان قهرمان ، نسیبه مازنیّه است که شرح حال او را بیان می کنیم : نسیبه ، دختر کعب مازنی ، مشهور به امّ عمّاره ، از زنان شجاع عرب بود. او از کسانی بود که قبل از هجرت به رسول خدا(ص) ایمان آورد. وی در بیعت عقبه ، شرکت کرد و با پیامبر بیعت نمود. این بانو به خاطر جراءت و شجاعتی که داشت ، در تعداد زیادی از جنگها شرکت داشت که از جمله آنها جنگ احد، حدیبیّه ، خیبر، عمرهٔ القضا و حنین بود و از شیر زنان میدان کارزار به شمار میرفت . در جنگ احد، امتحان بسیار خوبی داد. او برای آب دادن به مجاهدان ، همراه با سربازان اسلام به معرکه احد آمد. وقتی که جنگ به نفع مشرکان شعله ور شد، رسول خدا در معرض خطر قرار گرفت . نسیبه ، مشك رابه کناری انداخت ، و به دفاع از پیامبر پرداخت . او شمشیر میزد و تیر می انداخت . عبدالله بن قمئه ، برای کشتن رسول خدا پیش می تاخت و فریاد می زد: (محمد کجاست ؟ زنده نمانم اگر او را زنده بگذارم !) نسیبه و مصعب بن عمیر، سر راه را بر او گرفتند. در این گیرودار، عبدالله ضربه ای بر شانه نسیبه زد که تا سالها بعد جای آن گود مانده بود. در روز احد، دوازده زخم (از نیزه و شمشیر) بر بدن او وارد شد. شوهر و دو پسر نسیبه ، در این جنگ ، پایدار مانده و از رسول خدا دفاع کردند. وقتی که مسلمانان فرار کردند، فرزند نسیبه نیز اراده فرار کرد. مادر، متوجه شد و فریاد زد: (فرزندم ! کجا فرار می کنی ؟ آیا از خدا و رسول او می گریزی ؟) فرزند، از اراده اش برگشت که ناگهان ، مردی بر او حمله برد، و او را به شهادت رساند. نسیبه بدون اینکه اظهار سستی کند، شمشیر فرزندش را برداشت و قاتل را با یک ضربه سخت از پا در آورد و به خاک هلاکت نشاند. پیامبر با مشاهده این واقعه ، فرمود: (ای نسیبه ! خدا به تو برکت دهد.) نسیبه در این جنگ ، خود را سپر رسول خدا قرار داد. از این رو جراحات فراوانی برداشت . (عبدالله) فرزند نسیبه گوید: (در جنگ احد حضور داشتم ، و از پیامبر دفاع می کردم که ناگاه آن حضرت ، متوجه زخمی سخت بر کتف مادرم شد و فرمود: مادرت ، مادرت را دریاب ؛ زخمش را ببند. خداوند، به خانواده شما خیر و برکت دهد. مقام مادرت از مقام فلان و فلان ، و مقام ناپدری ات (شوهر نسیبه) از مقام فلان و فلان ، و مقام خودت از مقام فلان و فلان ، بهتر است . خداوند شما را رحمت کند.) نسیبه عرض کرد: (از خداوند بخواه ، تا ما همنشینان و رفیقان شما در بهشت باشیم .) حضرت فرمود: (پروردگارا، ایشان را دوستان من در بهشت قرار بده .) مادرم پس از شنیدن این دعای پیامبر(ص) گفت : (از این پس ، در دنیا هر چه به سرم بیاید مهم نیست .) در همین جنگ ، وقتی مسلمانان فرار کردند، نسیبه و دو پسر و همسرش به دفاع از رسول خدا(ص) پرداختند. پیامبر متوجه شد که نسیبه سپر ندارد. یکی از مسلمانان ، با اینکه سپر داشت ، در حال فرار بود، پیامبر (ص) بدو گفت : (سپرت را برای کسانی که می جنگند، بینداز.) او سپر را انداخت ، و نسیبه آن را برداشت . در این حال ، یکی از کافران ، ضربه ای به فرزند نسیبه وارد کرد. نسیبه زخم فرزندش رابست و او رابه ادامه دفاع تشویق کرد. پیامبر فرمود: (چه کسی به اندازه تو طاقت و تحمل دارد؟) در این گیرودار، کسی که پسر نسیبه را زخمی کرده بود، جلو آمد. پیامبر فرمود: (این همان کسی است که پسرت را زخمی کرد.) نسیبه بر او حمله برد و ساق پایش راقطع کرد. رسول خدا تبسم کرد و فرمود: (ای امّ عمّاره ! چه خوب تقاص کردی ! حمد و سپاس خداراکه تو را پیروز و چشمت را به خواری دشمنت روشن کرد.) خلیفه سوم گوید: از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: (به چپ و راست خود نگاه نکردم جز اینکه دیدم ، نسیبه برای دفاع از من جنگ می کند.) روز بعد از احد، وقتی منادی پیامبر، مجاهدان را برای شرکت در(حمراءالاسد) فراخواند، نسیبه زخم خود را محکم بست تا بتواند در حمراءالاسد شرکت کند اما مانع ریزش خون نشد، بدین جهت نتوانست در آن جنگ شرکت کند. وقتی پیامبر از حمراءالاسد برگشت ، قبل از اینکه به خانه برود، (عبدالله بن کعب مازنی) رابه ملاقات نسیبه فرستاد، تا پیامبر را از سلامتی او مطلع گرداند. عبدالله ، خبر سلامتی نسیبه را آورد. پیامبر خوشحال شد و سپس به خانه رفت . نسیبه ، در(حدیبیه) حاضر بود. وی گوید: (وقتی که شایعه قتل عثمان منتشر شد،

رسول خدا بر روی اثاثیه مانشست و فرمود: من از طرف خدا، ماءمور به بیعت گرفتن هستم . پس از آن ، مردم ، دسته دسته آمدندو بر روی فرش و اثاثیه ما، با پیامبر بیعت کردند، و من کاردی به کمر بسته و چوب بلندی در دست داشتم ، و شوهرم نیز، شمشیر به کمر بسته بود، و مراقب دشمن بودیم .) حبیب فرزند نسیبه ، به دست (مسیلمه کذاب) کشته شد. وقتی که خبر شهادت وی به نسیبه رسید، باخدا عهد بست ، که با مسیلمه بجنگد و او را بکشد یا به دست او کشته شود. پس در جنگ (یَمامَه) شرکت کرد و به همراهی پسرش ـ عبدالله به مُسَیْلِمَهْ ـ حمله کرد، و او را کشت و در این جنگ دستش قطع شد. این بود شرح مختصری از فرازهای مهم زندگی این بانوی شجاع . ب ـ هند، همسر عَمرِوبنِ جَمُوحْ: در روز احد، پس از خاتمه جنگ ،(هند) دختر عمرو بن حَرام ، اجساد شوهر، برادر و پسرش را بر شتری بار کرد تا به مدینه ببرد و در آنجا به خاک سپارد. در بین راه به زنانی برخورد، که برای اطلاع از حال پیامبر و رزمندگان خود، روبه احد می رفتند. از جمله آنان ، یکی از همسران رسول خدا بود که به هند گفت : (از احد چه خبری داری ؟) گفت : (حال رسول خدا(ص) خوب است ، و در مقابل آن ، هر مصیبتی که رخ داده باشد، ناچیز است . خداوند، از مؤ منان کسانی رابه شهادت سرافراز کرد و کافران رابا دلی آکنده از خشم ، بدون آنکه نتیجه ای بگیرند، باز گرداند.) همسر پیامبر گفت : (اینان که بر شتر داری کیانند؟) گفت : (برادرم عبدالله ، پسرم خلّاد و شوهرم عمروبن جموح .) همسر پیامبر گفت : (آنها رابه کجا می بری ؟) گفت : (برای دفن به مدینه می برم .) ج ـ سمیرا دختر قیس : او از طایفه بنی دینار بود. شوهر، و برادر و پدرش به شهادت رسیده بودند. چون خبر شهادت آنان رابه وی دادند، پرسید: (از رسول خدا چه خبر؟) گفتند: (حال رسول خدا(ص)، خوب است .) گفت : (باید خودم ایشان را ببینم) و چون پیامبر رازنده وسالم یافت گفت : (بعد از آنکه شما به سلامت هستید، هر مصیبتی که رخ داده باشد، کوچک است .) د ـ صفیّه ، دختر عبدالمطلب : (صفیه) به هنگام جنگ احد، در قلعه (حسان بن ثابت) بود. هنگامی که خبر شکست مسلمانان را شنید، با حال دگرگون ، نیزه ای برداشت ، و با شتاب به سوی میدان احد رفت . سپس بر مردم فراری برآشفت و گفت : (نکبت بر شما باد! از کنار رسول خدا گریختید و او را تنها گذاشتید؟) (حمزه سیّد الشّهدا) برادر صفیّه ، در احد به شهادت رسیده بود، و صفیّه که از شهادت او با خبر شده بود، برای دیدن جسد برادرش ، به صحنه جنگ می رفت . دشمن ، جسد حمزه را به طرز فجیعی ، مثله کرده بود. از این رو پیامبر به زبیر فرمود: (مادرت را باز گردان ، تا برادرش را بدین حال نبیند.) زبیر امر رسول خدا را به مادر رساند. صفیّه گفت : (خبر یافتم که برادرم رامثله کرده اند، اما چون در راه خداست ، راضی و خشنودم ، و هر آینه برای خدا صبر خواهم کرد.) پیامبر که این روحیه را مشاهده فرمود، اجازه دادکه بر کشته حمزه حاضر شود. صفیّه چون برادر را در آن حالت دید، براو درود فرستاد وگفت : (اِنّا لِلّهِ و انّا الیه راجعون) سپس برای او طلب آمرزش کرد. صفیّه دو جامه با خود آورده بود، تا حمزه را کفن کند. مردی از انصار را کنار برادرش دید که شمشیرها بدن او را دریده بود. برای صفیّه ، ناگوار بود، که برادر خود را با دو جامه ، کفن کند و آن مرد انصاری بدون کفن باشد، از این رو جامه بزرگتر را برای حمزه گذاشت ـ که قامتی بلند داشت ـ و جامه دیگر را به آن مرد اختصاص داد. در جنگ (احزاب) مسلمانان برای مقابله با دشمن به خارج از شهر رفته ، و زنان ، پیرمردان و کودکان در شهر مانده بودند. چون مسلمانان ، به شدت گرفتار دشمن بودند، کسی نبود که خطر (بنی قریظه) را از شهر دور کند. از طرفی ، یک نفر از یهود بنی قریظه ، برای خبر گرفتن ، اطراف یکی از برجها می چرخید. صفیّه که داخل برج بود، به حسان بن ثابت گفت : (خطر این مرد را دفع کن .) حسان عذر خواست و گفت : (به خدا قسم تو خود می دانی که من اهل این کار نیستم .) صفیّه که از حسان نا امید شده بود، گرزی برداشت و از برج فرود آمد و گرز را چنان بر سر یهودی نواخت که در دم کشته شد. کبشه ، مادر سعدبن معاذ: چون رسول خدا (ص) از غزوه احد بازگشت (کبشه) به استقبال پیامبر شتافت . در این حال ، سعد بن معاذ که لجام اسب پیامبر را در دست داشت عرض کرد: (ای رسول خدا(ص) این مادر من است که به استقبال می آید.) رسول خدا فرمود: (درود بر او باد.) چون کبشه به پیامبر (ص) رسید، رسول

خدا(ص) شهادت فرزندش (عمرو بن معاذ) را به وی تسلیت گفت . کبشه عرض کرد: (ای رسول خدا! چون شما رابه سلامت یافتم ، دیگر هیچ مصیبتی بر من سنگین نیست .) پس پیامبر(ص) فرمود: (ای ام معبد! بشارت باد بر شما که کشتگانتان در شرفات کنگره های قصرهای بهشت باهم سیر می کنند و شفاعت آنها در حق شما مقبول است .) کبشه عرض کرد: (ای رسول خدا راضی شدیم . اکنون در حق بازماندگان دعای خیر بفرما.) پیامبر(ص) چنین دعا فرمود: (خدایا! مصیبت اینها راخودت جبران نموده و حزن و اندوهشان را برطرف کن .) و ـ حَمْنَه ، دختر جَحْش : هنگام بازگشت از احد به سوی مدینه ،(حمنه) دختر جحش بن رِئاب (خواهر زینب که به همسری پیامبر در آمد) به حضور پیامبر رسید. وقتی ، خبر شهادت برادرش (عبدالله) را شنید، گفت : (انا لله و انا الیه راجعون) و برای وی طلب آمرزش کرد. سپس خبر شهادت دایی خود ـ حمزهٔ بن عبدالمطلب ـ را شنید باز کلمه استرجاع راگفت و برای وی طلب آمرزش کرد. اما هنگامی که از شهادت شوهرش مصعب بن عمیر، با خبر گشت ، شیون نمود. پیامبر فرمود: (شوهر، در نزد زن از جایگاه خاصی برخوردار است .) حمنه ، در جنگ خیبر، نیز شرکت داشت و رسول خدا(ص) سهمی از غنایم جنگی به او داد.

رُفَیْدَه در جنگ خندق

در جنگ خندق ، (رفیده) چادری درمسجد زده بود و مجروحین رامداوا میکرد. هنگامی که سعد بن معاذ در جنگ خندق زخمی شد، پیامبر چنین دستور داد: (او را به خیمه رفیده که درمسجد است ببرید تا او را از نزدیک عیادت کنم .)

امّ حارث در جنگ حنین و هوازن

یکی از زنانی که در جنگ حنین شرکت داشت ، و شجاعانه مقاومت کرد، (امّ حارث) بود. هنگامی که لشگر اسلام در (حنین) فرار کردند؛ وی فرار نکرد، و در پیش روی رسول خدا(ص) می جنگید، و خود را سپر آن حضرت قرار داده بود. او و ام سلیط و نسیبه مازنی شجاعانه مقاومت و جهاد کردند. رسول خدا، (ام سلیم) دختر ملحان ، همسر ابو طلحه انصاری را در حالی که آبستن بود ـ و پسرش عبدالله ابن ابی طلحه را در رحم داشت ـ دید که مردانه ، کمر خود را بسته ، و خنجری به دست گرفته و از رسول خدا(ص) دفاع می کند.

نقش آزاد در کشتن اسود کذاب

در زمان رسول خدا(ص) حکومت یمن به دست (با ذان بن ساسان) ایرانی بود. باذان از طرف خسرو پرویز در یمن حکومت میکرد. وقتی در سال ششم هجری ، پیامبر خسرو پرویز را به اسلام دعوت کرد، خسرو به باذان دستور داد تا ماءمورانی به مدینه فرستاده و پیامبر را احضار کرده ، نزد خسرو ببرند. رسول خدا(ص) به فرستادگان باذان ، خبر قتل خسرو را داد، و برای باذان پیغام فرستاد که اسلام را اختیار کند، تا حکومت یمن همچنان در دست او باقی بماند. باذان ، وقتی صحت خبر قتل خسرو را دریافت ، به نبوت پیامبر، ایمان یافت و از طرف پیامبر(ص) به حکومت یمن ابقا شد. پس از وفات او، پسرش (شهربن باذان) از طرف پیامبر حکومت یمن را عهده دار شد. پیامبر اسلام پس از بازگشت از حجهٔ الوداع بستری شد. (اسود عنسی) از کسالت رسول خدامطلع شد و پنداشت که پیامبر (ص) به زودی از دنیا خواهد رفت ، از این رو، ادّعای نبوت کرد، و گروهی را دور خود جمع نمود و به (صنعا) ـ مرکز یمن ـ حمله برد و شهربن باذان راکشت . سپس با همسر او ازدواج کرد و بر یمن تسلط یافت . پس از کشته شدن شهربن باذان ، ریاست ایرانیان را(فیروز) و(دادویه) به عهده گرفتند. پیامبر (ص) ضمن نامه ای ، به فیروز و حشیش دیلمی و دادویه ماءموریت داد، که با اسود در پنهان و آشکار بجنگد.آنها در پی امر رسول الله

(ص) به تهیه مقدمات و دعوت افراد پرداختند. یکی از کسانی که بیشترین نقش را در قتل اسود، ایفانمود، آزاد ـ زن شهربن باذان ـ بود. آنها با اطلاعات و راهنماییهای آزاد، توانستندنقشه قتل اسود را بریزند. طبق نقشه در موقعی مناسب ، فیروز به اتاق آزاد، محل استراحت اسود وارد می شود؛ و با اسود گلاویز شده و او را خفه می کند. در این گیرودار صدای اسود بلند می شود، نگهبانان به اوضاع مشکوک میشوند. بدین جهت به طرف اتاق آمده و می پرسند: چه شده است ؟ آزاد می گوید: (موضوع تازه ای نیست ؛ پیامبر در حال دریافت وحی است .) و بدین گونه نگهبانان را پراکنده می سازد، و اسود کذاب بامجاهدت ماموران پیامبر (ص) و همکاری آزاد، زن مسلمان ایرانی از پای در آمد.

خَنْسا دختر عَمْرو در قادسیه

خَنْسا خدمت رسول خدارسید و ایمان آورد. او شاعری چیره دست بود که پیامبر شعر او را می پسندید. خودش و چهار پسرش در قادسیه شرکت داشتند. اول شب فرزندنش راجمع کرد و گفت : (ای فرزندانم شما به اختیار خود اسلام آوردید و هجرت کردید. قسم به خدایی که جز او خدایی نیست ، شماهمگی فرزندان یک پدرید، همچنانکه مادرتان یکی است . نه به پدرتان خیانت کردم ، نه موجب سر افکندگی دایی تان شدم . نه حسب شما را زشت کردم و نه نسب شما را غبارآلود نمودم . شما میدانید که خداوند، چه پاداش عظیمی برای مسلمانانی که در جنگ با کفار شرکت میکنند، تهیه دیده است و بدانید که سرای جاویدان آخرت بهتر از دنیای ناپایدار است . خدای عزوجل می فرماید: ای اهل ایمان ! در کار دین صبور باشید و یکدیگر رابه صبر سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده ، از خدا بپرهیزیدتا رستگار شوید. چون امشب را به صبح آورید، با بصیرت به جنگ دشمن شتاب کنید و از خداوند طلب مغفرت نمایید. چون تنور جنگ را شعله ور یافتید، به مرکز میدان جنگ و به سوی فرمانده دشمن بتازید تا به غنیمت و کرامت در سرای آخرت نایل شوید.) آنگاه فرزندانش ، در حالی که نصیحت او را پذیرفته بودند، خارج شده و به پیش تاختندو در حال رجز خوانی به جنگ پرداختند. آنها امتحان خوبی دادند و در آخر، همگی به شهادت رسیدند. رحمت خداوند بر آنان باد. وقتی خنسا خبر شهادت فرزندانش را شنید گفت : (حمد و سپاس خداوندی راکه مرا به شهادت آنان شرافت داد از خداوندامیدوارم که ما را در سرای آخرت مجتمع گرداند.)

ام الفضل در واقعه جمل

اشاره

ام الفضل ، دختر حارث و مادر عبدالله بن عباس ، درمکه بود. وقتی اجتماع مردم را با طلحه و زبیر و عایشه دید و عزم آنها را در جنگ باامام علی علیه السلام مشاهده کرد، مردی را از قبیله (جهینه) به نام ظفر، اجیر نمود و خدمت امام روانه کرد تا او را از اجتماع قوم و خروج آنها به سوی بصره آگاه گردادند.

زنان در جنگ صفین

الف ـ همسر هیثم بن اسود: هیثم بن اسود از هواداران عثمان و جزو لشکریان معاویه بود ولی همسرش از پیروان و دوستداران امام علی (ع) بود که با شوهر خود بیرون آمده بود. این بانو، اخبار جنگی لشکریان معاویه را می نوشت و به گردن اسبها می آویخت و آنها را به سوی لشکریان امام می راند و بدین وسیله اخبار نظامی رابه اطلاع آن حضرت می رساند.
ب ـ ام الخیر، مشوق رزمندگان صفین : ام الخیر از زنان مسلمان و معتقد بود. او درصحنه جنگ صفین حضور داشت و با

خطابه ای شـورانگیز به تشویق رزمندگان پرداخت . این خطبه بحدی مؤ ثر بود که خاطره تلخی از آن در ذهن دشمن ثبت شد. سالها بعد، معاویه ام الخیر را احضار و از او راجع به صفین و خطابه ای که ایراد کرده بود، سؤ ال کرد، ام الخیر از جواب دادن سرباز زد.معاویه از اطرافیان پرسید، آیا کسی هست که کلام ام الخیر را حفظ داشته باشد؟ یکی از اطرافیان که خطبه ام الخیر را حفظ داشت برخاست و گفت : ای معاویه ، او در روز صفین بُردی زبیدی بر تن داشت و سوار بر شتری خاکستری رنگ ، شلاق در دست ، مردانه فریاد میکشید و می گفت : (ای مردم ! از پروردگارتان بترسید، که زلزله قیامت حادثه بسیار بزرگ و واقعه بسیار سختی خواهد بود. خداوند حق را واضح و دلیل را آشکار و راه را روشن کرد و شما را در نابینایی و ظلمت رها ننمود. خدا شما را رحمت کند، به کجامی روید؟ آیا از امیر مؤ منان فرار می کنید؟ یا از جمعیت دشمن ؟ از اسلام روی برگردانده اید؟ یا دست رد به سینه حق میزنید؟ آیا کلام حق را شنیدید که فرمود: ما شما را به طور یقین امتحان می کنیم تا آنان که در راه خدا جهاد کرده و صبر می کنند معلوم نماییم و اخبار و اظهارات شما رابیازماییم ؟) سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : (خدایا! صبر تمام شده ، یقین ضعیف گردیده و رغبت دنیا در دلها منتشر شده است . ای که زمام دلها به دست توست ، این گروه را بر تقوا جمع کن و قلبها را بر هدایت به هم الفت ده و حق را به اهلش رد کن . خداوند شما را رحمت کند، به سوی امام عادل ، وصی با وفا، و صدیق اکبر، روی آورید و بدانیدکه معاویه ، انتقام بدر و احد و کینه های جاهلیت را دستاویز قرار داده ، تا از بنی عبد شمس خونخواهی کند.) ام الخیر در ادامه سخنانش چنین گفت : (با رهبران کفر بستیزید که آنها را عهد و سوگند استواری نیست ، شاید که از طعن بر اسلام دست بکشند. ای گروه مهاجر و انصار! بر شما باد به صبر، تحمل و جهاد همراه با بصیرت خدایی . با اهل شام روبرو شده اید و آنها را چون خرانی یافته اید که از شیر می گریزند و نمی دانند به کدامین دره می روند؟ آخرت را به دنیا فروخته اند و گمراهی را به هدایت خریدار شده و بصیرت را با نادانی مبادله کرده اند، بزودی ، از این معامله پشیمان شده و خواستار به هم زدن معامله می شوند. به خدا قسم ! آنکه از حق منحرف شد، دردامن باطل افتاد و کسی که بهشت را ماءوی نگرفت ، جهنم را جایگاه یافت . ای مردم ! هشیاران عمر دنیا راکوتاه یافتند و از آن کنار کشیدند و مدت رسیدن به آخرت راکوتاه دیدند، از این رو سرعت گرفتند. به خداقسم اگر نبود باطل شدن حق و تعطیل شدن حدود و قوت یافتن ظالم و تقویت کلمه شیطان ، هیچگاه میدانگاههای مرگ را بر راحتی زندگی و خوشی آن اختیار نمی کردیم . به کجا می روید؟ آیا از عموزاده پیامبر، همسر فاطمه و پدر حسنین علیهم السلام رو برمی گردانید؟ از کسی که از طینت پیامبر خلق شده و فرع همان چشمه است و پیامبر او را راز دار خود برگزید و باب علم خود گرانید و به محبّت او مسلمانان را شناساند و به بغض او منافق راآشکار کرد؟ او همیشه به امدادهای الهی پشتگرم بوده است و در مسیر روشهای عادلانه اش ره می سپارد و به سوی راحتی لذتها متمایل نمی شود. اوست همان سر شکافته در جنگ خندق به شمشیر عمروبن عبدود و شکننده بتها. زمانی نماز می خواندکه مردم مشرک بودندو اطاعت خدارا میکرد، در حالی که مردم در شک بودند. او همیشه چنین بود تا مبارزین بدر راکشت و اهل احد را نابود کرد و جمع هوازن را پراکنده ساخت و چه بسیار وقایعی از این دست ، که در دلهای بدخواهان دورویی ، کینه و شقاوت نسبت به او کاشت . من نهایت سعی خود را در سخنم به کار بردم و در نصیحت مبالغه کردم ، اماتوفیق به دست خداوند است . سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. معاویه گفت : (ای ام الخیر! قصد تو از این خطبه و تشجیع ، فقط کشتن من بود و اگر من امروز تو را بکشم گناهی نکرده ام . ام الخیر گفت : به خدا قسم بدم نمی آید از اینکه خداوند قتل مرا به دست تو جاری کند و مرا با بدبخت شدن تو سعادتمندگرداند.) ج ـ عِکْرَشه دختر اُطْرُش : این بانو که از سخنوران به نام بود، در جنگ صفین در زمره اصحاب امام علی علیه السلام حضور داشت و به تشویق رزمندگان همت گماشت . در زمان خلافت معاویه ، روزی بر او وارد شد و به عنوان خلیفه بر او سلام کرد. معاویه گفت : (آیا اکنون امیرمؤ منان شده ام ؟ جواب داد: آری ، چون امام علی (ع) دیگر در این دنیا نیست .

معاویه صحنه صفین و سخنان حماسی عکرشه را به یاد آورد و گفت : آیا تو همان نیستی که کمر را محکم بسته و شمشیر راحمایل کرده بودی و در صفین بین دو صف قرار گرفتی و فریاد بر آوردی) : (ای مردم ! ایمان خود رامحکم نگهدارید که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید، زیانی به شما نمی رسد. بهشت خانه ای است که هر کس در آن ساکن شد از آن کوچ نکند. و در آن اندوهگین نگردد. آن را به دنیایی که سعادتش دوامی نداشته و غمها و آلام آن پایانی ندارد، نفروشید. ای مردم ! با بصیرت باشید. معاویه ، اراذل عرب را به سوی شما روانه کرده و بر قلبهاشان پرده افکنده است ، به طوری که نه ایمان را می فهمند و نه حکمت را میدانند. آنها را به سوی دنیا دعوت کرده و آنان اجابت نموده اند، و به سوی باطل خوانده و لبیک گفته اند. خدارا! خدارا! ای بندگان ! در مورد دین خدا. بپرهیزید از اینکه مسؤ لیت را به دوش همدیگر بیندازید که نتیجه این کار گسستن حلقه اسلام ، خاموش شدن نور ایمان ، از بین رفتن سنت و ظاهر شدن باطل است . این هم ، (بدر صغری) و (عقبه) دیگری است . ای گروه مهاجر و انصارا! با بصیرت برگرفته از دین جنگ کنید و بر تصمیمتان استقامت ورزید، گویا فردای شما را می بینم که با اهل شام روبرو شده اید و آنها را مانند چهار پایان عرعر کننده و قاطران فریاد کننده یافته اید که چون گاوان بول می کنند و چون اسبان سرگین می اندازند.) د ـ بکاره هلالیه : بکاره هلالیه از زنان بزرگی بود که در شجاعت ، بی باکی ، سخن پردازی ، شعر، نثر و خطابه شهرت داشت . این زن بزرگ در جنگ صفین حاضر شد و با شعرهای شورانگیزش لشکریان را برانگیخت تا بدون ترس و واهمه در گردابهای جنگ فرو روند. سالها بعد، در هنگام پیری و فرتوتی در حالی که بر دو نفر از خادمان خود تکیه داشت ، بر معاویه وارد شد و به خلافت براو سلام کرد. معاویه به نیکویی جوابش را رد کرد و به او اجازه نشستن داد. مروان بن حکم و عمروبن عاص نیز در جلسه حاضر بودند. مروان گفت : (آیا این زن رانمی شناسی ؟) معاویه گفت :(او کیست ؟) مروان جواب داد: (این همان زنی است که در صفین بر ضد ما بود و این اشعار را سرود: ای زید بیا و شمشیر برنده ای که در دل خاک پنهان است از خانه ما خریداری کن . چیزی که برای روزهای سخت ذخیره شده بود و زمانه امروز، سالم آن را ظاهر ساخت .) سپس عمروبن عاص گفت : (این همان است که در صفین چنین سرود: آیا گمان می کنی که پسر هند خلافت را تصاحب کند، هیهات ، آنچه خواسته بسیار دور است .) (نفس تو (ای معاویه) در پنهان ، تو را به سوی گمراهی کشاند و عمروسعید تو را تیره بخت کردند. پس بر بال نحس ترین پرنده بازگرد، ولی پرنده اقبال و خوشبختی با علی همراه است .) آنگاه سعید گفت : (این همان کسی است که در صفین چنین خواند: آرزویم بود که بمیرم و کسی از بنی امیه رابالای منبر در حال سخنرانی نبینم . ولی خدا مرگ مرا تاءخیر انداخت و تا آنجا طول کشید که از زمانه حوادث شگفت آوری دیدم بطور پیوسته سخنگوی آنها (بنی امیه) هر روز در جمع مردم از آل احمد بدگویی می کند.) بعد همگی ساکت شدند. بکاره گفت : (ای معاویه ، سگان تو بر من پارس می کنند و مرا احاطه کرده اند در حالی که عصای من کوتاه است (که دفع آنها کنم) و تعجبم بسیار و چشمم کم سو. آری به خدا قسم ! من گوینده این اشعارم و آن را تکذیب نمی کنم . هر کاری که می توانی انجام ده که بعد از امیر مؤ منان علی بن ابی طالب برای زندگی ارزشی نیست . هـ زَرْقاء دختر عَدِیّ: زرقاء زنی سخن پرداز، خردمند و صاحب نظر بود. در صفین حضور داشت و به تشویق رزمندگان پرداخت . معاویه وقتی به خلافت رسید از اطرافیانش نظر خواست که با زرقاء چه کند؟ آنها راءی دادند که او را به قتل برسان . ولی معاویه نظر آنها را نپذیرفت . به فرماندار کوفه نوشت که زرقاء دختر عدی راهمراه چند تن از محارم و سواران قومش به دار الخلافه روانه کن . وقتی زرقا بر معاویه وارد شد. معاویه پرسید: آیا می دانی چرا تو را طلبیدم ؟ ـ سبحان الله ! چگونه آنچه را آگاه نیستم بدانم ؟ و آیا کسی جز خدا از راز دلها آگاه است ؟ ـ در پی تو فرستادم تا بپرسم آیا تو همان نبودی که در جنگ صفین ، سوار بر شتر میان دو سپاه ، آتش جنگ را برمی افروختی و مردم را به کارزار تشویق می کردی ؟ انگیزه ات از این کار چه بود؟ ـ ای معاویه ! سر کرده از دنیا رفت و دنباله قطع شد. روزگار پیوسته در تغییر است و هر که اندیشه کند راه را خواهد

یافت . هر حادثه حادثه دیگری را به دنبال دارد. ـ آیا آن سخنان را به یاد داری ؟ ـ چیزی از آن در خاطرم نمانده است . ـ ولی به خدا سوگند من آن را از حفظ دارم و شنیدم که می گفتی : ای مردم ! شما در فتنه ای قرار گرفته اید که پوشش ستم گولتان زده و شما را از راه راست منحرف ساخته است . چه فتنه سخت و شدیدی ! که در آن از قار قارکننده (کنایه از معاویه) اطاعت می کنند ولی در مقابل قائد و رهبر، تسلیم نمی شوند. چراغ درمقابل خورشید، روشنایی نداردو برای ستارگان در مقابل ماه نورانیتی نیست ، استر هم نمی تواند بر اسب پیشی بگیرد و یک پر کوچک هموزن سنگ نمی شود و آهن را جز آهن نمی برّد. آگاه باشید، هر که از ما راهنمایی بخواهد او را راهنمایی کنیم و هر که از ما خبر بطلبدبه او خبر دهیم . حق در جستجوی گمشده اش بود که آن رایافت . ای گروه مهاجر و انصار صبور باشید. شکاف تشتّت به هم آمده و کلمه عدل استوار گردیده و حق بر باطل پیروز شده است . به چنین گفتاری شتاب نکنید که عدل چگونه و کجاست ؟ خداوند آنچه را اراده کند انجام می دهد. زنان به حنا، و مردان به خون خضاب کنند و صبر بهترین نتیجه کار است . به سوی نبرد با دشمن ، بدون عقب نشینی و اختلاف کلمه ، بشتابید که امروز روز سرنوشت است . معاویه ادامه داد: ای زرقا! به خدا سوگند تو با علی درهمه خونهایی که بر زمین ریخته شد، شریک می باشی . ـ خداوند مژده ات رانیکو گرداند! و کسی راکه به مانند تو بشارت دهنده به خیر و خوشحال کننده همنشین است ، همیشه تندرست نگهدارد! ـ آیا شریک بودن در آن خونها سبب خوشحالی توست ؟ ـ آری سخن تو مرا شاد کرد. آخر در کجا بر کار من چنین ارزشی می نهادند. به خدا قسم ! وفاداری شما نسبت به علی پس از مرگ ، از محبت شما به او درزمان حیاتش ، برای من دوست داشتنی تر است . و ـ سوده دختر عماره : سوده از زنان شاعر عرب و دارای قوت بیان و سخن پردازی بود. روزی بر معاویه وارد شد. معاویه پس از احوالپرسی گفت : آیا تو در جنگ صفین به پدرت گفتی : ای عمّاره ، برای مبارزه مانند پدرت ، آستین بالا زن در روزی که نیزه ها حاکمندو قهرمانان رودرروی هم می ایستند. یاری کن علی و حسین و گروهش راو برای هند (جگر خوار) و پسرش جزخفت و خواری مخواه ، براستی که امام ، برادر پیامبر ـ محمد (ص) ـ و پرچم هدایت و مناره ایمان است . پس لشگرها را فرماندهی کن و پیشاپیش پرچم او با شمشیر و نیزه سفید به پیش تاز. ـ آری ، به خدا سوگند کسی مثل من از حق روگردان نخواهد شد و به دروغ پوزش نخواهد خواست . ـ چه چیز تو را به این کار واداشت ؟ ـ دوستی علی و پیروی از حق . ـ به خداقسم من از علی در تواثری نمی بینم . ـ ای معاویه ، سرور ما در گذشت و دنباله او قطع شد. تو نیز، یادآوری فراموش شده ها و تکرار گذشته ها رارها کن . ـ دریغا! موقعیت برادرت فراموش شدنی نیست و آنچه را از قوم و برادرت کشیدم نمی توانم فراموش کنم . ـ به خدا سوگند ای معاویه ، راست گفتی . جایگاه برادر من ناشناخته و پست نبود و لیکن همچنان که خنساسروده است : هدایت شدگان از صخر پیروی می کنند، تو گویی او پرچمی است که آتش درسر اوست . آنگاه معاویه از علت حضور او پرسید. سوده شکایات خود را از بسربن ارطاهٔ ، عامل معاویه مطرح کرد و از معاویه خواست تا به او دستور دهد که به عدالت رفتار نماید. معاویه که انتظار نداشت کسی از جور و ستم عاملش پیش او سخن بگوید، سوده راتهدید کرد. سوده گریه کنان سربه زیر انداخت و چنین گفت : درود خداوند بر آن بدنی که قبر او را در بر گرفته و عدالت را در خود دفن کرده است . پیوسته با حق بود و حق را با چیزی عوض نکرد و با حق و ایمان همراه گردید. ـ او که بود؟ ـ علی بن ابی طالب . ـ با تو چه کرد که نزد تو این مقام را یافت ؟ ـ او مردی را برای جمع آوری زکات پیش ما فرستاد. عمل او رضایت بخش نبود. شکایت از او به علی (ع) بردم . آن حضرت در حال نماز بود، وقتی مرا دید نمازش را کوتاه کرد و با مهربانی و عطوفت به من گفت : نیازی داری ؟ من گزارش کار ماءمورش را به آن حضرت دادم . گریست و آنگاه فرمود: خداوندا، تو بر من و آنها گواهی که هیچ گاه آنها را بر ستم کردن بر بندگانت یا چشم پوشی از حقّت امر نکردم . سپس از جیب خود قطعه پوستی بیرون آورد و روی آن نوشت : بِسْمِ اللّه الرَّ حْمنِ الرَّحیمِ، براستی که از جانب خدا بر شما برهانی روشن آمد، سپس در سنجش کیل و وزن با مردم ،

عدل و درستی پیشه کنید، و اموال و اشیاء مردم را کم حساب نکنید. و در روی زمین فساد گری نکنید. باز مانده خدایی برای شما بهتر است اگر مؤ من باشید و من نگهبان شما نیستم . هر گاه نامه مرا خواندی ، از آنچه در دست داری مواظبت کن ، تا کسی که آن را بگیرد به سوی تو بیاید. والسّلام . پس من نامه را از امام گرفتم ، بدون اینکه آن را به گِل مهر کند یا با نخی بپیچد. معاویه دستور داد تا به عاملش بنویسند که با او خوشرفتاری کند. سوده گفت : (تنها بامن یا با همه کسانم ؟) معاویه گفت : (تو را با دیگران چه کار؟) سوده گفت : (اگر عدالت شامل و همه گیر نباشد، موجب تباهی و سرزنش است و در این صورت من نیز مانند دیگر افراد قوم .) معاویه گفت : (دریغا! فرزند ابوطالب شما را گستاخ و به این کلامش مغرور کرده است) که گفت : (اگر من دربان بهشت باشم حتماً به قبیله همدان می گفتم به سلامت داخل شوید. سپس دستورداد که حاجتش را در مورد خود و قومش بر آورده کنند.)

زنان در کربلا

الف ـ امّ وهب : این بانو یکی از زنان قهرمان کربلاـ است . او به همراه فرزند و عروسش در کاروان اباعبدالله (ع) حاضر بود، نقل شده است که آنها قبل از واقعه عاشورا به دست امام حسین علیه السلام ایمان آورده اند. روز عاشورا به فرزندش گفت : (فرزندم برخیز و فرزند رسول خدا(ص) رایاری کن .) وهب گفت : (این کار را خواهم کرد و هرگز در انجام آن کوتاهی نمی کنم) . وهب روانه میدان شد و جماعتی را به جهنم فرستاد. سپس به سوی مادر آمد وگفت : (آیا راضی شدی ؟) مادر جواب داد: (تا در راه دفاع از حسین بن علی (ع) کشته نشوی راضی نخواهم شد.) همسر وهب گفت : (تو را به خدا قسم مرا به سوگ خود منشان .) مادر وهب برای اینکه مبادا پسرش تحت تاءثیر احساسات قرار بگیرد و از رفتن به میدان منصرف شودگفت : فرزندم ! سخنش را قبول نکن . برو در رکاب حسین علیه السلام با دشمنان خدا نبرد کن تا به شفاعت جدش در قیامت نایل شوی . وهب به میدان برگشت و جنگید تا به شهادت رسید. نقل شده است که وقتی وهب برای بار دوم عازم میدان شد، همسرش به او گفت : (من از آن می ترسم که چون شهید شوی و به بهشت در آیی مرا فراموش نمایی . از تو می خواهم در حضور امام حسین (ع) با من عهد کنی که در قیامت از من جدا نباشی .) پس هردو خدمت امام رسیدند و همسر وهب از آن حضرت درخواست کرد که از وهب عهد بگیرد و علاوه بر این ، سفارش او را به اهل بیت بنماید. امام درخواست او را اجابت فرمود. سپس وهب به میدان رفت و جنگید تا دستهای او را قطع کردند. همسرش عمودخیمه راکند و به یاری او شتافت ، در حالی که او را به دفاع از اهل بیت تشویق می نمود. وهب گفت : تو که اول مرا از جنگ باز می داشتی ، چه شد که اکنون علاوه بر تشویق من ، خود نیز به میدان آمده ای ؟ جواب داد: وقتی فریاد استغاثه امام حسین علیه السلام را شنیدم به خود گفتم زندگی پس از اهل بیت رسول خدا به چه درد می خورد؟ از این رو تصمیم گرفتم با این قوم لعین نبرد کنم . وهب هرچه سعی کرد که او را برگرداند، نتوانست . امام حسین (ع) فریاد زد: برگرد، جهاد بر زنان واجب نیست ، خداوند به شما جزای خیر دهد و تو را مبارک گرداند. وهب به شهادت رسید و به خاک و خون در غلتید. همسرش دوید تا در آخرین لحظات ، کنار همسرش باشد که یکی از کوفیان با ضربتی او را به شهادت رسانید. دشمن سر وهب را به سوی مادرش پرتاب کرد. مادر سر را برداشت ؛ بوسید و گفت : (شکر خدایی را که با شهادت تو مرا در نزد امام رو سپید گردانید. ای امت بدکارا! بدانیدکه حاکم فقط خداست و من شهادت می دهم که نصارا در بیعه ها و یهود در کنیسه ها از شما بهترند) پس از آن سر فرزند را به سوی دشمن انداخت که به سربازی از دشمن اصابت کرد و او را کشت . سپس عمودخیمه راکند و به آنان حمله برد. امام حسین (ع) او را به بازگشت امر کرد و فرمود: (تو در بهشت با جدم رسول خدا خواهی بود.) ب ـ همسر عبدالله بن عمیر: این بانوی قهرمان با شوهرش شرف حضور در صحنه کربلاـ را داشت . وقتی در کوفه بودند، روزی شوهرش عبدالله مشاهده کرد که کوفیان خود رابرای جنگ با

فرزند پیامبر مهیا می کنند. با خود گفت : (همیشه آرزو می کردم بااهل شرک به جهاد بپردازم . امیدوارم جهاد باکسانی که به جنگ دختر زاده رسول خدا می روند کمتر از جنگ با مشرکان نباشد.) تصمیم خود را با همسرش در میان گذاشت . همسرش ضمن تشویق و تاءیید او خواهش کرد که او را نیز با خود ببرد. عبدالله به همراه همسرش به امام حسین (ع) ملحق شد. روز عاشورا ابتدا دو غلام از لشگر عبیدالله زیاد به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. عبدالله که قوی هیکل بود، به اذن امام درمقابل آن دو قرار گرفت و آنها را به جهنم فرستاد. سپس به مبارزه ادامه داد. همسرش عمودخیمه را برداشت و به کمک او شتافت در حالی که می گفت : (پدر و مادرم به فدایت ! درراه حمایت از ذریّه پاکیزه رسول خدا جهاد کن و فداکاری نما. عبدالله سعی کرد او را برگرداند، ولی آن زن مقاومت کرده ، گفت : تو را رها نمی کنم تا اینکه با تو کشته شوم . امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای زن ! بر شما جهاد واجب نیست ، برگرد که خداوند شما را از جانب اهل بیت جزای خیر دهد. و او دراطاعت امر آن حضرت برگشت .) ج ـ مادر عمرو بن جُناده : این بانوی شیردل به همراه همسر و فرزندش در کاروان امام حسین (ع) حاضر بود. جناده روز عاشورا به میدان رفت و شجاعانه جنگید تا به شرف شهادت نایل آمد. پس از شهادت جناده این بانوی قهرمان فرزند خود را مخاطب قرار داده ، گفت : (فرزندم ! برخیز و در رکاب فرزند رسول خدا(ص) جنگ کن) عمرو بن جناده برخاست و خدمت امام حسین علیه السلام رسید و اذن میدان طلبید. آن حضرت فرمود: (پدر این جوان در میدان جنگ به شهادت رسید. شاید مادرش به شرکت او در جنگ راضی نباشد.) عمرو عرض کرد: (مولای من ! مادرم مرا به جانبازی امر کرده است .) امام اجازه داد. عمرو به میدان رفت و شجاعانه جنگید تا به شهادت رسید. دشمن سر او را جدا کرده ، به طرف لشگرگاه امام پرتاب کرد. مادر با قلبی مطمئن و دلی آرام و زبانی شاکر سر را برداشت و گفت آفرین بر تو ای پسرم و ای سرور قلبم وای روشنی چشمم ! سپس آن را محکم به سوی دشمن پرتاب کرد و عمودخیمه را برداشت و به سوی دشمن حمله کرد که آن حضرت او را امر به بازگشت نمود و برایش دعا کرد. سید محسن امین در حق این بانو می گوید: (این نهایت کرامت نفس و صداقت در ولایت و محبت به امام از طرف این بانو و فرزندش بود. بانویی که خود شاهد کشته شدن همسرش بوده و پس از آن فرزند جوانش را با اینکه می داند سرانجام میدان رفتن کشته شدن است ، بامیل و رغبت به سوی میدان روانه می کند و فرزند نیز بدون ترس و واهمه امر مادر را اطاعت می کند و از آن حضرت اذن جنگ می طلبد.) امام او را از رفتن به میدان معاف می کند که شاید مادرش راضی نباشد، اما او راضی نمی شود و عرض می کند مادرم چنین دستور داده است . بدرستی که این جایگاهی عظیم و منزلتی خطیر است که قدمها در آن می لغزد و عقلها زایل می شود. ثبات این زن و جوانش دلالت بر عظمت تحسین برانگیز نفس آن دو دارد. د ـ امّ خلف : مسلم بن عوسجه ، فرزند جوانی داشت که در صحنه کربلا همراه پدر بود. چون پدر به شهادت رسید، این جوان خدمت امام حسین (ع) شرفیاب شد، اذن جنگ طلبید. امام فرمود: (ای جوان پدرت شهید شد، اگر تو نیز شهید شوی مادرت در این بیابان خشک به چه کسی پناه ببرد.) فرزند مسلم با شنیدن این سخنان تصمیم به بازگشت گرفت که مادر، شتابان سرراه را بر او گرفت و گفت : (ای فرزند! سلامت نفس رابر یاری پسر پیامبر صلی الله علیه وآله ترجیح می دهی ؟ هرگز از تو راضی نخواهم شد.) جوان که این سخنان مادر را شنید، به میدان رفت و جنگیدتا به شهادت رسید. کوفیان سر این جوان را به سوی مادرش پرتاب کردند. مادر، سر فرزندش را برداشت و بوسید و چنان بر وی گریست که همه به گریه افتادند. هـ همسر حبیب بن مُظاهر: امام حسین علیه السلام در بین راه کوفه نامه ای به حبیب بن مظاهر نوشت و او را به یاری فراخواند. قبل از اینکه نامه بدست حبیب برسد او و همسرش غذامی خوردند. ناگاه غذا در گلوی حبیب گیرکرد. همسرش گفت : (این نشانه آن است که بزودی نامه ارزنده ای از شخص بزرگواری به دست ما خواهد رسید.) در این هنگام پیک امام در زد و نامه را به حبیب داد. حبیب گفت : الله اکبر، راست گفتی ! حبیب نامه را خواند و همسرش را از مضمون آن آگاه کرد. همسرش گفت : ای حبیب تو را به خدا در یاری امام حسین علیه السلام کوتاهی مکن . حبیب جواب داد:

آری می خواهم بروم تا کشته شوم و محاسنم از خون گلویم رنگین شود. عموزادگان حبیب از تصمیم او مطلع شدند و همگی نزد او آمدند تا او رامنصرف کنند. حبیب که مصلحت را در کتمان نمودن قصد خود می دید، منکر چنین تصمیمی شد. همسرحبیب که گفتگوی آنها را شنید، نزد او آمد و گفت : ای حبیب ! آیا کراهت داری که به یاری ابا عبدا... علیه السلام برخیزی ؟ حبیب برای اینکه او را بیازماید گفت : (آری .) همسرش به گریه افتاد و گفت : (ای حبیب ! آیا سخن رسول خدا را در حق امام حسین (ع) و برادرش امام حسن (ع) فراموش کرده ای که فرمود: این دو فرزندم دو سید جوانان بهشتند. این دو امام هستند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند. این نامه رسان اوست که به سوی تو آمده است و از تو یاری می طلبد، اما تو او را بدون پاسخ می گذاری ؟) حبیب گفت : (از یتیم شدن فرزندان و بیوه شدن تو می ترسم .) زن جواب داد: (ما نیز به زنان هاشمی و دختران و یتیمان آل رسول اقتدا خواهیم کرد و خداوند کفیل و سرپرست ماست و چه نیکو وکیلی است .) حبیب با مشاهده صداقت او در حقش دعا کرد و او را از قصد خود آگاه نمود. همسرش گفت : (از تو تقاضایی دارم ، تو را به خدا قسم اگر به خدمت امام حسین (ع) شرفیاب شدی ، به نیابت از من دست و پایش را ببوس و سلام مرا به حضورش برسان .) و ـ همسر زهیر بن قین : زهیر به همراه همسرش دلهم و افرادی از قبیله اش بعد از اتمام مراسم حج به سوی کوفه در حرکت بود. قافله او و قافله ابا عبدالله با هم بودند. او ازاینکه با امام حسین (ع) ملاقات نماید کراهت داشت و می ترسید که امام از او درخواست یاری نماید و در محذور بماند. از این رو همیشه یک منزل جلوتر یا عقب تر از آن حضرت توقف می کرد. از اتفاق در منزلی به ناچار با اباعبدالله (ع) همراه شد. امام پیکی فرستاد و او را به حضور طلبید. پیک در حالی که آنان مشغول صرف غذابودند، سررسید. زهیر و همراهان وی از شنیدن پیام امام چنان جا خوردند که لقمه از دهانشان افتاد. همسر زهیر بامشاهده این حالت گفت : سبحان الله ! پسر رسول خدا(ص) تو رامی خواندو تو او را اجابت نمی کنی ؟ زهیر با اکراه به سوی امام حسین (ع) رفت ولی با چهره گشاده بازگشت و دستور داد خیمه ها را جمع کرده ، به خیمه های امام ملحق کنند و به یارانش گفت : (هر که دوست دارد، از من پیروی کند، وگرنه این آخرین همراهی است) ؛ سپس خطاب به همسرش گفت : (تو را طلاق داده ام . به خویشاوندانت ملحق شو که دوست ندارم از من جز خیر به تو برسد. من خود را فدای آن حضرت خواهم کرد و با تمام وجود از ایشان حفاظت خواهم نمود.) (دلهم) به زهیر گفت : (خداوندبه تو خیر بدهد. من از تو می خواهم که فردای قیامت نزد جد امام حسین علیه السلام مرا شفاعت کنی .) بنابه نقل اعثم کوفی ، دلهم به زهیر گفت : (همچنانکه تو می خواهی در رکاب امام حسین (ع) باشی من هم می خواهم در خدمت دختران پیامبر باشم .)

کمکهای زنان برای تاءمین هزینه جنگ

یکی از نقشهایی که زنان در جنگها به عهده داشته اند، کمک در تاءمین هزینه جنگ بوده است . به طور مثال ، جنگ (تبوک) درزمانی واقع شد که مردم از حیث آذوقه و امکانات در تنگنا به سر می بردند، و بسیاری از افراد، قادر به تاءمین هزینه لازم نبودند، از این رو پیامبر برای تاءمین هزینه جنگ اقدام به جمع آوری کمکهای مردمی نمود. زنان نیز با دادن زینتهای خود، در این امر مهم شرکت کردند. امّ سنان اَسلمیه گوید: (رسول خدادر خانه عایشه بود، و درحضور او، پارچه ای پهن بود که در آن ، دستبندها، النگوها، انگشترها، خلخالها، گوشواره ها و بازوبندهای اهدایی زنان جمع بود.)

دادن سهمی از غنیمت جنگی به زنان

پیامبر (ص) به زنانی که در جنگها شرکت می کردند و در کارهای امدادی و خدماتی شرکت داشتند، سهمی از غنیمت جنگی مرحمت می فرمود. در جنگ خیبر به واسطه خدمات بی دریغ (کعیبه) بنت سعید، در مداوای مجروحان ، سهمی

برابر یک مرد جنگجو به او بخشید و گردنبندی از غنایم به امیّه غفاری هدیه کرد.

نقش زنان در صحنه های سیاسی اجتماعی

اشاره

در صحنه های سیاسی اجتماعی صدر اسلام ، زنان نیز همگام با مردان شرکت داشتند. در این بخش به بعضی از صحنه های سیاسی اجتماعی و مشارکت زنان در آن صحنه ها، اشاره می کنیم .

بیعت دوم عقبه

در سال دوازدهم بعثت دوازده نفر از مسلمانان مدینه با پیامبر بیعت و اعلام وفاداری کردند و به اتفاق مصعب بن عمیر، نماینده پیامبر، به مدینه بازگشتند. در طول سال ، تبلیغات آنان در شهر مدینه گسترش یافت و باعث شد افراد فراوانی به اسلام جذب شوند. حج سال سیزدهم ، شاهد حضور تعداد زیادی از مسلمانان مدینه بود. آنان در ایام حج شبانه در گردنه ای خارج از شهر با پیامبر ملاقات کردند و ۷۳ مرد و دو زن با رسول خدا بیعت نموده ، آن حضرت را به مدینه دعوت نمودندو تعهد سپردند که از ایشان دفاع کنند. زنانی که در این بیعت شرکت داشتند، عبارت بودند از: ۱ ـ امّ عماره ، نسیبه دختر کعب مازنی که شرح حال زندگی او گذشت . ۲ ـ ام منیع ، اسما دختر عمروبن عدی بن نابی از بنی کعب بن سلمه .

مهاجرت به حبشه

وقتی آزار و اذیت مشرکان نسبت به مسلمانان اوج گرفت ، پیامبر به آنان پیشنهاد هجرت به حبشه کرد و مسلمانان در دو نوبت به حبشه مهاجرت کردند. در هجرت اول این بانوان جزو مهاجران بودند: ۱ ـ (امّ سلمه) همسر ابوسلمه (که بعدها به همسری پیامبر در آمد). ۲ ـ (رقیّه) دختر رسول الله (که همسر عثمان بن عفان بود). ۳ ـ (سهله) دختر سهیل بن عمر(همسر ابو حذیفه) . ۴ ـ (لیلا) دختر ابو حثمه (همسر عامر بن ربیعه) . این بانوان ، به همراه همسران خود، به حبشه هجرت کردند. در هجرت دوم ، ۸۳ مرد و هیجده زن به حبشه هجرت کردند، زنان مهاجر عبارت بودند از: ۱ ـ اسماء بنت عمیس همسر جعفر طیّار ۲ ـ رقیّه دختر پیامبر(ص) و همسرعثمان بن عفّان ۳ ـ فاطمه همسر عمروبن سعید ۴ ـ امینه همسر خالدبن سعید ۵ ـ ام حبیبه ، همسر عبیداللّه بن جَحْش ، که شوهرش نصرانی شد. (ام حبیبه دختر ابوسفیان بود و در حبشه پس از جدایی از شوهرش که نصرانی شده بود، توسط نماینده پیامبر به عقد رسول خدا در آمد). ۶ ـ برکه همسر قیس بن عبداللّه ۷ ـ سهله همسر ابو حذیفه ۸ ـ امّ حَرمله ۹ ـ رَمله ۱۰ ـ ریطه ۱۱ ـ امّ سلمه ۱۲ ـ فاطمه همسر حاطب ۱۳ ـ فکیهه ، همسر حطّاب ۱۴ ـ حسنه ، همسر سفیان بن معمّر ۱۵ ـ لیلا، همسر عمر بن ربیعه ۱۶ ـ امّ کلثوم ، همسر ابوسبره ۱۷ ـ سوده ، دختر زمعه همسر سکران بن عمرو ۱۸ ـ عمره ، همسر مالک بن زمعه

بعد از هجرت پیامبر اکرم (ص) مردان و زنان مؤ من از مکه به مدینه هجرت کردند که به مهاجران معروف شدند. این زنان معمولا با فامیل خود که مسلمان شده بودند، به مدینه مهاجرت می کردند. در سال ششم هجری صلح حدیبیه منعقد شد. بعضی از زنان اهل مکه که مسلمان شده بودند، ولی افراد خانواده آنان کافر و مشرک بودند، از مکه فرار کردند و به مدینه هجرت نمودند. آنها شوهر، خانه و فرزند خود را رها کردند و برای پیوستن به رسول خدا به سوی مدینه رهسپار شدند. شوهران آنان به مدینه آمدند و از رسول خدا خواستند مطابق صلحنامه حدیبیه ، آنان را برگرداند، پیامبر به این استدلال که در صلحنامه فقط راجع به مرادن تعهد داده شده که برگردانده شوند، به آنان جواب ردّ داد. آیه شریفه نازل شد و فرمود:

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان مؤ من مهاجر پیش شما آیند، آنان را امتحان کنید، (البته) خدا به ایمانشان آگاه تر است ، اگر آنان را با ایمان یافتید، به سوی کفار عودتشان ندهید، زیرا نه آنان بر شوهران کافرشان حلالند و نه شوهران کافرشان برآنان حلالند.... پیامبر طبق دستور خداوند، زنان مهاجر را امتحان می کرد و وقتی صداقت آنان معلوم می شد، آنان رانگاه می داشت و مهریه و هزینه ای که کفار برای آنان پرداخت کرده بودندبه شوهرانشان بر می گرداند و آنان رابه ازدواج مردان مسلمان در می آورد. اولین زنی که از دارالکفر فرار کرد و به مدینه آمد، سُبَیْعَه دختر حارث اَسْلَمِیَّه همسر مسافر مخزوفی (یا صیفی بن راهب) بود. پس از آن اُمَیّه دختر بِشر همسر ثابت بن دَحداحَه ، ارْوی دختر رَبیعهٔ بن حارث همسر خالدبن سعید و ام کُلثُوم دختر عُقْبَهٔ بن اَبی مُعَیْط از زنان مؤ من مهاجری بودند که برای پیوستن به رسول خدا، خانه و کاشانه و شوهر و فرزند را رها کردندو به مدینه فرار نمودند. پیامبر آنان را بعد از امتحان پذیرفت و به عقد مردان مؤ من در آورد. متاءسفانه در مقابل این زنان مؤ من و نیکبخت ، زنانی نیز بودندکه فریب شیطان را خوردندو از مدینه فرار کردندو به دارالکفر رفتند. ابن عباس گوید: امتحان زنان نامبرده این بود که سوگند بخورند که بیرون آمدنشان از دارالکفر فقط به خاطر محبتی بوده که به خداوند و رسولش داشته اند، نه اینکه از شوهرشان قهر کرده باشند، یا برای مثال از زندگی در فلان محل بدشان آمده و از فلان سرزمین خوششان آمده باشد یا در مکه در مضیقه مالی قرار داشته و خواسته باشند در مدینه زندگی بهتری بدست آورند، یا بخاطر عشق به یکی از مسلمانان به مدینه آمده باشند، بلکه تنها انگیزه شان در بیرون آندن از مکه ، عشق به اسلام باشد و سوگند را به این عبارت یادکنند: (به خدایی که جز او معبودی نیست ، من جز به خاطر علاقه به اسلام از شهر خود بیرون نیامده ام .)

بیعت زنان مسلمان

پس از فتح مکه ، پیامبر با مردان مسلمان مکه بیعت کرد. وقتی بیعت بامردان تمام شد، نوبت به زنان رسید. آیه شریفه نازل شد و شرایط بیعت با زنان را بیان فرمود: (ای پیامبر! چون زنان مؤ من آیند که با تو بر ایمان بیعت کنند که هرگز شرک نورزند و سرقت نکنند (از مال شوهر و اموال دیگران) و مرتکب زنا نشوند و تهمت و افترایی پیش دست و پای خویش نیاورند (فرزندی که میان دست و پای خویش می اندازند و علم به انعقاد آن نطفه از غیر شوهر دارند، آن را به شوهر نبندند) و با تو در هیچ امر به معروفی مخالفت نکنند، با آنان (به این شرایط) بیعت کن و برای آنان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است .) سپس پیامبر با شرایط مزبور با زنان بیعت کرد. امّ حکیم دختر حارث بن هشام ، همسر عکرمهٔ بن ابی جهل از رسول خدا(ص) پرسید: (این معروفی که خدا شرط کرده شما را در مورد آن معصیت نکنیم ، چیست ؟ پیامبر فرمود: این است که لطمه به صورت نزنید، چهره خود را نخراشید، موی خود را نکنید، گریبان چاک نکنید، جامه سیاه نپوشید و صدا به واویلا بلند نکنید.) (در بعضی از روایات دیگر فرمود: منظور این است که عشوه گریهای دوران جاهلیت را ترک کنید.) وقتی زنان خواستند بیعت کنند، پرسیدند: چه جور بیعت کنیم ؟ رسول خدا فرمود: (من با زنان مصافحه نمی کنم . بدین جهت دستور داد ظرف آبی آوردند. ایشان دست در آب نهاد و بیرون آورد و فرمود: حال دست خود را درون این آب کنید.) ناگفته نماند بیعت با زنان قبل و بعد از فتح مکه بوده و در زمانهای مختلفی زنان مسلمان خدمت رسول خدا مشرف می شدند و با آن حضرت بیعت می کردند. یکی از زنان مسلمان به نام امیمه دختر رقیقه گوید: (با گروهی از زنان خدمت رسول خدا مشرف شدیم که با آن حضرت بیعت کنیم . عرض کردیم : ای رسول خدا! با شما بیعت می کنیم بر اینکه شرک نورزیم و.... (تاآخر شرایط بیعت زنان) پیامبر فرمود: البته آن قدر که توان و طاقت دارید. ما (که این لطف پیامبر رادیدیم) گفتیم : خدا و پیامبرش نسبت به ما از خودمان مهربانترند.)

بیعت زنان با امام در غدیر خم

در غدیر خم ، پس از اینکه پیامبر اسلام (ص) خلافت حضرت علی (ع) را که از جانب خدا وحی شده بود، به گوش مردم رسانید، در خیمه ای نشست و امر کرد که در خیمه دیگری در برابر حضرت ، امام علی (ع) بنشیند و مسلمانان با وی بیعت نمایند و مقام ولایت و امارت مؤ منان را به آن حضرت ، تبریک گویند. تمام مردان مسلمان ، یک یک به حضرت علی بن ابی طالب (ع) تبریک گفتند. سپس پیامبر به زنهای خود و دیگر زنان مسلمان دستور داد تا برامام علی (ع) وارد شده ، سلام و تبریک بگویند. آنان نیز چنین کردند.

سخنگوی زنان

اسما دختر یزید بن سکن از اصحاب پیامبر بود. این بانو با کفایت ، شجاع و فصیح بود واو را خطیب زنان می گفتند. روزی خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: (پدر و مادرم فدای شما باد! من به نمایندگی از جانب جمعی از زنان به حضور شما رسیده ام ما همه ، حرفمان این است که خداوند شما را به سوی مردان و زنان مبعوث کرد و ما به شما ایمان آوردیم و از شما پیروی کردیم . در حالی که ما گروه زنان خانه نشین و خانه دار هستیم و برطرف کننده نیاز شهوانی مردانیم و اولاد آنها را به شکم حمل می کنیم ، ولی مردان با شرکت در جماعات و تشییع جنازه ها و جهاد بر ما فضیلت پیدامی کنند. وقتی به جهاد می روند ما حافظ اموال و تربیت کننده اولاد آنهاییم . آیا بدین جهات در ثواب آنان شریکیم ؟ پیامبر رو به اصحاب کرده فرمود: آیا زنی دیده اید که بهتر از این زن درباره مسائل دینش سؤ ال کند؟ سپس رو به اسماکرد و فرمود: برگرد و آنان که تو را فرستاده اند آگاه کن که خوب شوهرداری کردن ، طالب رضای شوهر بودن و خوب پیروی کردن شما از شوهرانتان ، اجری معادل اجر همه اعمال مردان دارد. اسما در حالی که از شادی تکبیر و تسبیح می گفت ، برگشت .

نقش یک زن در ایمان آوردن حمزه

روزی ، ابوجهل رسول خدا(ص) را آزار داد و ناسزا گفت . این جریان در زمانی بود که حمزه عموی پیامبر، هنوز اسلام نیاورده بود. حمزه که جوانی شجاع بود، روزها برای شکار به بیابانها می رفت . در آن روز، زنی از کنیزان (عبدالله بن جدعان) شاهد قضیّه بود و ناسزاها و سخنان درشت ابوجهل نسبت به رسول خدا(ص) را شنید. چیزی نگذشت که حمزه ، در حالی که کمان خود را بر دوش داشت ، از شکار برگشت ، و مطابق رسم همیشگی اش ، برای طواف به سوی مسجدالحرام رفت . در راه به کنیزك برخورد. کنیزك بدو گفت : (ای حمزه ! امروز نبودی که ببینی برادر زاده ات ـ محمد ـ از دست ابوالحکم (ابوجهل) چه صدمه هایی دید و چه دشنامهایی شنید؟ و محمد بی آنکه چیزی در جواب بگوید، به خانه رفت .) خشم حمزه ، از شنیدن این سخنان شعله ور شد و به (مسجدالحرام) آمد و با کمان خود، بر سر ابوجهل کوبید و گفت : (آیا محمد را دشنام می دهی ، در حالی که من به دین او هستم ؟ اکنون اگر جراءت داری مرا دشنام ده ! و بدین صورت حمزه ایمان و اسلام خود را آشکار کرد.)

زبیده همسر هارون الرشید

نامش امهٔ العزیز، دختر منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی است . به خاطر سفیدی رخسار و زیبایی چهره و عذار او را زبیده می گفته اند. شیخ صدوق در (مجالس) او را شیعه دانسته است . هارون وقتی متوجه تشیّع او شد قسم خورد که او را طلاق

دهد. پس به او نوشت : (زوجه من بودی . (کنایه از اینکه دیگر نیستی ، طلاقت داده ام) .) زبیده در جواب نوشت : (زوجه تو بودم و شاکر بودم و حال که جدا شده ایم پشیمان نیستم .) او مادر محمد امین بود. در (الکنی والالقاب) آمده است که در بغداد فتنه ای واقع شد و عده ای نادان و تحریک شده ضریح حضرت موسی بن جعفر(ع) را خراب کردند و قبورآل بویه و قبر زبیده را سوزاندند، به جهت آنکه او را شیعه می دانستند. الف ـ کارهای عام المنفعه زبید او کارهای عمرانی و عام المنفعه فراوانی انجام داد و از امکاناتی که در اختیارش بودبرای رفاه مردم بخوبی استفاده کرد. در (تاریخ بغداد) آمده : (زبیده به بخشش و نیکی به اهل علم و دستگیری از فقرا و مساکین معروف بوده و در راه مکه و شهرهای مکه و مدینه آبگیرها و برکه های فراوانی احداث کرد. از کارهای مهم دیگر او رساندن آب به اهل مکه بود. قبل از آن ، مشک آب یک دینار فروخته می شد. زبیده گفت : بایستی در مکه آب جاری کنم . گفتند: خرج فراوانی می خواهد. گفت : اگر چه هر کلنگی به یک دینار بر زمین زده شود. او آب را از مسافت ده فرسخی با کندن صخره ها و کوههادر مکه جاری نمود و در پی آن ، بستانهابنا کرد.) ب ـ عشق او به قرآن گفته اند او صد کنیز داشت که قرآن را حفظ داشتند و برای آنها معین کرده بود که هر روز یک جزء قرآن را بخوانند. همهمه صدای قرآن در قصر او همچون همهمه کندوی زنبور عسل شنیده می شد.

نقش زنان درصحنه های فرهنگی

در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق (ع) نهضت علمی اسلامی به رهبری این دو بزرگوار به اوج خود رسید. ضرورت تبیین معارف و احکام متعالی اسلام که توسط مذاهب فکری مورد تحریف قرار گرفته بود، بیشتر از هر زمان خودنمایی می کرد و شرایط اجتماعی نیز فرصت مناسبی را به وجود آورده بود. از این رو امام باقر(ع) و امام صادق (ع) ماءموریت الهی خود را در زمینه تبیین معارف و احکام دین آغاز کردند و در طول مدت امامت خود آن را به اوج رساندند و توانستند با پرورش مردان و زنان شایسته ، علوم اسلامی را به مسلمانان که تشنه اسلام ناب بودند برسانند. بعضی از بانوانی که به زندگی نامه آنها اشاره شد در این امر مهم شرکت داشته اند و زنان دیگری نیز بوده اند که سهم بسزایی در این نهضت داشتند که اینک به آنها اشاره می کنیم :

الف ـ اصحاب امام باقر علیه السلام : ۱ ـ امّ هانی که زنی فاضل و محدّث بود. به محضر امام باقر(ع) می رسید و سؤ الاتی می کرد و جواب آن حضرت رابرای دیگران نقل می کرد. چند روایت در باب تفسیر مفردات قرآن از این بانو وارد شده است . ۲ ـ خدیجه دختر عمربن زین العابدین ـ نوه امام سجاد (ع) ـ که از اصحاب امام باقر بود. و روایاتی که نقل کرده مورد پذیرش علماء و در ردیف روایات (حسن) می باشد. ۳ ـ خدیجه دختر محمدبن علی ـ نوه دیگر امام سجاد ـ هم از اصحاب امام باقر و مورد مدح و ستایش علما بوده است و احادیث وی را به عنوان (حدیث حسن) پذیرفته اند. ب ـ اصحاب امام صادق (ع): ۱ ـ امّ سعید احمسیّه که شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است ، حامل اسرار بسیاری بوده و بزرگان اصحاب امام صادق (ع) همچون ابن ابی عمیر و یونس بن یعقوب از او روایت نقل کرده اند. ما مقانی می نویسد: (از روایاتش شیعه بودن او استفاده می شود و حتی ممکن است ستوده بودن او نیز استفاده شود.) ۲ ـ امّ سلمه ، مادر محمدبن مهاجر از ثقات و معتمدین اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و شخصیتی همچون ابن ابی عمیراز او روایت نقل کرده است . ۳ ـ حُبّا خواهر مَیْسر از اصحاب امام صادق (ع) بوده است . در کتاب رجال (کشی) نقل شده است که حبّا، سی سال یا بیشتر مجاور مکه معظمه بود تا اینکه همه اقوام و خویشان او جز اندکی از بین رفتند. برادرش ـ میسر ـ خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شد و عرض کرد: (فدایت شوم ! حبّاآن قدر در مکه مانده است که اهل و عشیره او از بین رفته اند جز عده کمی که می ترسند او را ندیده از دنیا بروند. ای کاش شما امر می فرمودیدکه به نزد خویشاوندان خود برگردد! چون امر شما را اطاعت می کنند. امام فرمود: او را به حال خود بگذار چون بلاها تنها به واسطه دعای او از شما دفع می شود. میسر اصرار کرد.

حضرت صادق (ع) حبّا را طلبید و فرمود: چه مانعی دارد که برای عبادت به مصلای امیر مؤ منان علی (ع) ـ کوفه ـ بروی ؟) حبّا نیز قبول کرد و به جانب عشیره خود رفت . ما مقانی می نویسد: این روایت دلالت بر فضل و صلاح حبّا دارد و من او را از افراد حسن و نیکو حال می شمارم . ۴ ـ قنوا خواهر رشید هجری که از اصحاب موثق و بلند مرتبه امام صادق علیه السلام بوده است . و بنابر روایتی که در خصایص فاطمیه ذکر شده ، او از جمله زنانی است که هنگام ظهور امام مهدی (عج) به دنیا برمی گردند و مجروحین لشگر آن حضرت را مداوا میکنند. ۵ ـ امّ اسود خواهر زرارة بن اعْین که عارف به مقام امامت بود و اول کسی است که از خانواده اعین به مقام امامت آشنا و شیعه گردید. از سخن شهید ثانی روشن میشود که او از علما و روایت کنندگان حدیث بوده است . مامقانی می نویسد: از این جهت که علاّمه او را در قسم اول ذکر کرده ، حدّاقل حسن الحال بودن او استفاده می شود. ۶ ـ فاطمه دختر عبدالله بن ابراهیم از زنان بزرگ علوی است و عمل امّ داوود که در نیمه رجب وارد شده منسوب به اوست . ۷ ـ امّ الخیر دختر عبدالله باهر ـ پسر، امام سجّاد (ع) ـ که او را از اصحاب امام صادق (ع) شمره اند. چاه امّ الخیر در مدینه منوّره منسوب به این بانوست . ۸ ـ امّ الحسن دختر امام باقر(ع) که از اصحاب امام صادق (ع) شمرده شده است . ۹ ـ امّ اسحاق ، دختر سلیمان از اصحاب امام صادق (ع). ۱۰ ـ امّ عثمان از اصحاب امام صادق (ع) که در کتاب شریف کافی از او روایت نقل شده است . ۱۱ ـ امّ عیسی بنت عبدالله که شیخ طوسی در کتاب (رجال) خود او را از اصحاب امام صادق شمرده است . ۱۲ ـ سریه ، جدّه ابی طاهر احمدبن عیسی از اصحاب امام صادق (ع). ۱۳ ـ سعیده خواهر محمدبن ابی عمیر از اصحاب امام صادق که از روایات او صلاح و نیکویی او استفاده می شود. ۱۴ ـ منّه خواهر دیگر محمدبن ابی عمیر از اصحاب امام صادق علیه السلام . ۱۵ ـ جوهره ، جاریه امام صادق (ع) که شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است . ۱۶ ـ حماده خواهر ابی عبیدهٔ الحذااز اصحاب امام صادق (ع). ۱۷ ـ رباب همسر داوود رقّی از اصحاب امام صادق (ع). ۱۸ ـ سالمه ، آزاد شده امام صادق (ع) که شیخ طوسی او را از اصحاب امام شمرده است . ۱۹ ـ عمره بنت نفیل از اصحاب امام صادق (ع). ۲۰ ـ غثیمه بنت عبدالرحمن ازدی ، از اصحاب امام صادق (ع). ۲۱ ـ مغیره ، آزاد شده امام صادق (ع) که شیخ طوسی او را از اصحاب امام ذکر کرده است . اسامی زنان نامبرده فوق که همگی از راویان حدیث هستند در کتابهای رجال ثبت شده و توانسته اند در انتقال فرهنگ متعالی اسلام به نسلهای بعد نقش خود را ایفا کنند. ج ـ کلثم دختر سلیم : او را از اصحاب امام رضا(ع) شمرده اند و گفته شده که کتابی را از امام رضا(ع) روایت کرده است . از کلام نجاشی معلوم می شود که زنی فاضل و دانا بوده است . د ـ امّ کلثوم دختر نایب امام زمان عج : امّ کلثوم دختر ابی جعفر محمدبن عثمان بن سعید دومین نایب امام زمان (عج) است . اواز زنان فاضل و بزرگ است که روایات فراوانی از پدرش نقل کرده است و دخترش ، مادر ابی نصر کاتب نیز از وی روایاتی نقل نموده است . شیخ طوسی در کتاب (الغیبه) تعدادی از روایات را از این بانو نقل می نماید. این زن بزرگ در علم ، فضل ، حیا، عفت و تقوا به مقام بلندی رسید و گوی سبقت را از دیگران ربود. قداست و پاکی او بحدّی بود که بعضی از منحرفان با توجه به همین قداست مدعی شدند که روح فاطمه زهرا سلام ا... علیها در او حلول نموده است و عدّه زیادی از مردم نیز این حرف را قبول کردند. وی مورد اطمینان (حسین بن روح) نایب امام زمان بود و اخبار و مطالب لازم در مورد گروههای منحرف را به اطلاع او می رساند. حسین بن روح برای او احترام خاصی قائل بود.

یکی از عقاید شیعه مساءله رجعت است ، بدین معنی که خداوند قبل از قیامت بعضی از انسانها را دوباره زنده می کند. تفصیل این مساءله در اصول عقاید مورد بحث واقع می شود. آنچه که مربوط به بحث ما می شود این است که تعدادی از اصحاب امام زمان (عج) جزو همین رجعت کنندگان هستند.

نکته مهم و قابل توجه اینکه همه افراد به دنیا رجعت نمی کنند، بلکه تنها بعضی از مؤ منان خالص و بعضی از کافران خالص به دنیا برمی گردند. امام صادق (ع) فرمود: (لا يَرْجِعُ اِلّامَنْ مَحَّضَ الايم انَ مَحْضاً اَوْ مَحَّضَ الكُفْرَ مَحْضاً) . به دنیا رجعت نمی کند، مگر مؤ من خالص یا کافر خالص . با توجه به حدیث مربوطه ، مقام یاران حضرت مهدی (عج) که رجعت می کنند. و در زمره اصحاب آن حضرت قرار می گیرند، روشن می شود. در بین اصحاب امام زمان (عج) که رجعت می کنند تعدادی از بانوان مسلمان هستند که به درجات عالی ایمان رسیده اند و به اراده خداوند دوباره زنده شده ، در انقلاب امام زمان (عج) مسؤ ولیتهای عمده ای به عهده دارند. امام صادق (ع) فرمود: سیزده نفر از زنان در رکاب امام زمان هستند. راوی سؤ ال کرد: چه وظیفه ای را به عهده دارند؟ آن حضرت فرمود: (مداوای مجروحان و پرستاری از آنها، چنان که زمان پیامبر (ص) نیز این وظیفه را عهده دار بودند.) سپس امام نام بعضی از آنها را بیان کرده است که عبارتند از: ۱ ـ قنوا، بنت رشید هجری از اصحاب امام صادق (ع). ۲ ـ امّ ایمن پرستار و دایه پیامبر(ص). ۳ ـ حبابه والبیه از اصحاب امام سجّاد(ع). ۴ ـ سمیّه مادر عمّار یاسر. ۵ ـ امّ خالد احمسیّه . ۶ ـ امّ سعید خنفیّه . ۷ ـ صبانه ماشطه (آرایشگر). ۸ ـ امّ خالد جهنی . ۹ ـ زبیده . در روایت دیگری از امام باقر (ع) نقل شده است که همراه امام زمان (عج) پنجاه زن خواهد بود. نکته قابل توجه اینکه این عده ، زنانی هستندکه در همان مراحل اولیه انقلاب به آن حضرت می پیوندند وگرنه سربازان و یاوران امام زمان (عج) از زن و مرد، فراوان خواهد شد و زنان مسلمان عصر امام نیز در مراحل بعدی به امام خواهندپیوست و همگی با ایمان و شجاع هستند و مسؤ لیتهای متناسب را عهده دار خواهند شد و در سایه رهبری امام عصر(عج) حکومت عدل اسلامی را در جهان می گسترانند، انشاءالله .

اسوه های ایمان و محبت

ایــن زن بــانــویــی بــاعــظــمت و در دوستی اهل بیت عصمت و به ویژه امیرمؤ منان علی علیه السلام مانند شوهر خود معروف بود.

پس از شهادت امام علی علیه السلام معاویه درفکر دستگیری شیعیان آن حضرت از جمله عمرو بود. عمرو برای اینکه در امان باشد به شهر(زور) در ناحیه موصل رفت . مزدوران معاویه در طلب عمرو به کوفه آمدند و وقتی او را نیافتند همسرش را به اسارت به شام بردند و زندانی کردند. مدت دو سال در زندان معاویه بود تا اینکه عمرو به وسیله مزدوران معاویه به شهادت رسید. معاویه دستور داد سر عمرو را برای همسرش در زندان ببرند. وقتی سر را در دامان آمنه نهادندگفت : (مدتی طولانی او را از من جدا کردید و حالا سر او را به من هدیه می دهید. خوش آمدی ای که در نزد من مبغوض نیستی و تو را فراموش نکرده ام . ای فرستاده معاویه بر گرد و به او بگو: خداوند، فرزندانت را یتیم گرداند و خانه ات را ویران کند و جمعیّتت را پراکنده سازد و گناهت را نیامرزد. در بعضی از کتابهای تاریخی آمده است که گفت : کار زشت و گناه بزرگی را مرتکب شدی و فرد متّقی و نیکو کاری را کشتی ، بدان که خداوند خونخواه اوست . پیک معاویه سخنان آن بانو را به وی رساند. معاویه دستور داد او را احضار کردند و گفت : آیا تو چنین گفته ای ؟ ـ آری ، نه انکار می کنم و نه عذر می طلبم . ـ از کشور من برو. ـ به خدا قسم بزودی می روم . من شام را وطن خود قرار ندادم و هرگز دلم به سوی آن تمایلی ندارد، چراکه در شام روز خوشی ندیدم . دوسال به بلای زندان دچار بودم . چه طولانی شد شب زنده داریهایم و چه اشکهایی که از دیده فشاندم . قرضم رو به فزونی نهاده و هیچ چشم روشنی به من نرسیده است .) عبداللّه بن ابی سرح کاتب گفت : (ای معاویه ، او منافق است ، او را به شوهرش ملحق کن . آمنه نگاه تندی به او کرد و گفت : ای کسی که چانه توهمانند چانه و پوست وزغ است ، منافق کسی است که بر حق سخن نمی گوید: و بندگان را چون خدایان کرنش می کند، که خداوندحکم به کفر چنین کس کرده است) معاویه اشاره کرد که او را از مجلس خارج کنند، آمنه گفت : (عجب از پسر هند! که با انگشتان به من اشاره می کند و از نیش زبانش مرا دریغ می

دارد. به خدا سوگند آمنه دختر شرید نباشم اگر شکمش را با سخنانی به برندگی تکه های آهن پاره نکنم .)

در زمان امام سجاد علیه السلام حجاج از عمال اموی نسبت به شیعیان ظلم و ستم فراوانی روا داشت . از جمله کسانی که آن ملعون به خاطر محبت اهل بیت دستگیر کرد، حرّه دختر حلیمه سعدیه بود. این بانوی با ایمان بدون اینکه از ستمگری ، همچون حجاج وحشت داشته باشد بر اعتقاد خود پابرجا ماند و به بهترین شکل از آن دفاع کرد. وقتی حرّه راپیش حجاج آوردند پرسید:

(تو حرّه دختر حلیمه سعدیه هستی ؟!خداوند تو را به دام ما انداخت . می گویند تو علی (ع) را از ابوبکر و عمر و عثمان برترمی دانی . ـ کسی که گفته من علی (ع) را فقط از اینها برتر می دانم دروغ گفته است . ـ یعنی از غیر از اینها نیز برتر می دانی ؟ ـ من او را از آدم ، نوح ، لوط، ابراهیم ، موسی ، داوود، سلیمان و عیسی بن مریم نیز برتر می دانم . ـ وای بر تو! علاوه بر اینکه او را بر صحابه پیامبر (ص) برتری می دهی ، هشت نفر از پیامبران بزرگ را هم اضافه می کنی . اگر دلیلی بر گفته خود نیاوری ، گردنت را می زنم . این من نیستم که علی (ع) را بر این پیامبران برتری می دهم ، بلکه خداوند در قرآن او را بر آنان برتری داده ، آنجا که در حق آدم می فرماید: آدم نافرمانی خدا کرد و گمراه شد. و حال آنکه در حق علی علیه السلام می فرماید: سعی و عمل آنها ـ امام علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام و فضه خادمه ـ مشکور و مقبول است . ـ آفرین ای حرّه ! به کدامین دلیل او را از نوح و لوط برتر می دانی ؟ ـ خدای تعالی برتری داده آنجا که می فرماید: خدا برای کافران به زن نوح و زن لوط مَثل می زند که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آن دو خیانت کردند و آن دو بنده نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و حکم شد که آن دو زن را با دوزخیان به آتش در افکنید. و حال آنکه همسر علی بن ابی طالب (ع) دختر محمد مصطفی فاطمه زهرا(س) است که خداوند به رضای او راضی و به خشم او خشمگین می شود. ـ آفرین ای حرّه ! به کدامین دلیل او را بر پدر انبیا ابراهیم خلیل برتری می دهی ؟ ـ خدای عزّوجلّ برتری داده آنجا که می فرماید: و چون ابراهیم گفت : بارپروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان رازنده خواهی کرد. خداوند فرمود: مگر باور نداری ؟ گفت : آری و لکن می خواهم که دلم آرام گیرد. امّا مولایم ، امیر مؤ منان جمله ای فرمودکه احدی از مسلمانان در آن اختلاف ندارد. فرمود: اگر پرده و حجاب برداشته شود ـ و واقعیت امور کشف گردد ـ بر ایمان من ذره ای افزوده نگردد و این جمله ای است که نه قبل از او کسی گفته و نه بعد او کسی خواهدگفت . ـ آفرین ای حرّه ! به کدامین دلیل او را بر موسی برتری می دهی ؟ ـ به گفته خداوند که خطاب به موسی فرمود: عصایت را بینداز چون به آن نگاه کرد، دید به جنبش در آمد و چون اژدهایی مهیب گردید، موسی چنان ترسید که پا به فرار نهاد و دیگر به عقب برنگشت . و حال آنکه علی (ع) بر جنّ وارد شد و در منازلشان با آنها جنگید با آنکه به صورتهای گوناگون بودند. پس آیا کسی که از عصایش که به اژدها تبدیل شده می ترسد با کسی که در منازل اجنّه با آنها می جنگد یکسان است ؟ ـ آفرین ای حرّه ! به چه دلیل او را بر داوود و سلیمان برتری می دهی ؟ ـ خدای تعالی برتری داده آنجا که می فرماید. ای داوود! ما تو را در زمین ، مقام خلافت دادیم پس میان خلق خدا به حق حکم کن و هوای نفس را پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد. جریان حکم کردن او این بود که دو نفر، یکی از آنها صاحب باغ انگوری بود و دیگری گوسفندانی داشت . پس گوسفندان به باغ ریختند و چریدند. آن دو، دعوا پیش داوود بردند و داوود فرمود: گوسفندان را بفروشید و قیمت آنها را صرف باغ کنید تا به حالت اول برگردد. فرزندش ـ سلیمان ـ گفت : نه پدر جان چنین نیست ، بلکه خرج باغ رااز شیر و پشم گوسفندان باید پرداخت و خداوند می فرماید: حکم مساءله را به سلیمان فهماندیم . و حال آنکه مولای ما امیر مؤ منان فرمود: از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید، از من درباره آنچه زیر عرش است و آنچه بالای عرش است بپرسید و روز فتح خیبر بر پیامبر(ص) وارد شد و پیامبر (ص) به

حاضـران فرمود: با فضیلت ترین و عالمترین و آگاه ترین شما به قضاوت علی (ع) است . ـ آفرین بر تو ای حرّه ! به چه دلیل او را بر سلیمان برتری می دهی ؟ ـ خداونـد تعالی برتری می دهـد آنجا که سلیمان گفت : خداونـدا مرا مُلك و سلطنتی ده که پس از مـن احدی لایـق آن نباشـد. و حال آنکه مولای ما فرمود: ای دنیا! تو را سه طلاقه کـردم و نیـازی بـه تـو نـدارم . در ایـن هنـگام خدا در حق او بر رسولش ایـن آیـه را نازل فرمود: و آن منزل آخرت را برای کسانی قرار دادیم که اراده برتری جویی و سرکشی و فساد ندارنـد . ـ آفرین ای حرّه ! به چه دلیل او را بر عیسی بن مریم برتری می دهی ؟ ـ خدای تعالی برتری داده آنجا که می فرمایـد: یاد کن موقعی را که خداونـد به عیسی گفت : آیا تـو بـه مردم گفتی که من و مادرم را به خدایی اختیار کنیـد؟ عیسی گفت : خدایا تو منزّهی ، هرگز مرا نرسـد کـه چیزی که سزاوار من نیست بگویم و اگر من گفته بودم ، همانا تو می دانستی که تو از اسرار من آگاهی ؛ ولی من از اسرار تو آگاه نیستم ، تو دانای عیبها هستی ، من چیز دیگری جز آنچه به من امر کردی ، به آنها نگفتم . حضرت عیسی حکم خدارا تا قیامت به تاءخیر انداخت و حال آنکه علی بن ابی طالب (ع) وقتی نصیریه ادعای الوهیّت آن حضـرت را کردنـد آنهارا کشت و حکم را بـه قیامت نینـداخت . ایـن چنیـن اسـت فضایل او که با فضایل هیچ کس قابل مقایسه نیست . ـ آفرین بر تـو ای حرّه ! از عهـده جواب برآمـدی و اگر چنین نبـود تـو را می کشـتم . سپس او را آزاد کرد.) گفت و شنود مزبور بخوبی نشانگر شجاعت ، ایمان ، اعتقاد، و علم و آگاهی حرّه است .

پس از رحلت امام صادق علیه السلام جماعت شیعه در نیشابور گرد آمدند و محمدبن علی نیشابوری را به نمایندگی انتخاب کردند و سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار قطعه لباس به او دادند تا به امام بعد از حضرت صادق در مدینه تقدیم کند. در ضمن ، حدود هفتاد ورقه که در قسمتی از هر کدم مسئله ای نوشته و بقیه را برای نوشتن جواب سفید گذاشته و هر کدام را پیچیده و به سه نخ بسته و برنخها مهر زده بودند، به او تحویل دادند و گفتند:

(این اوراق را شبانه خدمت امام ببر(کسی که مدعی امامت بعد از حضرت صادق است) و روز بعد آنها را از حضرتش باز پس بگیر. اگر دیدی که مهرها شکسته نشده ، مهر پنج کاغذ را بشکن و ببین به سؤ الها جواب داده شده است یا نه . در صورتی که بدون شکستن مهرها به سؤ الات جواب داده بدان که او امام اسـت ، پس اموال را خدمتش تحویل ده وگرنه اموال را برگردان .) در این بین بانویی به نام شطیطه که از زنان فاضل و شیعه نیشابور بود، یک درهم صحیح با یک تکه پارچه پنبه ای که به دست خود رشته و بافته بود و چهار درهم ارزش داشـت به محمدبن علی نیشابوری تحویل داد تا به امام تقدیم کندو گفت : (اِنَّ اللّهَ لا یَستَحْیی مِنَ الحَقِ) خداونـد از حق حیا نـدارد. محمدبن علی می گویـد: (درهم و پارچه شطیطه را گرفتم و با بقیه اموال و سؤ الات به مدینه آمدم و بر عبدالله افطح که بـه عنـوان امام معرفی شده بود، وارد شدم و او را امتحان کردم . دیدم او توانایی جواب دادن بـه سؤ الات را ندارد. از او جدا شدم در حالی که نگران و محزون بودم ولی گفتم : خدایا مرا به راه راست هدایت کن . در این حال نوجوانی بـه مـن گفت : آن کسی را که می خواهی اجابت کن . بعد مرا به خانه امام کاظم (ع) برد. وقتی امام کاظم (ع) مرا دید فرمود: ای ابو جعفر، چرا ناامید شدی . چرا آهنگ پناه بردن به یهود و نصارا کردی ؟ من حجت خدا و ولّی او هستم .) سپس امام فرمود: (مسائلی کـه در کیسه است روز گذشته جواب داده ام ، حالا درهم شطیطه که وزنش یک درهم و دودانق است و آن را در کیسه ای که حاوی چهارصد درهم و یک قطعه پارچه است ، گذاشته ای و بافته او را کـه در بسـته آن دو برادر بلخی گذاشـته ای ، تحویل بده .) راوی گویـد: (دسـتور امام (ع) را اجرا کردم و درهم و بافته شطیطه راهمراه با دیگر اموال بـه آن حضرت تحویل دادم . امام فقط درهم و بافته شطیطه را برداشت و بقیه را به من رد کرد و فرمود: اِنَّ اللّهَ لا یَسْتَحْیی مِنَ الْحَقِ) سپس ادامه داد: (ای ابا جعفر! سـلام مرا بـه شطیطه برسان و این کیسه (کیسه حاوی ۴۰ درهم بود) و این پارچه را بـه او بـده و بگـو: این پارچه را که از کفن خودم بود به تـو هـدیه کردم . پنبه این

پارچه از مزرعه خودمان در صیدا که مزرعه حضرت زهرا بوده می باشد و خواهرم آن را رشته است . به او بگو که بعد از رسیدن تو، نوزده روز زنده می ماند. از این چهل درهم ، شانزده درهم را خرج کند و ۲۴ درهم بقیه را به صدقه و وجوهات واجبش اختصاص دهد و من خود بر او نماز خواهم خواند.) بعد امام به من فرمود: (وقتی مرا برای نماز دیدی کتمان کن که برای حفظ جان تو بهتر است و بقیه اموال را به صاحبانشان برگردان و از بعضی از این کاغذها خاتم برگیر و ببین ، آیا قبل از آمدنت جواب داده ام یانه ؟) ابو جعفر کاغذهای پیچیده سر به مهر را سالم یافت و چند تا از آنها را باز کرد و جواب آنها راملاحظه نمود واز خدمت امام کاظم (ع) مرخص شد. وقتی به نیشابور رسید، دید آنها که اموالشان برگردانده شده همه پیرو عبدالله افطح شده اند و فقط شطیطه بر حق استوار مانده است . پس سلام امام را به او رساندو در همها و پارچه کفن را به او داد. راوی گوید: (شطیطه همان وقت که امام فرموده بود، دنیا را وداع گفت و امام سوار بر شتری درمراسم تدفین او حاضر شد و وقتی از تجهیز او فارغ گردید بر شترش سوار، و به طرف بیابان رهسپار شد و به من فرمود: به دوستانت سلام مرا برسان و به آنها بگو: بر من و دیگر ائمه علیهم السلام لازم و واجب است بر جنازه شما در هر جا که باشید حاضر شویم ، پس تقوای خدا را رعایت کنید.)

یکی از بانوان بزرگی که نسبت به امام رضا (ع) معرفت و ارادت خاصی داشت ام سلمه همسر علی بن عبیدالله بن حسین بن علی زین العابدین (ع) بود. این بانو که عارف به مقام امامت و از ذرّیه رسول خدا(ص) بود نزد امام رضا (ع) از مقام خاصی برخوردار بود.

سلیمان بن جعفر از اصحاب امام رضا علیه السلام نقل کرده است که علی بن عبیدالله می گفت : (خیلی دوست دارم خدمت امام رضا (ع) برسم و سلام عرض کنم ، ولی جلال و هیبت امام جراءت حضور به من نمی دهد.) سلیمان گوید: پس از مدتی کسالتی به امام دست داد که مردم به عیادت حضرتش می رفتند. من به علی بن عبیدالله گفتم که الآن وقت آن رسیده است که امام رضا(ع) را زیارت کنیم و او هم پذیرفت و خدمت آن حضرت مشرف شدیم . حضرت رضا علیه السلام با احترام و اکرام او را به حضور پذیرفت . علی از احترام امام رضا (ع) خوشحال شد. از اتفاق ، مدتی بعدعلی بن عبیدالله مریض شد. حضرت رضا (ع) به عیادت او رفت . همسر علی از پس پرده نظاره گر امام بود و وقتی آن حضرت از منزل خارج شد خود را به جای جلوس امام رساند و در آنجا به خاک افتاد و خاک آنجا را می بوسید و به سر و صورت خود می مالید. من این خبر را به امام دادم و ایشان فرمود: (ای سلیمان ! بدان که علی بن عبیدالله و همسر و اولادش از اهل بهشت هستند.) سپس امام اضافه کرد: (هر کدام از فرزندان امام علی (ع) و فاطمه زهرا(س) که عارف به مقام امامت باشند از شاءن و مرتبه والایی سوای دیگران برخوردار خواهند بود.)

حبابه از تابعین و از زنان بزرگ صدر اسلام است . این زن ، عصر هشت تن از ائمه علیهم السلام را درک کرد و فضیلت همنشینی با آنان راکسب نمود. او از عارفان به مقام امامت و مورد توجه ائمه علیهم السلام بوده است .

ما مقانی می نویسد: شیخ طوسی این بانو را در زمره اصحاب امام حسن (ع) ذکر کرده ، ولی بهتر بود که از امام علی (ع) شروع ، و امام صادق ، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام راهم اضافه می نمود، چون این بانو امام علی (ع)، را درک کرده و تا عصر امام رضا (ع) زنده بوده است . امام شناسی حبابه اسلام برای آموختن دین ، انسانها را به تفکر، تعقّل و پذیرش بر اساس منطق و استدلال فرامی خواند. تربیت شدگان این مکتب آموخته اند که آن ادعایی قابل پذیرش است که حجت و دلیل داشته باشد. یکی از اصول اسلام ، اصل امامت و جانشینی پیامبر (ص) است . پس از رسول خدا (ص) عده ای ادعای جانشینی آن حضرت را کرده اند که تنها یکی از آنها۔ حضرت علی ۔ حجت و دلیل داشت ،

ولی بقیه دلیل نداشتند. حبابه که پیرو حجت و دلیل است گوید: (خدمت امام علی علیه السلام رسیدم و عرض کردم : ای امیر مؤ منان ! رحمت خدا بر شما باد! دلیل شما بر امامت چیست ؟) آن حضرت به سنگ کوچکی اشاره کرد و فرمود: (آن را به من بده .) سنگ را به حضرت علی علیه السلام دادم . امام با دست مبارک خود آن را نرم کرد و مهر خود را بر آن نهاد و به من برگرداند و فرمود: (هرکس که بتواند چنین کند، او امام واجب الاطاعه است . هیچ چیز نباید از مدعی امامت پنهان باشد. (بلکه همه چیز رابه اذن خدا می داند و بر هر کاری قادر است .) حبابه گوید: از خدمت امام مرخص شدم و این قضیه گذشت تا آنکه حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید. پس از شهادت آن حضرت نزد امام حسن (ع) رفتم . او جای پدرش نشسته بود و مردم سؤ الات دینی خود رااز او می پرسیدند. وقتی آن حضرت مرا دید فرمود: آن سنگ ریزه ای را که پدرم مهر خویش رابر آن زد، بیاور. سنگ ریزه را به امام دادم و آن حضرت همانند پدر بزرگوارش مهر خویش را بر آن نهاد و به من داد. پس از شهادت امام حسن علیه السلام خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم ، در حالی که در مسجد رسول خدا (ص) بود. وقتی که نظرش به من افتاد، مرا پیش خود طلبید و فرمود: (بدون شک برای امامت ، دلیل لازم است و تو حتماً آن دلیل را می طلبی ؟) عرض کردم : بلی ای آقای من ! فرمود: آن سنگ ریزه ای را که پدر و برادرم مهر خویش را بر آن زدند بیاور. سنگ ریزه را به دست امام حسین علیه السلام دادم و آن حضرت مهر خود را بر آن سنگ ریزه زد، همچنان که حضرت امیر (ع) انجام داد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام منتظر بازگشت امام سجاد (ع) از شام بودم . در آن زمان ، پیری مرا دریافته بود و سنم به ۱۱۳ رسیده و بدنم دچار رعشه بود. خدمت امام سجاد (ع) رسیدم ، در حالی که آن حضرت مشغول نماز و غرق در عبادت بود و پیوسته رکوع و سجود به جا می آورد. من ماءیوس شدم که ناگاه آن حضرت با انگشت سبّابه ، به من اشاره فرمود و در همان لحظه ، جوانی من برگشت . از امام پرسیدم : (آقا جان ! از عمر دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است ؟ فرمود: آن مقدار که گذشته است می دانم و آن مقدار که باقی مانده است ، تنها خدامیداند. ای حبابه ! آن سنگریزه ای راکه همراه توست بیاور. سپس آن سنگریزه رامهر کرد. پس از آن خدمت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) رسیدم و آن بزرگواران نیز بر آن سنگریزه مهر نهادند.) او چندین بار مشمول دعای ائمه گردید. او خود گوید: یک بار خدمت امام سجاد (ع) رسیدم و عرض سلام کردم . امام جواب گفت و فرمود: (ای حبابه ، چه شده که در زیارت ما سستی می کنی و کم به دیدار ما می آیی ؟ عرض کردم : (بیماری مانع می شود.) فرمود: چه بیماریی ؟ من مقنعه خود را از روی زخم کنار زدم و بیماری برصی که برایم عارض شده بود به آن حضرت نشان دادم . امام دست مبارک بر موضع برص نهاد و دعا کرد. وقتی دعای امام تمام شد و دست خود را برداشت ، آن مرض برطرف شده بود. سپس فرمود: (ای حبابه ! هیچ کس از این امت بر دین و روش ابراهیم خلیل (ع) نیست جز ما و شیعه ما و غیر شیعه از این طریق به دورهستند.) حبابه در زمان امام رضا (ع) دنیا را وداع نمود، درحالی که بیش از ۲۳۰ سال از عمر او می گذشت . امام رضا (ع) او را در پیراهن خود کفن کرد که این نیز فضیلت دیگری برای او بود.

فهرست منابع و مآخذ

اعیان الشیعه ، محسن امین . اعلام النساء، عمررضا کحاله . الاصابه . استیعاب (در حاشیه اصابه) . اختصاص ، شیخ مفید. الاعلام ، زرکلی . امّ سلمه ، علی محمد علی دخیل . اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار). ائمتنا، دخیل . اصول کافی ، کلینی . امام هادی و نهضت علویان ، محمد رسول دریایی . اجتهاد در مقابل نصّ، شرف الدین . امّ کلثوم ، دخیل . امتاع الاسماع . اسد الغابه . بحار الانوار، علاّمه مجلسی . پیشوای هشتم شیعیان ، محمد باقر ساعدی . تاریخ یعقوبی . تاریخ انبیاء، رسولی محلاتی . تنقیح المقال ، مامقانی . تاریخ تمدن ، ویل دورانت ، ترجمه احمد آرام . تاریخ قم ، حسن بن محمد حسن قمی . تاریخ پیامبر اسلام ، آیتی .

تاریخ طبری . تفسیر برهان . حدیث الافک ، جعفر مرتضی . حیات الامام حسن و ترجمه آن ، القرشی . خدیجه ، دخیل . خدمات متقابل اسلام و ایران ، مرتضی مطهری . خصال ، شیخ صدوق . چهره زن در آیینه اسلام و قرآن ، فهیم کرمانی . جمل ، شیخ مفید. در المنثور، سیوطی . در المنثورفی طبقات ربات الخدور، زینب فواز عاملی . دلائل الامامه ، طبری . ریاحین الشریعه ، محلاتی . رساله توضیح الاشتباه و الاشکال . زن از دیدگاه اسلام ، علی ربانی خلخالی . زن در آیینه تاریخ ، علی اکبر علویقی . زن از دیدگاه امام خمینی (قدس سره) . زندگانی فاطمه زهرا، شهیدی . زندگانی حضرت امیر المؤ منین ، رسولی محلاتی . زنان صدر اسلام . زنان پیامبر اسلام ، عماد زاده . زندگانی امام حسن مجتبی ، رسولی محلاتی . زندگانی حسن بن علی ، القرشی ، ترجمه حجازی . زیدبن علی ، اردکانی . زینب کبری ، فیض الاسلام . زینب بنت الامام امیرالمؤ منین ، دخیل . سیره حلبیه . سیره ابن هشام . سکینه بنت الحسین ، دخیل . سکینه ، مقرم . شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید. الصحیح من سیرة النبی الاعظم ، جعفر مرتضی . صلح امام حسن ، راضی آل یاسین ، مترجم . عباس ، مقرّم . عوالم العلوم و المعارف ، بحرانی . عیون المعجزات . عمدة الزائر، حیدر کاظمی . علی اکبر، مقرّم . الغارات ، ثقفی . فصول المهمه ، ابن صباغ مالکی . فاطمه بنت الحسین ، دخیل . فاطمه الزهرا، احمد رحمانی همدانی . فاطمه زهرا، قزوینی . فاطمه زهرا، توفیق ابوعلم . الکلمة الغراء فی تفضیل الزهرا، شرف الدین . الکامل ، ابن اثیر. گنجینه آثار قم ، فیض . مقتل ابو منحنف ، مترجم . معجم رجال الحدیث ، خویی . مناقب ، ابن شهرآشوب . معجم البلدان . مقاتل الطالبیین ، ابوالفرج اصفهانی . مغازی ، واقدی . مجمع البیان ، طبرسی . میزان الحکمه ، ری شهری . منتهی الامال ، شیخ عباسی قمی . مفاتیح الجنان ، شیخ عباس قمی . مهدی منتظر، محمد جواد خراسانی . نقش عایشه در تاریخ اسلام ، علامه عسکری ، مترجم . نفس المهموم ونفثة المصدور، شیخ عباس قمی . نور الابصار، شبلنجی . نقش زنان در جنگ ، مرکز تحقیقات اسلامی سپاه . وسایل الشیعه ، شیخ حر عاملی .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن

همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹